نشریه الکترونیکی

چشمه کوثر

شماره یک

ویژه ماه مبارک رمضان حاوی مقالات قرآنی

اردیبهشت 1400

توسل ، راهکار قرآنی غلبه بر بحران های روحی

ویژگی های رفتاری و گفتاری بنی اسرائیل در مواجهه با پیامبران ازنظرقرآن

نصیحت خواهی از منظر قرآن و روایات

آثار دعا در زندگی انسان امروزی

راهکارهای جلوگیری از انحراف جنسی در اسلام با محوریت سوره نور

تبیین ویژگی‌های خانواده موفق بر اساس آیه 90 سوره انبیاء

معرفی راه‌های خودسازی در سوره حشر

مدیریت حوزه علمیه خواهران استان مرکزی

بسم الله الرحمن الرحیم

نشریه الکترونیکی چشمه کوثر

صاحب امتیاز

شورای علمی پژوهشی
مدیریت حوزه علمیه
خواهران استان
مرکزی

مدیر مسئول

فاضل حسامی

سردبیر

ملیحه وکیلی

مدیر داخلی (دبیر تحریریه)

منصوره غلامی

هیئت تحریریه

منصوره حاج محمدحسینی،
صدیقه خرمی، طیبه رضایی،
مریم صالحی، منصوره غلامی،
زهراکرمی فراهانی، فاطمه
سادات موسوی، سودابه
نعمتی

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران
مدیریت حوزه علمیه خواهران استان مرکزی

فهرست مطالب

- توسل ، راهکار قرآنی غلبه بر بحران های روحی
- ویژگی های رفتاری و گفتاری بنی اسرائیل در مواجهه با پیامبران ازنظرقرآن
- نصیحت خواهی از منظر قرآن و روایات
- آثار دعا در زندگی انسان امروزی
- راهکارهای جلوگیری از انحراف جنسی در اسلام با محوریت سوره نور
- تبیین ویژگی‌های خانواده موفق بر اساس آیه 90 سوره انبیاء
- معرفی راه‌های خودسازی در سوره حشر

نشریه الکترونیکی چشمه کوثر مقالات پایانی طلاب سطح2 و آثار برگزیده جشنواره های مدارس علمیه خواهران استان مرکزی منتشر می شود.

نشریه در ویرایش مقالات آزاد است.

شماره اول پس از انتشار دو پیش شماره در فروردین ماه در اردیبهشت ماه منتشر می شود که به علت تقارن با ماه مبارک رمضان به مقالات قرآنی اختصاص دارد.

از این شماره به بعد درهر نشریه هفت مقاله به چاپ می رسد.

شمامی توانید نشریه را از سایت markazi.whc.ir مطالعه فرمایید.

توسل ، راهکار قرآنی غلبه بر بحران های روحی

عاطفه سلطانعلی

حوزه علمیه الزهرا(سلام الله علیها)

اراک

چکیده

توسّل از آموزه‌های اعتقادی شیعه و اکثریت مسلمانان، به معنای واسطه قرار دادن شخص یا چیزی نزد خداوند، برای تقرب به او و برآورده شدن حاجت‌ها است. توسل با آموزه شفاعت، پیوند نزدیکی داشته و این دو آموزه معمولاً همراه یکدیگر ذکر می‌شوند. به اعتقاد شیعیان، اهمیت توسل برخاسته از امر الهی در قرآن و نیز احادیث پرشماری از اهل بیت (علیهم السلام) بوده که در دعاها و زیارات ائمه علیهم السلام نیز مضامین توسل بسیار به چشم می‌خورد. توسل به قرآن و دین باوری به زندگی انسان معنا می‌دهد و این موجب آرامش‌بخشی بسیاری از حوادث و بحران‌های روحی در جهان هستی است که از این طریق به انسان آرامش روانی دست می‌دهد. توسل و کمک‌خواهی از هر موجود و مخلوقی پس از اعتقاد به دارا بودن وی، قدرت کار و فعالیت اثربخشی را که از جانب خدا، به او اعطاء شده است یک قانون طبیعی و فطری است که از نظر عقل و شرع نه تنها منع و ردی نسبت به آن نرسیده است بلکه صریحاً مورد ترغیب و تأکید واقع شده است.

بنابراین توسل یکی از راه‌های خروج از بن بست‌های روحی و کم آوردن‌هاست و در واقع دعا و توسل رابطه با عالمی است که قدرت مطلق، حکمت مطلق و رحمت مطلق در آن وجود دارد و در حقیقت ارتباط با یک قدرت بی پایان است.

کلید واژه ها: بحران های روحی، توسل، قرآن

مقدمه

توسل و وسیله قرار گرفتن چیزی برای دستیابی به هدف، از سنت های لایتغیر الهی در عالم تکوین و تشریع است و در ارتکاز تمام انسان ها توجه به نیروی مافوق و کمک گرفتن از آن وجود دارد ،از این رو اصل آن انکار شدنی نیست.

با توجه به اینکه آدمی برای تحصیل کمالات مادی و معنوی، به غیر خود، یعنی خارج از محدوده وجودی خویش نیازمند است وعالم هستی هم بر اساس نظام اسباب و مسببات استوار شده و تمسک به سبب ها و وسایل برای رسیدن به کمالات مادی و معنوی، لازمهٔ این نظام است، بر همین اساس قرآن کریم، انسان را در جهت کسب کمالات معنوی و قرب به درگاه الهی امر به توسل به اسباب تقرب کرده است: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید، و وسیله ای برای تقرب به او بجویید.»[1]

همچنین که در احادیث آمده است که « الله أن یجری الامور باسبابها» خداوند سیر و اسباب امور را بر اساس اسباب و مسببات قرار داده است.[2]

توسل یکی از موضوعات مهم اعتقادی است که همواره مورد اختلاف دانشمندان فرق اسلامی بوده است. بنابراین با توجه به این مسئله که انسان ها در زندگی دنیایی با مشکلاتی روبرو می شوند که بعضاً روح و روان آن ها را درگیر می کند گاهی برا رهایی از آن به طور مستقیم از خدای بزرگ و گاه از واسطه ها کمک می طلبند. پژوهش های بسیاری در این زمینه صورت گرفته و کتاب های فراوانی به عرصه نگارش در آمده اما همه ی آنها به صورت اجمالی این مسئله را مورد ارزیابی قرار داده‌اند.

در این مقاله راهکارهای قرآنی برای غلبه بر بحران های روحی مورد تبیین و بررسی قرار می گیرد و محقق با روش تحلیلی _ توصیفی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای برخی از راهکارهای قرآنی توسل برای غلبه بر بحران های روحی را برشمرده است و به تبیین آنها پرداخته است چرا که راهکارهای قرآنی توسل بسیارند ولیکن امکان جمع آوری همه ی مطالب در این تحقیق امکان پذیر نمی باشد لذا به بررسی برخی از آنها پرداختیم.

1– مفهوم شناسی:

1–1– واژه توسل:

«توسّل» در لغت به معنای انجام دادن کاری برای تقرب به یک چیز یا شخص است.[3]

لسان العرب که از کتب معروف لغت است، می گوید: «وسَّلَ فلانٌ إلی الله وسیلةً إذا عَمِل عملا تقرّب به إلیه ... و الوسیلة ما یتقرّب به إلی الغیر»؛ توسّل جستن به سوی خدا و انتخاب وسیله این است که انسان عملی انجام دهد که او را به خدا نزدیک کند و وسیله به معنای چیزی است که انسان به کمک آن به چیز دیگری نزدیک می شود.[4]

در صحاح اللغهٔ نیز معنای توسل را تقرب و معنای وسیله را منزلت و درجه دانسته اند.[5]

و در اصطلاح به معنای رغبت داشتن و طلب نزدیکی به خداست که با واسطه قرار دادن اسماء و صفات الهی، قرآن، مقام و ذات اولیای الهی و شفیع قرار دادن ایشان انجام می‌شود.[6]

البته هدف از توسل به معنای مزبور معمولاً رسیدن به حاجاتی چون آمرزش گناهان، کسب کمالات معنوی،

---

[1]- مائده: 35.

[2]- کلینی، اصول کافی، ج 1، ص 183.

[3]- فراهیدی، کتاب العین، ج 7، ص 298.

[4]_ ابن منظور، لسان العرب، ج۱۵، ص۳۰۱.

[5]_ جوهری فارابی، صحاح اللغه، ج۵، ص۱۸۴۱.

[6]_ جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج۲، ص۵۹۶.

دستیابی به امور مادی مورد نیاز و نجات از شداید و گرفتاری‌هاست.[1]

بنابراین این کلمه به معنای واسطه قرار دادن امور خیر و افراد صالح و مقرب درگاه الهی برای برآورده شدن در خواست و اجابت دعا است.

در فعل توسل، انسان در هنگام دعا و استغاثه به درگاه الهی چیزی عرضه می کند که واسطه پذیرش توبه و اجابت دعای او و برآورده شدن در خواست اوست.[2]

۲-۱- واژه بحران:

التغُّیر الذی یحدث دفعهً فی الامراض الحادهً، تهیُّج و اختلال فی القوی المدرکه تسبّبهُ شدّه المرض.[3] بحران دگرگونی ناگهانی که در امراض حاد پدید می آید، هیجان و اختلال در قوای مدرکه که ناشی از شدت بیماری باشد.[4]

بحران تغییرحال بیمار است از حالی به حالی یا بهتر یا بدتر.

در مفاتیح العلوم آمده است که بحران از سریانی گرفته شده و آن تغییر عظیمی است که دفعهً بیمار را دست دهد و آن بیشتر در امراض حاده از قبیل تب های محرقه و مطبقه باشد و پس از آن بیمار یا رو به بهبود باشد یا بیماریش سخت تر شود.

لفظی یونانی و معرب است. در لغت یونان به معنی فصل در خطاب است یعنی خطابی که بدان میان دو خصم فصل حاصل آید یعنی طبیعت و بیماری.

جالینوس گوید: بحران حکم حاصل است چه حکم مرض بدان انفصال یابد یا به صحت و یا به شدت و سختی و در نزد پزشکان تغییر عظیمی است که یکباره در مرض حادث گردد و آن را اقسامی است همچون: بحران محمود و بحران کامل و بحران جید و بحران ردی.[5]

قرآن کریم راهکار های بسیاری برای مقابله با بحران های روحی برشمرده است اما در این مقاله فقط به بررسی برخی از مهمترین آنها پرداخته شده که عبارتند از:

أ) توسّل به اسماء و صفات الهی:

یکی از اقسام توسل،خواندن خداوند به اسماء و صفات اوست.

این نوع توسل در آیات و روایات به خصوص ادعیه اهل بیت (علیهم السلام) بارز و چشمگیر است، چنانکه خداوند می فرماید:«وَلِلَّهِ الأسماءُ الحُسْنی فادْعُوهُ بِها؛ خدا را نام‌های نیکی است، او را به آن‌ها بخوانید.»[6]

از این جهت خدا را می‌توان با نام‌هایی که در قرآن مجید و سنت نبوی وارد شده است، خواند، خواه نامی که ناظر به صفات ذاتی او باشد مانند عالم و قادر، یا صفات فعل او مانند: خالق و رازق و هم‌چنین خواه ناظر به صفات کمال او، مانند سمیع و بصیر باشد یا حاکی از پاکی او از نقص مانند قدّوس، مثلاً انسان چنین بگوید: یا اللّه یا رحمن یا رحیم یا خالق السماوات والأرض ویا غافر الذنوب یا رازق الطفل الصغیر.

خواندن خدا با این نام‌ها که حاکی از جمال و جلال و رحمت و مغفرت است، سبب می‌شود که رحمت الهی جلب شود و دعای انسان مستجاب شود.

امام باقر و صادق (علیهما السلام) دعای خود را چنین آغاز می‌کردند: **«اللّهم انّی أسألکَ باسمِکَ العَظیمِ الأعظمِ الأعزِّ الأجلِّ الأکرمِ الّذی اذا دُعیتَ به علی مَغالقِ أبوابِ السَّماءِ لِلْفَتحِ بِالرحمَةِ انْفَتَحت، واذا دُعیتَ به عَلی مضایق**

---

[1] _ وزیری، مناظرات فی العقائد والاحکام، ج۲، ص۲۴.

[2] _ ابن اثیر، النهایه، ج۵، ص۱۸۵.

[3] - معلوف، المنجد، ص 27.

[4] _ رحیمی اردستانی،ترجمه المنجد،ج اول،ص۳۵.

[5] _ دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج۳،ص۴۳۹۰.

[6] _ اعراف:۸۰.

أبواب الأرضِ لِلفَرجِ انْفَرَجَتْ، واذا دُعيتَ بِهِ عَلَى العسر لليسر تيسّرت ؛ خدایا من تو را به گرامی‌ترین و بزرگ‌ترین و والاترین نامت می‌خوانم که اگر با آن نام تو را بخوانند که درهای آسمان برای رحمت گشوده شود، باز می‌گردند، و اگر آن نام بر راه‌های بسته زمین برای گشایش خوانده شود، گشوده می‌شوند، و اگر برای هر سختی خوانده شود، آسان می‌گردد.»[1]

آنچه در اینجا بیشتر اهمیت دارد این است که منظور از خواندن خدا به این نام ها این نیست که این اسماء را به زبان جاری کنیم بلکه هدف این است که به آنها ایمان داشته باشد و پس از آن بکوشد پرتویی از مفاهیم آن ها در وجود خود منعکس سازد، مسلما چنین کسی هم بهشتی خواهد بود و هم دعایش مستجاب و به هر خیر و نیکی نایل می گردد از این جهت است که توسل به اسماء و صفات الهی و آنگاه خواستن حاجت مورد اتفاق همگان است.[2]

ب) توسل به قرآن کریم:

از دیدگاه قرآن تقرب به خدای متعال با وسایل گوناگون امکان‌پذیر است. از آیه ۱۰۳ سوره آل عمران برمی‌آید که توسل به حبل الله نیز جایز است که به قرآن، اهل بیت (علیهم‌السلام) و طاعت تفسیر شده است.[3]

قرآن معدن ایمان و راهی است که رونده آن گمراه نخواهد شد بلکه به سعادت در دنیا و آخرت دست خواهد یافت. قرآن نوری است که چراغ‌هایش خاموش نمی‌شود، چراغی که فروزندگیش کاستی نمی‌یابد، دریایی که ژرفایش دانسته نمی شود و راهی که رونده اش را گمراه نمی‌کند.

قرآن کریم دارای مکانت و منزلت خاصی نزد خداست و یکی از وسایلی است که می توان به آن توسل جست، اینکه انسان قرآن را بخواند و به وسیله آن از خدا حجت بطلبد «اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْقُرْآن»[4] در حقیقت این نوع توسل، توسل به فعل خداست زیرا قرآن کلام خداست که بر قلب رسول الله (صلی الله وعلیه وآله) نازل شده است .

در روایات نیز آمده که هر کس از امری خوفناک است، به قرآن توسل کند و صد آیه از آن را بخواند و بعد از آن سه بار بگوید: «اللهم اکشف عنی البلاء.»[5]

حریز بن عبداللّه سجستانی از امام باقر (علیه‌السلام) نقل می‌کند که یکی از مستحبات شب قدر این است که انسان قرآن را به روی خود بگشاید و بگوید: «اللّهُم انّی أسألُک بِکِتابک المُنْزلِ و ما فِیهِ و فیه اسمُکَ الأکبرُ و أسماوِک الحُسنی و ما یُخافُ و یُرجی أن تجعلنی من عتقائک من النار؛ پروردگارا! من از تو به وسیله این کتابی که فرو فرستاده ای و آنچه در آن است سؤال می‌کنم، پروردگارا نام بزرگ و زیبایت در این کتاب هست....»[6]

در روایات اهل بیت(علیهم السلام) راجع به خواص قرآن سفارش‌های زیادی شده است. شاید از سنی و شیعه بیش از هزار روایت در این باره داشته باشیم، در روایت منقول از امام کاظم (علیه‌السلام) آمده است: «فِی القرآنِ شِفاءٌ مِنْ کل داءٍ؛ در قرآن، بهبودی از هرگونه درد وجود دارد»[7]

بنابراین با توجه به مطالبی که گذشت مشخص می شود که یکی از و سایلی که انسان می‌تواند واسطه ی میان خود

---

[1] _ طوسی، مصباح المتهجد، ص 417.

[2] _ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه،ج۹،ص۲۹.

[3] - طبرسی، مجمع البیان، ج 2، ص 356.

[4] _ ابن طاووس ، الاقبال بالاعمال، ج اول، ص۱۸۷.

[5] - مجلسی، بحارالانوار، ج 92، ص 349.

[6] _ ابن طاووس ، همان ، ص۳۴۶؛ غزالی اصفهانی، اصفهان در یک نگاه، ص۱۲۱.

[7] - نوری طبرسی، مستدرک الوسائل، ج 2، ص 98.

و خالق هستی بخش قرار دهد قرآن کریم است چرا که این کتاب الفاظ خداوند است و نزد خداوند از منزلت خاصی برخوردار است که می تواند بین عبد و معبود واسطه شود و انسان را به حوائج خود نزدیک سازد.

ج) توسل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اولیای الهی:

عقیده به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت و محبت به آنان، جزء ایمان است و همان گونه که اعتقاد به خدا واجب است، اعتقاد به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت نیز واجب است. تمامی مذاهب اسلامی حتی وهابیان این حقیقت را قبول دارند. از این رو توسل به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندانش نوعی اظهار محبت و تعظیم است. با توسل، محبت به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم و آله) او در دل ها زنده می شود و هرگز از بین نمی رود و زنده شدن محبت آنها، وظیفه ایمانی هر مسلمانی است. بدیهی است که انجام دادن واجب یا حفظ آن، موجب تقرب به خداست. پس همان گونه که انسان با نماز و روزه به خدا نزدیک می‌شود، با اظهار محبت به اولیای الهی، که این محبت ورزی در واقع اطاعت از خداست، به خدا می رسد. بدین لحاظ در زیارت حضرت امام رضا (علیه السلام) می گوییم: **«اللهم انّی اتقرّب إلیک بحبّهم و ولایتهم؛** خدایا، با محبت و ولایت آنان به تو نزدیک می شوم»[1]

علمای اهل سنت نیز محبت و دوستی پیامبران و دوستان خدا را بخشی از محبت خدا می دانند. ابوجعفر طحاوی، از علمای بزرگ اهل سنت، می نویسد: «محب دوست دارد آنچه را محبوب او دوست دارد و با آنچه او دوست ندارد، دشمن است. خدای بزرگ نیکوکاران و اهل تقوا را دوست دارد و خیانت کاران را دوست ندارد. ما نیز چنین هستیم»

از این مطالب استفاده می شود که محبت پیامبران و اولیای الهی موجب قرب می شود. بدین جهت محبت ورزیدن به آنها و اظهار آن لازم است و از آثار ایمان به خدا به شمار می رود و توسل یکی از راه های اظهار محبت و ارادت به ساحت مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت اوست، و در حقیقت متوسل شدن به آنان، توسل به جایگاهی است که نزد خداوند دارند، چنان که قرآن کریم حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهماالسلام) را صاحب جاه و منزلت نزد خدا معرفی کرده و ناگفته پیداست که مقام پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از همه پیامبران برتر است: «**ومِنَ الَّیلِ فَتَهَجَّد بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی اَن یَبعَثَکَ رَبُّکَ مَقامًا مَحمودا**[2]» در این آیه خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نوید مقام محمود را داده است بدون شک این مقام، مقام بسیار برجسته ای است که ستایش برانگیز است چرا که محمود از ماده حمد به معنای ستایش می باشد. روایات اسلامی اعم از روایات اهل بیت (علیهم السلام) و روایاتی که از طریق برادران اهل تسنن نقل شده است مقام محمود را به عنوان مقام (شفاعت کبری) تفسیر کرده است چرا که پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) بزرگترین شفیعان در عالم دیگر است و آنها که شایسته شفاعت باشند مشمول این شفاعت بزرگ خواهند شد.[3]

لذا همان گونه که در امور مادی و طبیعی توسل می جوییم در امور معنوی چون تقرب به خداوند به علل برتر یعنی انبیاء و اولیاء توسل پیدا می‌کنیم، زیرا خداوند دنیا را دار وسایط و اسباب قرار داده و آنان مجرای فیض الهی‌اند.

---

[1] _ قمی، مفاتیح الجنان، زیارت امام رضا (علیه السلام)، ص۹۷۳.

[2] _ اسراء: ۷۹.

[3] _ طباطبایی، المیزان، ج 13، ص 242.

معتقدان به جواز مشروعیت توسل یه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و وسیله قرار دادن آن حضرت به درگاه خداوند متعال در همه دوران ها می گویند: اینگونه توسل پیش از خلقت رسول خد ا(صلی الله علیه و آله و سلم) و در زمان حیات و بعد از وفات آن حضرت با رضای الهی انجام گرفته و هم چنان تا روز قیامت نیز ادامه می یابد، و مقصود از توسل آن نیست که انسان از شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یا امام مستقلا چیزی بخواهد، بلکه منظور آن است که با اعمال شایسته و یا پیروی و شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یا امام از خدا چیزی بخواهد، که این در حقیقت نوعی توجه به خداست؛ نه شرک است و نه بر خلاف آیات قرآن، بلکه از مضمون آیه ی فوق هم خارج نیست.[1]

بنابراین سیره مسلمین در زمان پیامبر و پس از او پیوسته بر این جاری بود که مسلمانان به ذات اولیای الهی و مقام و منزلت آنان توسل می جستند، چنانچه با مراجعه به کتاب های تاریخ و حدیث روشن می گردد که توسل حضرت آدم به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک مطلب معروف و مشهوری بوده است.

در نتیجه اینکه آیات زیادی از قرآن مجید نیز حکایت از این معنی می کند که پیامبران می توانند برای خطاکاران استغفار کنند و بندگان می توانند از طریق پیامبران به خداوند تبارک و تعالی متوسل شوند.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

« وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً»؛«و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آنکه با اذن خداوند فرمان برده شود و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند (از راه خود برگشته و) نزد تو می‌آمدند و از خداوند مغفرت می‌خواستند و پیامبر هم برای آنان استغفار می‌کرد قطعاً خداوند را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.»[2]

این آیه صریحا می فرماید: آمدن به سراغ پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و اورا بر درگاه خدا شفیع قرار دادن و وساطت و استغفار او برای گناهکاران مؤثر است و موجب پذیرش توبه و رحمت الهی است، ضمناً از تعبیر بإذن الله استفاده می‌شود که پیامبران الهی هر چه دارند از ناحیه خدا است و به عبارت دیگر وجوب اطاعت از آنها بالذات نیست بلکه آن هم به فرمان پروردگار و از ناحیه اوست.[3]

بنابراین توسل شاه راه خروج انسان از بن بست های روحی و کم آوردن هاست و در واقع دعا و توسل رابطه با عالمی است که قدرت مطلق ، حکمت مطلق و رحمت مطلق در آن وجود دارد و در حقیقت ارتباط با یک قدرت بی پایان است.

أ) توسّل به دعای پیامبر (صلی‌اللّه علیه وآله) در زمان حیات ایشان:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) به دلیل اینکه شخصیتی عظیم و جلیل القدر دارد دعایشان رد نمی شود لذا می توان برای رسیدن به خواسته های خود از خداوند به دعای ایشان توسل جست.

از آیات قرآن استفاده می‌شود که در امّت‌های پیشین، افراد گنه‌کار از پیامبر زمان خود، درخواست می‌کردند که در حق آنان استغفار کند. درباره برادران یوسف می‌خوانیم: آنگاه که پرده از روی کار برافتاد، رو به یعقوب کردند و گفتند: «یا أبانا اسْتَغفر لَنا ذنوبنا انّا کنّا خاطئین »؛ « پدرجان! از خدا بخواه که گناهان ما را ببخشد، ما اشتباه

---

[1]- رضایی اصفهانی، تفسیر قرآن مهر، ج 5، ص 112.

[2]- نساء: 64.

[3]_ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 3، ص 450.

کردیم »[1] ، یعقوب در پاسخ گفت: «سوف أستغفر لکم ربّی انّه هو الغفورالرحیم» ؛« من از خدا خواهم خواست که گناهان شما را ببخشد، او بخشاینده و مهربان است.»[2]

درباره گنه‌کاران می‌فرماید: «ولو أنّهم اذ ظَلَموا أنفسَهم جاوِک فاستغفروا اللّهَ واستغفرَ لهم الرسول لَوجدوا اللّهَ تَواباً رَحیماً»؛ « اگر هنگامی که بر خود ستم کرده‌اند نزد تو پیامبر خاتم بیایند و از خدا بخواهند که گناهان ایشان را بیامرزد و پیامبر(صلی‌اللّه‌علیه‌وآله) نیز برای آنان آمرزش بخواهد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان خواهند یافت.»[3]

در آیه دیگر منافقان را چنین نکوهش می‌کند: «و اذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول اللّه لوّوا روسِهم و رأیتهم یصدّون و هم مستکبرون»؛ « اگر به آنان گفته شود بیایید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد، سر برمی‌تابند، و آن‌ها را می‌بینی که از سخن تو روی‌گردان شده و تکبر می‌ورزند.»[4]

از این آیات استفاده می‌شود که یکی از وسایل جلب مغفرت، توسل به دعای پیامبر (صلی‌اللّه‌علیه‌وآله) و آمرزش‌خواهی اوست.

مسلماً منزلت پیامبر نزد خدا مایه استجابت دعای او بوده و نه تنها با توحید منافاتی ندارد، بلکه راهی است برای رسیدن به لطف پروردگار، وگرنه چگونه ممکن بود یعقوب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) تقاضای فرزندان را دایر به استغفار برای آنان بپذیرد و به توسل آنها پاسخ مثبت دهد.

از مجموع این آیات می توان نتیجه گرفت که اگر وساطت و دعا و استغفار و شفاعت خواستن از پیامبر(صلی الله علیه و آله)شرک بود چگونه ممکن بود که قرآن چنین دستوری را به گنه کاران بدهد! منتها افراد خطا کار باید نخست خود توبه کنند و از راه خطا برگردند، سپس برای قبول توبه خود از استغفار پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز استفاده کنند.

بدیهی است پیامبر(صلی الله و علیه و آله) آمرزنده گناه نیست، او تنها می تواند از خدا طلب آمرزش کند. جالب توجه اینکه قرآن نمی گوید: تو برای آنها استغفار کن بلکه می گوید«رسول» برای آنها استغفار کند، این تعبیر گویا اشاره به آن است که پیامبر(صلی الله و علیه و آله)از مقام و موقعیتش استفاده کند و برای خطا کاران توبه کننده استغفار نماید.

شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق آیات صریح قرآن باعث تقرب به پروردگار می گردد، در مفهوم وسیع توسل داخل است و همچنین پیروی از پیامبر (صلی الله و علیه و آله و سلم) و امام و گام نهادن در جای گام آنها، زیرا همه ی اینها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار می باشد حتی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران و امامان و صالحان که نشانه ی علاقه به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان می باشد جزء این مفهوم وسیع است.[5]

ب) توسل به دعای پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از رحلت:

یکی از اقسام توسل مجاز، توسل به پیامبر پس از حیات او است، چنان که از صدر اسلام تا قرن هفتم هیچ یک از علما بر حرمت یا شرک بودن توسل به پیامبر پس از حیات ایشان فتوا نداده‌اند، بلکه علما و عموم مردم همواره پس از

---

1 _ یوسف: ۹۷.

2 _ یوسف: ۹۸.

3 _ نساء: ۶۴.

4 _ منافقون: ۵.

5 _ رضوانی، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات،ص۱۵۵.

حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به ایشان توسل می‌جستند.

توسل به دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از در گذشت وی در گرو پذیرش حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در عالم برزخ است، درباره ی این امر کافی است بدانیم که قرآن کریم می فرماید:« وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ «هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند؛ بلکه آنها زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.»[1]

بنابر فرمایش این آیه شهیدان راه خدا به حکم آیات قرآن، حیات برزخی دارند ،حتی روزی هم می خورند و به دوستانی که هنوز به آن نپیوسته اند مژده می دهند که برای آنان ترس و غمی نیست، هرگاه شهیدان راه خدا زنده باشند، پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) از شهیدان شایسته تراست که مرگ او پایان زندگی نباشد و ایشان همانطور که در دوران حیات خویش واسطه ی انسان با خالق می شوند پس از حیات نیز می توانند واسطه شوند و انسان می تواند به ایشان توسل کند. آیه ۶۴ سوره ی نساء نیز شامل توسل بعد از رحلت می باشد: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً»؛«و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آنکه با اذن خداوند فرمان برده شود و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند (از راه خود برگشته و) نزد تو می‌آمدند و از خداوند مغفرت می‌خواستند و پیامبر هم برای آنان استغفار می‌کرد قطعاً خداوند را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.»

[1] _ آل عمران: ۱۶۹.

این آیه از جمله آیاتی است که درباره توسل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شده و علمای شیعه و اهل سنت همگی به آن استناد کرده اند، چنانکه رفتن به نزد رسول خدا برای طلب شفاعت در این آیه عام است و شامل بعد از مرگ ظاهری ایشان نیز می شود.

بنابراین توسل به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) عبادت مستمری است که بعد از رحلت آن حضرت نیز به آن عمل می شده و مسلمانان آن را روا می دانستند و بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) پیوسته آن را انجام می دادند.[2]

ج) توسل پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و حضرت علی (علیه السلام) به یکدیگر:

سیره پیامبر اکرم (صلی الله وعلیه وآله وسلم) در توسل جستن به اشخاص نیز جاری بوده است چرا که اوصیا و اولیای الهی نیز مانند انسان های دیگر نیاز به توسل پیدا می کردند.

عبدالله بن مسعود نقل می کند:

روزی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عرضه داشتم: یا رسول الله، حق را به من نشان بده تا آن را ببینم. پیامبر اکرم فرمودند: یا اباعبدالله (کنیه ابن مسعود)، داخل اتاق اندرونی شو. پس من داخل شدم، دیدم علی بن ابی طالب نماز می خواند و در نماز می گوید: پروردگارا، به حق محمد بنده تو، بیامرز گناهکاران شیعه مرا. پس بیرون آمدم تا به رسول خدا رسیدم پس دیدم او نیز مشغول نماز است و در رکوع و سجود نماز می گوید: پروردگارا، به حق علی، بنده تو، گناهکاران امت مرا بیامرز. ابن مسعود می گوید: جزع و بی تابی بزرگی مرا فرا گرفت. پس رسول خدا نمازش را مختصر کرد و فرمود: یابن مسعود، آیا بعد از

[2] _ حصینی موسوی، توسل در مکتب اهل بیت (علیه السلام)، ص۲۳.

ایمان، کافر شدی؟ عرض کردم: نه، هرگز یا رسول خدا؛ ولی علی را دیدم که از خدا درخواست می کرد و شما را واسطه پیش خدا قرار می داد و شما از خدا درخواست می کردید به واسطه علی. متحیرم کدام یک از شما پیش خدای عزوجل افضل هستید! پیامبر فرمودند: بدان که خداوند من و علی را از نور عظمتش خلق کرد...[1]

این روایت نیز تصریح در توسل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به شخص دیگری دارد.

در روایتی دیگر خود وجود مبارک حضرت علی (علیه السلام) نقل کرده اند:

«عن علی (علیه السلام) انه قال: کنت من رسول اللّه کالعضد من المنکب و کالذراع من العضد، ربانی صغیراً و آخانی کبیراً، سألته مره أن یدعو لی بالمغفره. فقام فصلی، فلما رفع یدیه سمعته یقول: اللهم بحق علی عندک اغفر لعلی. فقلت: یا رسول اللّه، ما هذا؟ فقال: أو احد أکرم منک علیه، فاستشفع به إلیه»؛«حضرت علی (علیه السلام) نقل کرده است: نسبت من به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مانند بازو به شانه و ذراع به بازو است (کنایه از همراهی و کمک رسانی است). در حالی که کودک بودم، مرا تربیت کرد و رشدم داد و در بزرگ سالی مرا به برادری برگزید. یک مرتبه از آن حضرت خواستم که برایم طلب مغفرت کند. پس به نماز ایستاد و هنگامی که دست‌هایش را برای دعا بلند کرد، شنیدم که می گوید: خدایا، به حق منزلت علی در نزدت، علی را ببخش! پس گفتم: یا رسول الله، این چه نوع درخواستی است؟ پس فرمود: آیا کسی از تو گرامی تر نزد خداوند است؟ پس برای تو طلب شفاعت کردم به واسطه جایگاهت نزد خدای تعالی.»[2]

این روایت نیز تصریح دارد که حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) واسطه برای توسل قرار گرفته است. اگر چنین درخواستی درست نبود، نباید آن حضرت چنین متوسل می شد. بنابراین آنچه از مجموع این روایات به دست می آید این است که پیامبر اکرم (صلی الله و علیه و آله) و امیر المؤمنین (علیه السلام) یکدیگر را واسطه بین خود و خدا قرار می دادند چرا که جایگاه و قدر و منزلت هر یک نزد خداوند متعال بسیار بالا است.

أ) توسل به دعای مؤمن از دیدگاه پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم):

قرآن کریم علاوه بر دعای فرشتگان برای مؤمنین در آیه‌ی: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا...» ؛« فرشتگانی که حاملان عرش اند و آنها که گرداگرد آن (طواف می‌کنند)، تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می کنند»[3] از دعای مؤمن در حق مؤمن دیگر نیز خبر می‌دهد در آیه‌ی:

«وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»؛«(همچنین) کسانی که بعد از آنها (بعد از مهاجران و انصار) آمدند و می‌گویند: پروردگارا، ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل هایمان حسد و کینه ایی به مؤمنان قرار مده !

---

[1] _ مجلسی، بحارالانوار، ج40، ص44.

[2] _ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ،ج۲،ص۳۱۶؛ حر عاملی، اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات ،ج۳، ص۲۷۳.

[3] _ غافر:۷.

پروردگارا، تو مهربان و رحیمی»[1] پیامبر اکرم (صلی الله و علیه و آله وسلم) نیز از امت اسلامی خواسته است که برای برادران دینی خود دعا کنند؛ چنان‌که عبدالله بن‌عمرو بن‌عاص می‌گوید: از پیامبر اکرم(صلی الله و علیه و آله وسلم) شنیدم که فرمود:

«سَلُوا [لِیَ] الْوَسِیلَةَ فَإِنَّهَا مَنْزِلَةٌ فِی الْجَنَّةِ لَا تَنْبَغِی أَنْ تَکُونَ [إِلَّا] لِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ أَکُونَ أَنَا هُوَ. فَمَنْ سَأَلَ لِیَ الْوَسِیلَةَ حَلَّتْ لَهُ الشَّفَاعَة»؛«برای من از خدا وسیله بخواهید وآن مقامی است در بهشت که جز برای یکی از بندگان خدا شایسته نیست و امیدوارم که من همان کس باشم. هر کس برای من چنین مقامی بخواهد، شفاعت من بر او حلال می‌گردد.»[2]

در روایت دیگری رسول خدا (صلی الله و علیه و آله و سلم) توسل به اویس قرنی را به اصحاب خویش سفارش می‌کند: «إنّ رجلاً من أهل الیمن یقدم علیکم یقال له أُوَیس. فمن لقیه منکم فلیأمره فلیستغفر لکم»؛ «مردی از اهل یمن به سوی شما خواهد آمد که او را اویس خوانند. هر کس از شما او را ملاقات کرد از او در خواست استغفار کند.»[3]

بنابراین در روایات معصومین این نوع توسل وارد شده است، ابوبصیر از امام باقر(علیه السلام) نقل می کند امام سجاد (علیه السلام) به یکی از غلامان خود فرمود: برو در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دو رکعت نماز بخوان و در حق من استغفار کن ،آنگاه که غلام این عمل را انجام می داد او را آزاد می کرد.[4]

در نتیجه این یک امر عرفی است که وقتی کسی بخواهد از شخص دیگری تقاضای امر مهم و با ارزشی را بکند، در پی آن بر می آید که شخص سومی را که رابطه نزدیک تری با فرد مورد نظر دارد، بیابد و او را واسطه قرار دهد، شاید که مطلوب حاصل شود؛ لذا با توجه به این که انسان‌ها از نظر درجات و مراتب قرب الهی با یکدیگر اختلاف دارند، افراد معمولی می‌توانند انسان‌های والاتر و شایسته‌تر را در پیشگاه خداوند واسطه قرار دهند و از طریق آنان حاجت خود را از خداوند طلب کنند.

منظور از عرفیت این امر آن است که اتخاذ وسیله و واسطه، ریشه در فطرت انسان دارد و لذا توسل به بزرگان و برگزیدگان الهی هماهنگ با فطرت انسان است.

باید توجه کرد که توسل به دعای افراد صالح در حقیقت توسل به شخصیت این افراد است زیرا تا انسان یک نوع طهارت نفسانی در شخص احساس نکند هرگز به دعای او متوسل نمی شود.

یکی از نویسندگان وهابیت در این زمینه می گوید: اگر کسی در تنگنای شدید قرار گرفت و می داند که گناهان فراوانی دارد در این صورت یک سبب قوی یعنی فردصالح، باتقوی، با فضل و علم را واسطه قرار دهد.[5]

ب) توسل به اعمال نیک خود انسان:

هرگاه انسان در طول عمر خود، عمل نیکی دور از هر نوع ریا و سمعه انجام داده باشد، می‌تواند به آن توسل جوید و از خدا درخواست حاجت کند و به این نوع توسّل در برخی از آیات اشاره شده است، مانند آیه ۱۲۷سوره بقره که می فرماید:«و اَذ یرفع ابراهیم القَواعد من البَیت و اسماعیل ربّنا تقبّل منّا انّک أنت السمیع العلیم»؛«آنگاه که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه خدا را بالا می‌بردند و می‌گفتند: خدایا از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی». در این آیه حضرت ابراهیم واسماعیل(علیهما السلام) عمل نیک خود را می‌گفتند و آن گاه از خدا مسألت می‌نمایند و می‌گویند:«

1_ حشر:۱۰.

2_ نوری، مستدرک الوسایل، ج 2، ص 40.

3- همان، ص 53.

4_ مجلسی، بحارالانوار، ج۴۶، ص۹۲.

5_ سبحانی تبریزی، منشور جاوید، ج ۳، ص۴۶۹.

ربّنا و اجعلْنا مسلمَین لک و مِنْ ذرّیتنا اُمّة مسلمة لک وأرنا مناسکنا وتب علینا انّک أنت التوّاب الرحیم»؛ «پروردگارا ما را فرمان‌بردار خویش ساز، و از دودمان ما مردمانی فرمان‌بردار پدید آور، و شیوه پرستش خود را به ما نشان بده، و توبه ما را بپذیر که تو، توبه‌پذیر و مهربانی.»[1] در این آیه چند درخواست حاجت پس از عرضه آن عمل نیک آمده است.

و در آیه دیگر می‌خوانیم: «الّذین یقولون ربّنا اننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار»؛«پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب آتش نگاه دار»[2].

در این آیه پس از عرضه عمل قلبی به نام «ایمان» دو درخواست پشت سر هم آمده است که در حقیقت توسّل به آن عمل نیک به خاطر آن دو درخواست است که در احادیث اسلامی این نوع توسل از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است، حصین بن عمران از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «سه نفر از پیشینیان دچار باران شدید شدند همگان به غار پناه بردند. یک باره دهانه غار بر اثر رانش زمین پوشیده شد، آنان با یکدیگر گفتند ما را جز راستی چیزی نجات نخواهد داد، هر یک از ما خدا را با عملی که می داند از روی اخلاص انجام داده بخواند تا وسیله نجات و رهایی ما گردد ، پس هر یک بهترین عمل خود را نزد خداوند وسیله قرار داد با این کار صخره کنار رفت.» بنابراین آیات و روایاتی که در این زمینه وجود دارد حاکی از آن است که انسان ها می توانند برای تقرب جستن به خداوند به اعمال نیکی که در طول زندگی انجام داده اند توسل کنند و آن را وسیله ای برای نزدیکی خداوند قرار دهند و از این دریچه خواهان خواسته و حاجت درونی خود باشند چراکه توسل به عمل نیک در واقع توسل به همان شخصی است که آن کار صالح و شایسته را انجام داده.[3]

نتیجه

با توجه مطالبی که در این مقاله گذشت نتایج حاصله به شرح ذیل می باشد:

1- توسل فقط برای دستیابی به کمالات معنوی و علمی نیست بلکه برای رفع مشکلات روحی و روانی نیز مؤثر می باشد وقرآن کریم برای برون رفت از همه مشکلات راهکارهایی را ارائه داده است که با تأسی از آیات قرآنی می توان بهترین دستورالعمل در حوزه مقابله با بحران های روحی را تدوین کرد.

2- توسل جستن به ساحت اولیاء الهی برای تقرب به ذات پروردگار و واسطه قرار دادن آنها یکی از مسلمات دینی و از آموزه های قرآنی به شمار می رود.

3- سیره مسلمین در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیوسته بر این جاری بوده که به ذات اولیای الهی و مقام و منزلت آنان توسل می جستند چرا که منزلت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نزد خدا مایه استجابت دعای او بوده و نه تنها منافات با توحید نداردبلکه راهی برای رسیدن به لطف پروردگار است.

4- از نگاه انسان موحد ،مؤثر و آفریننده جهان یکی است و سایر واسطه ها اگر اثری دارند تمامی این اثر بخشی از جانب خداوند بزرگ در واسطه ها نهاده شده است، البته انسان موحد واسطه ها را مؤثر استقلالی و در عرض خدا نمی بیند،بنابراین همانگونه که مستقل دیدن واسطه ها بر خلاف توحید است انکار واسطه ها و توجه نکردن به آن ها نیز مخالف توحید می باشد.

---

[1] _ بقره:۱۲۸.

[2] _ آل عمران:۱۶.

[3] _ دجوی ، توسل و رد شبهات، ص۲۱-۲۵.

منابع

* قرآن کریم.

1- ابن ابی الحدید، عبدالحمید، **شرح نهج البلاغه**، نشر کتاب نیستان، چاپ دوم،۱۳۹۳ه.ش.

2- ابن اثیر، مبارک بن محمد، **النهایه**، محقق: طاهر احمد الزاوی، محمد طناحی، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهاردهم،۱۳۶۰ه ش.

3- ابن طاووس، علی بن موسی ، **الاقبال الاعمال**، مصحح: جواد قیومی اصفهانی، قم: مرکز النشر التابع المکتب الاعلام الاسلامی، 1376 ه.ش.

4- ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، بیروت _ لبنان: دارالفکر و النشر و التوزیع، چاپ اول،۱۴۱۹ه ق- ۱۹۹۹م.

5- جوادی آملی، عبدالله، **تفسیر موضوعی قرآن کریم**، قم : مرکز نشر اسراء، چاپ سوم، ۱۳۷۸ه ش.

6- جوهری فارابی، اسماعیل بن خماد، **صحاح اللغه**، محقق: احمدعبدالغفورعطار، بیروت :لبنان، چاپ: سوم، ۱۴۰۴ه ق.

7- حصینی موسوی،عبدالرحیم ، **توسل در مکتب اهل بیت (علیهم السلام)**، قم: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، ۱۴۳۵ق.

8- دجوی، یوسف، **توسل و رد شبهات**، تهران: نشر مشعر،۱۳۹۰ه ش.

9- دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه دهخدا**، مؤسسه انتشارات چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷ه.ش.

10-رحیمی اردستانی، مصطفی، **ترجمه المنجد**، تهران: انتشارات صبا، چاپ دوم،۱۳۸۰ه. ش.

11-رضایی اصفهانی، محمدعلی، **تفسیر قرآن مهر**، قم: انتشارات پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، چاپ اول، 1387 ش.

12-رضوانی، علی اصغر، **شیعه شناسی و پاسخ به شبهات**، تهران: مشعر، چاپ دوم، ۱۳۸۵ه.ق .

13-سبحانی تبریزی، جعفر، **منشور جاوید**، قم: موسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۳ه ش.

14-طباطبایی، محمدحسین، **ترجمه تفسیر المیزان**، مترجم: محمدباقر موسوی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ یازدهم، 1378 ش.

15-طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، مترجم: علی کرمی، تهران: فراهانی، چاپ اول، 1380.

16-طوسی، ابوجعفر، **مصباح المتهجد**، مترجم: سید علی امامی اصفهانی،المکتبه الاسلامیه للنشر و التوزیع،۱۴۱۱ه ق.

17-غزالی اصفهانی،حسین، **اصفهان در یک نگاه**، مرکز تحقیقات رایانه ای اصفهان،چاپ اول،۱۳۸۷ه ش.

18-فراهیدی، خلیل بن احمد، **العین**، محقق: مهدی المخزومی، ابراهیم السامرائی، مصحح: اسعد الطیب، قم: انتشارات اسوه، چاپ دوم، 1383.

19-قمی، شیخ عباس، **مفاتیح الجنان، زیارت امام رضا علیه السلام**، مترجم: الهی قمشه ای، قم: اسوه، چاپ چهارم، ۱۳۸۷ه ش.

20-کلینی رازی، محمد بن یعقوب، **اصول کافی**، تهران: دارالکتاب الاسلامیه، چاپ چهارم، 1407 ق.

21-مجلسی، محمدباقر، **بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الطهار**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۱۱۱ ه ق.

22-معلوف، لویس، المنجد، تهران: انتشارات اسماعیلیان، چاپ سوم، 1368.

23-مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۳ه ش.

24- نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل، بیروت: موسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، چاپ اول، 1408 ق.

25-نوری طبرسی، حسین بن محمد تقی، **مستدرک الوسائل**، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چاپ دوم، 1368.

26- وزیری، عبدالله حسن، **مناظرات فی العقاید و الاحکام**، قم: دلیل ما، چاپ سوم، 1387.

ویژگی های رفتاری و گفتاری بنی اسرائیل

در مواجهه با پیامبران از منظر قرآن

فاطمه شریعتی

حوزه علمیه الزهراء(سلام الله علیها)

اراک

چکیده

این تحقیق با عنوان ویژگی های رفتاری و گفتاری بنی اسرائیل در مواجهه با پیامبران از نظر قرآن به بررسی نوع رفتار قوم بنی اسرائیل در برابر خدا و رسولش می پردازد از آن جا که خداوند درقرآن کریم در آیه 3سوره یوسف می فرماید:«نحنُ نقصُّ علیک أحسن القصصِ بما أوحینا إلیک هذا القرآن و إن کنت من قبله لمن الغافلین» وهدف از بیان داستان های قرآنی را آگاه شدن و خارج نمودن انسانها از غفلت بیان فرموده است و از آن جا که سر گذشت بنی اسرائیل از عبرت آموز ترین داستان های قرآنی است، پژوهشگر با هدف بررسی ویژگی های رفتاری و گفتاری بنی اسرائیل در قرآن که با وجود برتری دادن آنها بر تمام جهانیان بسیار گستاخانه است تحقیق خود را آغاز نمود تا ابعاد این گستاخی را دریابد و نیزعلت هشدار خداوند به مسلمانان مبنی بر الگو نگرفتن از روش بنی اسرائیل را شناسایی کند. شناخت ظرافتهای این نوع رفتار و گفتار ضروری است، چرا که با این شناخت فرد در ورطه گستاخی در برابر خدا و رسولش نمی افتد و از سر گذشت قومی که خداوند به آن ها برتری داد اما با اعمال و گفتار خود این امتیاز را از دست دادند،پند می گیرد. پژوهشگر در این تحقیق با مطالعه منابع تفسیری قرآن کریم مقاله ای جامع در مورد نوع سخن گفتن و رفتار کردن صحیح و ملاحظات تربیتی آن ارائه کرده است که ازجمله رفتارها؛ بنی اسرائیل با همه امکاناتی که داشتند، مردمی بزدل و ترسو بودند و از روی خطا می پنداشتند که پیامبران باید همه وسایل پیشرفت مادی را بدون دخالت و کوشش افراد بشر از غیب فراهم کنند و مسخره گرفتن را که کار مردم پست و فرو مایه و بی ادب است، به پیامبر خدا نسبت می دادند، تحقیق به روش کتابخانه انجام گرفته است.

واژگان کلیدی:بنی اسرائیل ،موسی-علیه السلام-، یهود.

مقدمه

در برخورد ها چیزی به زیبایی و جذابیت ادب نمی رسد. ادب در رفتار و گفتار را باید آموخت و به کار بست تا روابطی سالم و احترام آمیز و پایدار میان افراد حاکم شود. به حسب عادت سخن گفتن مسأله ای ساده به نظر می رسد لکن با اندک تأمل خواهیم دانست که این امر از پیچیده ترین و ظریف ترین اعمال انسانی است. حال همین ابزار مهم که به کار بستن صحیح و هوشمندانه آن سبب ایجاد روابط سالم و پایدار می شود، اگر توسط افرادی به کار برده شود که چه آگاهانه و چه نا آگاهانه از آن بد استفاده کنند نتیجه عکس و نا گواری دارد. در بررسی سرگذشت قوم بنی اسرائیل تبعات این سوء استفاده را می بینیم، آن ها با وجود برتری بر جهانیان، مورد عذاب الهی قرار گرفتند.

در این تحقیق سعی شده ویژگی های رفتاری و گفتاری بنی اسرائیل از آیات قرآن استخراج شود و سپس به کمک منابع تفسیری تحلیل شوند و ابعاد این بی ادبی ها به خوبی بیان شود و نیز بررسی شود که اتخاذ این نوع رفتار و گفتار توسط قوم بنی اسرائیل آگاهانه بوده و آن ها از بدی سخنان و اعمال خود آگاه بودند یا آن را از سر نا آگاهی و جهل به ملاحظات تربیتی سخن گفتن ،به کار می برده اند.

ابعاد بررسی این تحقیق بر اساس نوع کردار و سخن گفتن این قوم در برابر موقعیت های مختلف مانند زمان دستور جنگ و زمان بعد از نجات از فرعون و زمان تنگدستی و ... در برابر خداوند و فرستادگان اوست.هدف پژوهشگر از انجام این تحقیق جمع آوری تمام این اعمال و سخنان بی ادبانه در یک مقال است تا علاوه بر شناخت بیشتر منش این قوم، خواننده و نیز خود پژوهشگر با دوری از این نوع گفتار و کردار خود را از ورطه هلاکت و عذاب برهانند.

الف)معرفی بنی اسرائیل در قرآن

یکی از اقوامی که به صورت مفصّل مورد توجه قرآن کریم قرار گرفته و آیات زیادی به ذکر وقایع و حوادث و گاه ویژگی‌های آنان پرداخته است، قوم بنی‌اسرائیل است. قرآن حتی به بیان بسیاری از اموری که بنی اسرائیل بر سر آن اختلاف نظر دارند نیز پرداخته است: «ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون»[1] این اختلافات در مسائلی مانند نبوت حضرت عیسی (علیه‌السلام)، تورات، شریعت حضرت موسی (علیه‌السلام) و معجزه بودند.[2] آن گونه که از قرآن کریم بر می‌آید، این گروه از دوازده فرزند یعقوب به وجود آمده و دارای دوازده نقیب بودند: «و لقد أخذ الله مثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا...»[3] مفسّران دربارهٔ این نقبای دوازده‌گانه اختلاف دارند. برخی آنان را رئیسان قوم دانسته‌اند[4]. برخی «نقیب» را به معنای «گواه» گرفته‌اند که خداوند یا حضرت موسی (علیه‌السلام) در برابر آنان از بنی اسرائیل عهد گرفت.[5] در برخی از آیات دیگر نیز به دوازده سبط بودن آن‌ها اشاره شده است: »و قطعناهم اثنتی عشره اسباطا اما و اوحینا الی موسی اذاستسقاه قومه ان اضرب بعصاک الحجر فانبجست منه اثنتا عشره عینا قد علم کل اناس مشربهم»[6] در ذیل این آیه، از امام رضا (علیه‌السلام) نقل شده است که اسباط دوازده‌گانه فرزندان یعقوب پیامبر (علیه‌السلام) هستند.[7]علامه طباطبائی نیز در بحثی دربارهٔ «سبط» این واژه را معادل «قبیله» در زبان عربی می‌داند. بر اساس این آیه، خداوند برای هر سبطی چشمه‌ای جاری ساخت.

اگر چه قوم بنی‌اسرائیل پس از حضرت یعقوب (علیه‌السلام) و نسل‌ها و فرزندان او به وجود آمدند، ولی آنچه در قرآن کریم بیشتر به عنوان مخاطب این نام قرار گرفته، پیروان و نسل پس از حضرت موسی (علیه‌السلام) است: «الم تر الی الملإ من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ....»[8] البته این آیه وجود قومی به همین نام

1- نمل:۷۶.

2-الحسن الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ،ص۱۱۶.

3-مائده:12..

4-محمد بن الحسن الطوسی،همان، ج سوم،ص ۴۶۵.

5-همان.

6-اعراف : 160.

7-حویزی،نور الثقلین، ص۸۷.

1-بقره: ۲۴۶.

پیش از حضرت موسی علیه‌السلام را نیز تأیید می‌کند؛ زیرا در غیر این صورت قید «من بعد موسی» بیهوده خواهد بود. این ادعا با برخی از آیاتی که در آن‌ها به ارسال چند رسول به سوی بنی اسرائیل اشاره دارد، اثبات می‌شود: «لقد أخذنا میثاق بنی اسرائیل و أرسلنا الیهم رسلا...»[1] از شواهد دیگر بر اینکه مراد از بنی اسرائیل فرزندان حضرت یعقوب است، کاربرد واژهٔ «اسرائیل» در دو آیه برای حضرت یعقوب است: «کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه»[2] و «و من ذریه ابراهیم و اسرائیل»[3] به همین دلیل، جمهور مفسّران مراد از «اسرائیل» در این آیه را یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم دانسته‌اند.[4]

در قرآن کریم همه به برخی از رویدادهای زندگی بنی اسرائیل مانند اختلاف بنی اسرائیل[5]، عبادت فرعون توسط آنان[6] و خلف وعدهٔ فرعون در فرستادن بنی اسرائیل با حضرت موسی[7] پرداخته شده و برخی از اوصاف پسندیده یا ناپسند آنان ستایش یا نکوهش گردیده است.

ب)ویژگی های گفتاری بنی اسرائیل از منظر قرآن

1–اذعان صریح قوم بنی اسرائیل به علم نسبت به قبح اعمالشان

آگاهی یا عدم آگاهی بنی اسرائیل از بدی رفتار خود از جمله موضوعاتی است که قرآن کریم بدان پرداخته است تا روشن بشود که آیا بنی اسرائیل از قباحت کار خود آگاه بودند یا از سر نادانی مرتکب این چنین خطا هایی شده اند.«وَ ءَاتَیْنَهُم بَیِّنَتٍ مِّنَ الاَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیًا بَیْنَهُمْ إِنَّ رَبَّک یَقْضی بَیْنهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ فِیمَا کانُوا فِیهِ یخْتَلِفُونَ»[8]

مراد از«بینات» آیات بیناتی است که هر شک و ریبی را از چهره حق زایل می سازد. شاهد بر این معنا تفریع و نتیجه گیریی است که از این جمله نموده و دنبالش فرموده :«در نتیجه اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه به حقانیت دعوت یقین پیدا کردند.»[9]

«و قولهم قلوبنا غلف بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون إلا قلیلا»[10]

آن ها می گویند قلب های ما در غلاف است ؛مسلما آن ها این گفته را از روی استهزاء و سخریه می گفتند، اما قرآن می فرماید مطلب همان است که آن ها می گویند، زیرا به واسطه کفر و نفاق دل های آن ها در حجاب هایی از ظلمت و گناه و کفر قرار گرفته است و خداوند آن ها را از رحمت خود دور داشته است و به همین دلیل بسیار کم ایمان می آورند.[11]

«مِّنَ الَّذِینَ هَادُوا یحَرِّفُونَ الْکلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَ یَقُولُونَ سمِعْنَا وَ عَصیْنَا وَ اسمَعْ غَیرَ مُسمَعٍ وَ رَعِنَا لَیًّا بِأَلْسِنَتهِمْ وَ طَعْناً فی الدِّینِ وَ لَوْ أَنهُمْ قَالُوا سمِعْنَا وَ أَطعْنَا وَ اسمَعْ وَ انظرْنَا لَکانَ خَیراً لهَّمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَکِن لَّعَنهُمُ اللَّهُ بِکُفْرِهِمْ فَلا یُؤْمِنُونَ إِلا قَلِیلا»[12]

یکی از کارهای آنها، تحریف حقایق و تغییر چهره دستورهای خداوند بوده است، مِنَ الَّذِینَ هادُوا یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ جمعی از یهودیان سخنان را از محل خود تحریف می‌نمایند،این تحریف ممکن است جنبه لفظی داشته باشد و یا جنبه معنوی و عملی، اما جمله‌های بعد می‌رساند که منظور از تحریف در اینجا همان تحریف

1-مائده : ۷۰.

2-ال عمران:93.

3-مریم: 58.

4-محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، جلد هشتم، صفحه ۳۷۱

5-یونس:93.

6-حج:26.

7-اعراف:134.

8-جاثیه: ۱۷.

9-طباطبایی، تفسیر المیزان، ج هجدهم، ص ۲۵۳.

10-نساء: ۱۵۵.

11-مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان،تفسیر نمونه، ج اول ،ص ۳۴۱

12-نساء:۴۶

لفظی و تغییر عبارت است، زیرا به دنبال این جمله می‌فرماید:« وَ یَقُولُونَ سَمِعْنا وَ عَصَیْنا»؛«ما شنیدیم و مخالفت کردیم! » یعنی بجای اینکه بگویند سمعنا و اطعنا: "شنیدیم و فرمانبرداریم"می گویند شنیدیم و مخالفیم، و این درست به سخن کسانی می‌ماند که گاهی از روی مسخره و استهزاء می‌گویند: «از شما گفتن و از ما گوش نکردن!» جمله‌های دیگر آیه نیز شاهد این گفتار است.

و بعد اشاره به قسمت دیگر از سخنان عداوت آمیز و آمیخته با جسارت و بی ادبی آنها کرده، می‌گوید آنها می‌گویند: «وَ اسْمَعْ غَیْرَ مُسْمَعٍ»؛«بشنو که هرگز نشنوی» و به این ترتیب آنها برای نگهداری یک عده از همه جا بی خبر علاوه بر تحریف حقایق و خیانت در ابلاغ کتب آسمانی که سرمایه اصلی نجات قوم و ملت آنها را از چنگال ستمگرانی همچون فرعون تشکیل می‌داد، به حربه ناجوانمردانه استهزاء و سخریه که حربه افراد خودخواه و مغرور و لجوج است متوسل می‌شدند، و گاهی علاوه بر همه اینها از جمله‌هایی که مسلمانان پاکدل در برابر پیامبر (صل الله علیه وآله و سلم) می‌گفتند سوء استفاده کرده و آن جمله‌ها را با معانی دیگری به عنوان تکمیل سخریه های خود به کار می بردند.[1]

2–قائل بودن بنی اسرائیل به بسته بودن دستان خداوند

«وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ»[2] اکنون خداوند از افترای بزرگ آن ها خبر داده، می فرماید:«دست خداوند از عطا و بخشش، بسته است و از دادن رزق خودداری می کند. » بدین ترتیب، به خداوند نسبت بخل می دادند. این معنی از ابن عباس و قتاده و عکرمه است.

گویند خدا نعمت خود را بر یهودیان، گسترش داده بود و آن ها از دیگران ثروتمند تر بودند. اما همین که خدا را با مخالفت پیامبر گرامی اسلام ، معصیت کردند، دچار فقر شدند و خداوند نعمت خود را از ایشان باز گرفت.

«فتحاص بن عازورا»؛«دست خدا بسته است» و دیگران او را منع نکردند از این رو خداوند به همه آن ها نسبت داده است.

حسن گوید:« یعنی دست خدا از عذاب ما کوتاه است مگر به اندازه ای که پدران ما گوساله پرستی کردند.

برخی گویند: این جمله استفهام است. یعنی آیا دست خدا نسبت به ما بسته شده که ما را دچار تنگی معیشت کرده است؟!

ابوالقاسم بلخی گوید: ممکن است بنی اسرائیل این مطلب را از این جهت گفته باشند که معتقدند:خداوند گاهی سخی است و گاهی بخیل. از این رو خداوند این مطلب را از آن ها به نحو تعجب آوری نقل و دروغ گویی آنان را ثابت می کنند.

ممکن است بنی اسرائیل این مطلب را به طور مسخره گفته باشند، زیرا می دیدند که پیامبر و اصحابش را از مال دنیا-مخصوصا در اوایل ورود به مدینه- بهره ای نیست.

از مردمی که به موسی گفتند : همان طوری که بت پرستان دارای خدایانی هستند، برای ما نیز خدایی معین کن و سر انجام هم گوساله سامری را خدای خود پنداشتند بعید نیست که بگویند: خدا گاهی سخی و گاهی بخیل است.حسین بن علی مغربی گوید: گروهی از یهودیان مصر گفتند که برخی از یهودیان همین عقیده را دارند.[3]

گستاخی‌های یهود و بنی اسرائیل درباره خدا فراوان بود و از جمله آنها این بود که آنها معتقد بودند که وقتی خداوند جهان راآفرید و برای آن مقررات و نظم و حساب و کتابی قرار داد، خود مانند یک حاکم معزول کنار رفت و دیگر قدرت تغییر و تبدیل در عالم را از دست داد. آنها به نسخ در شریعت و بدا در طبیعت معتقد نبودند و می‌گفتند: خداوند نمی‌تواند شریعتی را نسخ کند و شریعت دیگری به جای آن بیاورد و از همین جا به جاودانگی دین

1-مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان،تفسیر نمونه،ج سوم،ص ۴۰۴

2-مائده:۶۴.

3- بیستونی، ترجمه تفسیر مجمع البیان جوان ، ج ۷،ص ۱۰۸.

خود معتقد بودند در حالی که دین آنها هم به ناچار شریعت قبل از موسی را نسخ کرده بود.در این آیه این سخن یهود مطرح شده و اینکه آنها گفتند: دست خدا بسته است یعنی او نمی‌تواند کاری انجام دهد. در پاسخ این گستاخی، آنها را نفرین می‌کند و می‌فرماید دستان آنها بسته باد و به خاطر این سخن بر آنها لعنت باد! بلکه دستان او باز است و هر گونه که بخواهد انفاق می‌کند. یعنی جود و بخشش خداوند در عالم همیشگی است و هرگز از او جدا نمی‌شود و او فیّاض مطلق است و فیض او همواره بر موجودات می‌رسد. و همانگونه که جهان هستی در اصل وجود خود محتاج به خدا بود، در بقای خود نیز به خدا نیازمند است و خدا هر گاه که بخواهد شریعتی را نسخ می‌کند و شریعت دیگری به جای آن می‌آورد و یا آیه و پدیده‌ای را از میان می‌برد و آیه و پدیده دیگری جایگزین آن می‌سازد و قدرت خداوند عمومیت دارد.[1]

3–قائل بودن به مورد تمسخر واقع شدن توسط حضرت موسی(علیه السلام)

«وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ إِنَّ اَللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قالُوا أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً قالَ أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَکُونَ مِنَ اَلْجاهِلِینَ»[2]

از آیه شریفه دو مطلب استفاده می‌شود:

۱- شکستن حرمت موسی ۲- جایگاه ادب در زندگی

اول–شکستن حرمت موسی

گویا از جمله اول آیه شریفه به ویژه از کلمه « لِقَوْمِهِ » بتوان استفاده کرد که موسی به بنی اسرائیل گفته باشد یا «قومی إِنَّ اَللّهَ یَأْمُرُکُمْ.... ای قوم من، ای جامعه من خدا به شما فرمان می‌دهد.....»

این تعبیر که از مفهوم آیه استفاده می‌شود و به عبارت دیگر از عمق آیه شریفه بر می‌آید نشانگر محبت و علاقه و ارزش دهی موسی هم چون دیگر پیامبران و مصلحان واقعی به انسان هاست.

علاقه و محبتی که به پشتوانه ی آن از مردم جدا نمی شدند و از آنان روی نمی گرداندند و بر اثر آن به کار با عظمت و بی نظیر خود دستگیری از بندگان برای نجاتشان از نکبت‌ها و تاریکی‌ها و جهالت‌ها و هدایتشان به سوی خدا و آئین الهی و هر عمل خیری ادامه می‌دادند و بر آن پافشاری می‌نمودند و به آزارها و مضیقه‌ها و مشکلات و مصائبی که از این ناحیه به آنان می‌رسید صبر و استقامت و شکیبائی غیر قابل وصف از خود نشان می‌دادند.

موسی (علیه السلام) ذبح گاو را در کلامش به بنی اسرائیل فرمان و دستور خدا اعلام می‌کند و می‌گوید: خداوند به شما امر می‌نماید که گاوی را ذبح کنید و هیچ قید و شرطی را هم برای گاو بیان نمی کند، اگر آنان گاوی معمولی را ذبح می‌کردند،فرمان خدا را اطاعت کرده بودند، و امر حضرت حق را به اجرا گذاشته بودند و با سؤالات گوناگونشان کار را سخت و دشوار نمی کردند، اما به اختیار خودشان کار را به مضیقه و سختی کشاندند و برای پیدا کردن گاو مورد نظرشان خود را در رنج و زحمت قرار دادند.

نسبت فرمان ذبح به حضرت حق که حقیقت هم داشت و به راستی فرمان خدا بود إِنَّ اَللّهَ یَأْمُرُکُمْ برای این بود که از شک و شبهه بنی اسرائیل در رابطه با این مسئله مهم که هم برای آنان مایه تصفیه اعتقاد بود و هم مشکل بزرگی را حل می‌کرد جلوگیری کند و تصور نکنند موسی این مطلب را از پیش خود گفته و می‌خواهد آنان را به کاری معمولی وا دارد.[3]

این گاوکشی برای این بود که «بنی اسرائیل چون سالیان دراز محکوم مصریان بودند، مانند هر قوم محکوم و زبون دیگران، خواه ناخواه اوهام و معتقدات مصریان بر آنان چیره شده بود، یکی از مقدسات مصری‌ها گاو بود، گویا احترام و تقدیس گاو در مصر مانند هند بیشتر در طبقه کشاورزان و دام داران شایع بود، چون بنی اسرائیل با این طبقه که اکثریت مردم آن سرزمین بودند آمیزش داشتند، تقدیس و پرستش گاو آنچنان سرایت کرد که بیشتر آنان

1–جعفری،تفسیرکوثر،ج سوم،ص202.

2–بقره:۶۷.

3–انصاریان، تفسیر حکیم، ج سوم، ص۱۴۹.

عقیده یگانه پرستی و اعتقاد توحیدی پدران خود را فراموش کردند، شاید تقدیس گاو پس از خروج از مصر و زندگی طولانی در بیابان و معاشرت با قبائل گاوپرست نیز در آنان مؤثر بوده، در هر جا و به هر طریق باشد تقدیس گاو و گوساله در نفوس آنان ریشه داشته و محبت آن قلوبشان را فرا گرفته بود، چنان که در همین سوره بقره آیه ۸۸ به آن اشاره می‌کند: «وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ».

بنابراین اتخاذ گوساله پس از چند روز غیبت موسی از جهت غفلت و پیش آمد ناگهانی یا اغفال نبوده بلکه منشأش علاقه و کشش باطنی آنان به چنین پرستشی بود.

»

این گاوکشی آنهم به دست خودشان برای این بود که خاطره تقدیس و پرستش آن از ذهن‌ها و باطن‌ها زدوده شود، و اعتقادشان از آلودگی پاک گردد و تصفیه شود، و از این بت قطع گردد و متوجه خدای جهان آفرین شوند وبا دلی پاک از بت‌ها و صنم‌ها به سوی او بروند، و آن خانه معنوی را پس از در هم شکستن بت گاو و گوساله افق تجلی توحید نمایند و در سایه ایمان خالص به حضرت حق به عبادت عارفانه و عاشقانه برخیزند. از جهت دیگر پیش آمد قتلی که همه بنی اسرائیل را مضطرب کرد، و اوضاعشان را به هم ریخت، و امنیت خاطرشان را در معرض تهدید قرار داد و می‌رفت که به نزاع و جنگ قبیله ای منجر شود و آتش خانمان سوزی را شعله ور سازد به موسی میدان داد که فرمان خدا را درباره کشتن گاو با آن که اجرایش بر بنی اسرائیل بخاطر تقدیس گاو بسیار سخت و دشوار بود اعلام کند تا با زدن عضوی از آن به بدن مقتول حیات به او باز گردد و قاتل را معرفی کند و آتش فتنه را بخواباند، اعتراضات و سؤالات گوناگون و بهانه جوئی‌های عجیب و غریب که در تاریخ معروف به بهانه‌های بنی اسرائیلی شده برای این بود که شاید فرمان حق به ذبح گاو متوقف شود و راه فراری از این حکم به رویشان باز شود تا به قداست گاو به اعتقادشان تجاوز نشود و حریم مقدس گاو محفوظ بماند!!

اما فرمان الهی بدون برو برگرد باید اجرا می‌شد، و تعویق نسبت به آن جا نداشت، ولی بنی اسرائیل که دل به گاو داشتند و نمی خواستند دست به ذبح آن ببرند با همان روح جمود و تعصب جاهلی و تردید و شک درباره هر دستور با زبانی تند و لحنی زننده به موسی گفتند:

أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً؟!!

و آن حضرت با لحنی آرام و زبانی ملایم و کلامی با مفهومی معنوی و عالی به آنان گفت:

من از این که از نادانان به موقعیت ها، و حقایق و به ویژه مقام والای انسان باشم به خدا که پناه دهنده هر پناهنده ای است و قدرتش نسبت به هر چیز فراگیر است پناه می برم.

نسبت دادن بازی گرفتن دیگران و مسخره کردن انسان به یک پیامبر آن هم سومین پیامبر اولوالعزم و دارنده مقام کلیم اللهی و بنده صالح و خالص و مخلص پروردگار که منبع کرامت و بزرگی و شرف و عزت و اصالت و صداقت بود از هر نسبت ناروائی نارواتر و نابجاتر است!

به بازی گرفتن دیگران و مسخره کردن آنان کار مردم پست و فرومایه و بی ادب است، اینانند که دیگران را ملعبه هوا و هوس خود می‌سازند و ارزش خویش و دیگران را نمی شناسند.

پیامبران می‌دانند که انسان مقامی مادون حق و مافوق همه موجودات است.

پیامبران می‌دانند که انسان بنیان الله و خلیفه خدا روی زمین است. [1]

پیامبران می‌دانند که انسان سرّ خدا و خدا سرّ انسان است، پیامبران همه استعدادها و ارزش‌های معنوی انسان را می‌شناسند، آن بزرگواران هدفی در مقام تعلیم جز شناساندن این استعدادها و ارزش‌ها و از قوه به فعلیت رسانیدن آنها ندارند، و با دستوراتی که از جانب خدا و خود ابلاغ می‌کنند می‌خواهند این استعدادها و ارزش‌ها را بالا ببرند و از سقوط نگاه دارند.

آنان می‌دانند که استهزاء به انسان و به مسخره گرفتن او کاری بسیار ناروا و ناشایست است و استهزاء کردن دیگران

1-انصاریان، تفسیر حکیم، ج سوم، ص152.

از گناهان محسوب شده، و مقام بلند عصمت آنان امتناع از این کار داشت.

ابن عباس در ذیل آیه ۴۹ سوره کهف: «یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها» می‌گوید:

«الصغیرة التبسّم بالاستهزاء بالمؤمن والکبیرة القهقهة بذلک و هو اشاره الی ان الضحک علی الناس من الجرائم و الذنوب»

صغیره تبسم مسخره آمیز به مؤمن و کبیره خنده قهقه استهزائی به اوست از گفتار ابن عباس که شاگرد امام معصوم بوده استفاده می‌شود که خنده مسخره نسبت به مردم از جرائم و گناهان است.

مسخره کردن مردم در حقیقت کوچک شمردن آنان و سبک انگاشتن ایشان و فرومایه دیدن آنان است.

آیا چنین کاری آنهم بر پیامبری معصوم و دلسوز و علاقه مند به هدایت همه انسان‌ها سزاوار است؟!

ولی بنی اسرائیل بی تربیت، و آلوده به تردید و شک در نبوت موسی، با توجه به حسّ گرائی و سبک مغزی که حاکم بر آنان بود مقام موسی را که مقامی عرشی و الهی بود تا حد یک دلقک و بازی گر پائین آوردند و در ارتباط با فرمانی که موسی از جانب خدا به آنان ابلاغ کرد گفتند: أ تَتَّخِذُنا هُزوا؟!

دوم–جایگاه ادب در زندگی

ادب زمینه ساز رشد و بستر آراسته شدن انسان به تربیت اسلامی و سبب آبرو و احترام انسان نزد خدا و میان مردم است.

ادب به کوچک و بزرگ چه در گفتار و چه در کردار عامل جلب فیوضات الهی و سبب سعادت و خوشبختی، و ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است.[1]

4–قائل بودن به باطل بودن سخنان حضرت موسی(علیه السلام)

یهود نسبت به پیامبر خود بی ادب بودند، با آنکه خود بدنبال بهانه و راه فرار بودند، وقتی مجبور به انجام فرمان شدند، به موسی گفتند: «الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ» حالا حقّ گفتی.[2] «قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ تُثِیرُ الْأَرْضَ وَ لا تَسْقِی الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لا شِیَةَ فِیها قالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفْعَلُونَ »[3]

غرور و هوس، کار را به جایی می‌رساند که انسان هرچه را طبق میل خودش باشد، حقّ می‌داند. «جِئْتَ بِالْحَقِّ»[4]

قرائن نشان می دهد که اصولا آن ها نه معرفت کاملی نسبت به خداوند داشتند و نه نسبت به موقعیت حضرت موسی ، لذا بعد از همه سؤال ها گفتند:«الآن جئت بالحق» حالا حق را بیان کردی! گویی هر چه قبل از آن بوده باطل بوده است.[5]

5–تمسخر مسلمانان بادستاویز قراردادن تعبیر «راعنا»

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقُولُوا راعِنا وَ قُولُوا انْظُرْنا وَ اسْمَعُوا وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ أَلِیمٌ»[6]

"ابن عباس"مفسر معروف نقل می‌کند: مسلمانان صدر اسلام هنگامی که پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) مشغول سخن گفتن بود و بیان آیات و احکام الهی می‌کرد گاهی از او می‌خواستند کمی با تانی سخن بگوید تا بتوانند مطالب را خوب درک کنند، و سؤالات و خواسته‌های خود را نیز مطرح نمایند، برای این درخواست جمله «راعنا»که از ماده«الرعی» به معنی مهلت دادن است به کار می‌بردند.

ولی یهود همین کلمه« راعنا» را از ماده«الرعونه» که به معنی کودنی و حماقت است استعمال می‌کردند (در صورت اول مفهومش این است"به ما مهلت بده"ولی در صورت دوم این است که«ما را تحمیق کن»!).

در اینجا برای یهود دستاویزی پیدا شده بود که با استفاده از همان جمله ای که مسلمانان می‌گفتند، پیامبر یا مسلمانان را استهزاء کنند.

1-انصاریان، تفسیر حکیم، ج سوم، ص0153

2-قرائتی، تفسیر نور، ج اول، ص ۱۳۷.

3-بقره:۷۱.

4-قرائتی ،تفسیر نور، ج اول ، ص ۱۳۸

5-مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، همان، ص ۳۶۱

6-بقره:۱۰۴.

نخستین آیه فوق نازل شد و برای جلوگیری از این سوء استفاده به مؤمنان دستور داد به جای جمله"راعنا"، جمله"انظرنا"را به کار برند که همان مفهوم را می‌رساند، و دستاویزی برای دشمن لجوج نیست.

بعضی دیگر از مفسران گفته اند که جمله"راعنا"در لغت یهود یک نوع دشنام بود و مفهومش این بود"بشنو که هرگز نشنوی"این جمله را تکرار می‌کردند و می‌خندیدند!.

بعضی از مفسران نیز نقل کرده اند که یهود به جای"راعنا"، "راعینا" می‌گفتند که معنیش"چوپان ما"است، و پیامبر اسلام (صل الله علیه و آله و سلم) را مخاطب قرار می‌دادند و از این راه استهزا می‌کردند، این شان نزول ها با هم تضادی ندارد و ممکن است همه صحیح باشد.[1]

و خداوند در جای دیگر قرآن کریم می فرماید:« مِنَ الَّذِینَ هادُوا یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَ یَقُولُونَ سَمِعْنا وَ عَصَیْنا وَ اِسْمَعْ غَیْرَ مُسْمَعٍ وَ راعِنا لَیًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْناً فِی الدِّینِ...»[2]

تفصیل و شرح تحریف کتاب در آیه ۷۵سوره بقره، وسمعنا و عصینای یهود که برخاسته از عناد و لجاجت آنان نسبت به حق است در آیه ۹۳ همان سوره و مسئله راعنا که در لغت یهود معنای توهین آمیز دارد در آیه ۱۰۴ گذشت.

خداوند از باب رحمت و رأفت چنان که در آیات ۵۴ و ۶۰ و ۱۰۳ سوره بقره و آیه مورد بحث مطرح است به طور مکرر یهود را به ایمان و دست برداشتن از فساد و توبه از جنایات و گناهانشان دعوت نموده ولی این چهره‌های پلید و آلودگان به قساوت قلب و حسودان نسبت به پیامبر و قرآن از دعوت حق به ایمان و توبه سرپیچی کردند و می‌کنند و نشان می‌دهند که ابداً مستحق لطف و احسان خدا نیستند و خود دچار شدنشان را به عذاب دوزخ فراهم می‌آورند![3]

1-مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، همان،ج اول، ص۰۳۸۳

2-نساء:۴۶.

3-انصاریان، تفسیر حکیم، ج هشتم، ص۲۴۳.

6-قائل بودن به عدم الوهیت خداوند بر بنی اسرائیل

قوم بنی اسرائیل بار ها به حضرت موسی (علیه السلام) می گفتند:«پروردگارت را بخوان:آدع لنا ربّک» گویی خداوند را پروردگار خود نمی دانستند و این جلوه ای از گستاخی زبانی آن ها نسبت به خدا و پیامبرش است.

«و إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نَصْبِرَ عَلی طَعامٍ واحِدٍ فَادْعُ لَنا رَبَّکَ»[۴]

آنها می‌توانستند بجای «لَنْ نَصْبِرَ» هرگز صبر نمی کنیم، بگویند: یک نواختی غذا برای ما سنگین شده است. و یا بجای «فَادْعُ لَنا رَبَّکَ»، بگویند: «فادع لنا ربنا».این بی ادبی، نشانه ی روحیّه ی سرکشی و طغیانگری آن ها است.[5]

به نمونه های دیگری از این خطاب بی ادبانه بنی اسرائیل در قرآن کریم اشاره شده است:

«قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ»[۶]

«قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما لونها» در این آیه کلمه«لنا»دوبار تکرار شده و به جای«ربّنا»کلمه «ربّک»آمده که نشانه روح تکبّر است.[7]

«...فاذْهبْ أنتَ و ربُّکَ فقاتلا...»[۸]

در کلمه ی «ربُّکَ»، توهین به ذات پروردگار وجود دارد و نشانگر ضعف ایمان آنان است.[9]

کلمه «ربَّکَ» بجای«ربّنا»یک نوع جسارت بود که بارها تکرار شد، ولی حضرت موسی به روی خود نیاورد و دلیل آن هم سعه صدر رهبران الهی است.[10]

4-بقره:۶۱.

5- قرائتی، تفسیر نور، ج اول، ص۱۲۵.

6-بقره :۶۸.

7- قرائتی، تفسیر نور، ج اول،ص ۱۳۴.

8- مائده: ۲۴.

9- قرائتی، همان،ج سوم، ص ۶۳.

10- همان،ج اول، ص ۱۳۷.

تکرار دو بار «لنا» در آیه ۶۸ دلیل بر غرور و کبر و خود بزرگ بینی این قوم است که حکایت از فساد اخلاق آنان دارد. جمله «آدعُ لنا زبّک» که نشان می دهد حضرتِ رب را فقط رب موسی می دانستند و میان خود و رب جدایی قائل بودند و گویا ربوبیت حضرت حق را نسبت به خود قبول نداشتند حکایت از انحراف اعتقادی و بی ادبی آنان نسبت به پروردگار دارد.[1]

جمله «از خدایت بخواه» که در خواسته های بنی اسرائیل چند بار تکرار شده یک نوع اسائه ادب و استهزاء سر بسته در آن نهفته است، مگر خدای موسی را از خدای خویش جدا می دانستند ؟[2]

7–نسبت دادن متشابه بودن به احکام

گفتند: «ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ؟ إِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَیْنا»از پروردگارت بخواه، این گاو را برای ما مشخص کند، که گاو بر ما مشتبه شده).

بطوری که ملاحظه می‌کنید، این بی‌ادبان، حتی یک بار هم نگفتند: (از پروردگارمان بخواه)، و از این گذشته، مکرر گفتند: (قضیه گاو برای ما مشتبه شده)، و با این بی ادبی خود، نسبت گیجی و تشابه به بیان خدا دادند.

علاوه بر همه آن بی‌ادبی ها، و مهم‌تر از همه آنها، اینکه گفتند: «إِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَیْنا» جنس گاو برایمان مشتبه شده و نگفتند: «ان البقره تشابهت علینا»آن گاو مخصوص که باید بوسیله زدن دم آن بکشته بنی اسرائیل او را زنده کنی، برای ما مشتبه شده کانه خواسته‌اند بگویند: همه گاوها که خاصیت مرده زنده کردن ندارند، و این خاصیت مال یک گاو مشخص است، که این مقدار بیان تو آن گاو را مشخص نکرد.

و خلاصه تاثیر نامبرده را از گاو دانسته اند، نه از خدا، با اینکه تاثیر همه از خدای سبحان است، نه از گاو معین، و خدای تعالی هم نفرموده بود: که گاو معینی را بکشید، بلکه بطور مطلق فرموده بود: یک گاو بکشید، و بنی اسرائیل میتوانستند، از این اطلاق کلام خدا استفاده نموده،یک گاو بکشند[3].

ج–ویژگی های رفتاری بنی اسرائیل از منظر قرآن

1–بهانه تراشی بنی اسرائیل در مقابل دستورات الهی

ماجرا (آن گونه که از قرآن و تفاسیر بر می‌آید) چنین بود که یک نفر از بنی اسرائیل به طرز مرموزی کشته می‌شود، در حالی که قاتل به هیچوجه معلوم نیست.

در میان قبائل و اسباط بنی اسرائیل نزاع درگیر می‌شود، هر یک آن را به طایفه و افراد قبیله دیگر نسبت می‌دهد و خویش را تبرئه می‌کند داوری را برای فصل خصومت نزد موسی می‌برند و حل مشکل را از او خواستار می‌شوند، و چون از طرق عادی حل این قضیه ممکن نبود، و از طرفی ادامه این کشمکش ممکن بود منجر به فتنه عظیمی در میان بنی اسرائیل گردد، موسی با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجاز آمیزی به حل این مشکل چنان که در تفسیر آیات می‌خوانید می‌پردازد.

نخست می‌گوید: «وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً» ؛«به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت باید گاوی را سر ببرید» [۴]

آنها از روی تعجب «گفتند: آیا ما را به مسخره گرفته ای»؟! «قالُوا أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً». موسی در پاسخ آنان گفت: «قال أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ»؛« به خدا پناه می‌برم که از جاهلان باشم».

یعنی استهزا نمودن و مسخره کردن، کار افراد نادان و جاهل است، و پیامبر خدا هرگز چنین نیست.

پس از آنکه آنها اطمینان پیدا کردند استهزایی در کار نیست و مساله جدی می‌باشد گفتند: «قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ

1- انصاریان، تفسیر حکیم، ج سوم، ص ۱۵۷.

2- شیرازی و جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ص ۳۵۷.

2-طباطبایی،تفسیرالمیزان،ج یک،ص 302.

3-بقره: ۶۷.

يُبَيِّنْ لَنا ما هِيَ» «اکنون که چنین است از پروردگارت بخواه برای ما مشخص کند که این چگونه گاوی باید باشد»؟![1]

جمله"از خدایت بخواه"که در خواسته‌های آنها چند بار تکرار شده یک نوع استهزاء سر بسته در آن نهفته است، مگر خدای موسی (علیه السلام) را از خدای خویش جدا می‌دانستند؟ به هر حال، موسی (علیه السلام) در پاسخ آنها گفت: «قال إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا فارِضٌ وَ لا بِكْرٌ عَوانٌ بَيْنَ ذلِكَ»؛«خداوند می‌فرماید باید ماده گاوی باشد که نه پیر و از کار افتاده و نه بکر و جوان بلکه میان این دو باشد»[2].

و برای اینکه آنها بیش از این مساله را کش ندهند، و با بهانه تراشی فرمان خدا را به تاخیر نیندازند در پایان سخن خود اضافه کرد: «فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ» ؛«آنچه به شما دستور داده شده است انجام دهید ».

ولی باز آنها دست از پرگویی و لجاجت بر نداشتند وگفتند: «قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما لَوْنُها»؛« از پروردگارت بخواه که برای ما روشن کند که رنگ آن باید چگونه باشد»؟![3]

موسی (علیه السلام) در پاسخ گفت: «قالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النّاظِرِينَ»؛« خدا می‌فرماید: گاو ماده ای باشد زرد یک دست که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد».[4]

خلاصه این گاو باید کاملا خوشرنگ و درخشنده باشد، آن چنان زیبا که بینندگان را به اعجاب وادارد. و عجب این است که باز هم به این مقدار اکتفاء نکردند و هر بار با بهانه جویی کار خود را مشکلتر ساخته، و دایره وجود چنان گاوی را تنگتر نمودند. باز گفتند :«از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند این چگونه گاوی باید باشد»؟ (از نظر نوع کار کردن) «قالوا ادْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما هِيَ»[5]، «إِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَيْنا»؛« چرا که این گاو برای ما مبهم شده».

«وَ إِنّا إِنْ شاءَ اللّهُ لَمُهْتَدُونَ»؛«و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد»!. مجددا موسی گفت: «قالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَ لا تَسْقِي الْحَرْثَ» ؛« خدا می‌فرماید: گاوی باشد که برای شخم زدن، رام نشده، و برای زراعت آبکشی نکند»[6].

«مسلّمةٌ» ؛«و از هر عیبی بر کنار باشد» و« لاشية فِيها»؛«حتی هیچگونه رنگ دیگری در آن نباشد».

در اینجا که گویا سؤال دیگری برای مطرح کردن نداشتند گفتند: «قالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ»؛« حالا حق مطلب را ادا کردی»!

سپس گاو را با هر زحمتی بود به دست آوردند،«فَذَبَحُوها وَ ما كادُوا يَفْعَلُونَ»؛«و آن را سر بریدند، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند»!. قرآن بعد از ذکر ریزه کاری های این ماجرا، باز آن را به صورت خلاصه و کلی در دو آیه بعد چنین مطرح می‌کند: «وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّارَأْتُمْ فِيها وَ اللّهُ مُخْرِجٌ ما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»؛«به خاطر بیاورید هنگامی که انسانی را کشتید، سپس در باره قاتل آن به نزاع پرداختید و خداوند (با دستوری که در آیات بالا آمد) آنچه را مخفی داشته بودید آشکار ساخت»[7]،«فَقُلْنا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها»؛ «سپس گفتیم قسمتی از گاو را به مقتول بزنید (تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند)»[8].

«كَذلِكَ يُحْيِ اللّهُ الْمَوْتى»؛«آری خدا این گونه مردگان را زنده می‌کند».«وَ يُرِيكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛«و این گونه آیات خود را به شما نشان می‌دهد تا تعقل کنید».

4-همان: ۶۸.

1-همان.

2-همان: 69.

3-بقره: ۶۹.

4-بقره : ۷۰.

5-همان:71.

6-همان:72.

7-همان:73.

در آخرین آیه مورد بحث به مساله قساوت و سنگدلی بنی اسرائیل پرداخته می‌گوید بعد از این ماجراها و دیدن این گونه آیات و معجزات و عدم تسلیم در برابر آن ها دل های شما سخت شد همچون سنگ یا سخت تر؛ « ثم قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»[1]

چرا که«وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما یَتَفَجَّرُ مِنْهُ االْأَنْهارُ»؛«پاره ای از سنگها می‌شکافد و از آن نهرها جاری می‌شود» یا لا اقل«وَ إِنَّ مِنْها لَما یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ»؛«بعضی از آنها شکاف می‌خورد و قطرات آب از آن تراوش می‌نماید.» و گاه«وَ إِنَّ مِنْها لَما یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَةِ اللّهِ»؛ «پاره ای از آنها (از فراز کوه) از خوف خدا فرو می‌افتد».

اما دل های شما از این سنگ ها نیز سخت تر است، نه چشمه عواطف و علمی از آن می‌جوشد و نه قطرات محبتی از آن تراوش می‌کند، و نه هرگز از خوف خدا می‌تپد.

و در آخرین جمله می‌فرماید: «وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ»؛ «خداوند از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست»

و این تهدیدی است سربسته برای این جمعیت بنی اسرائیل و تمام کسانی که خط آنها را ادامه می‌دهند.[2]

بدون شک «سؤال» کلید حل مشکلات و برطرف کننده جهل و نادانی است اما مانند هر چیز اگر از حد و معیار خود تجاوز کند ویا بی مورد انجام گیرد ،دلیل انحراف و موجب زیان است. همان گونه که نمونه اش را در این داستان مشاهده کردیم،افراد لجوج و خودخواه غالبا پر حرف و پر سؤالند و در برابر هر چیز بهانه جویی می کنند.[3]

با بررسی آیات مربوط به بنی اسرائیل پی به بی ادبانه و ناشایسته بودن گفتار و رفتارشان در مقابل خداوند و پیامبرش می بریم، گستره این گستاخی فراخ و وسیع است؛در ادامه به بررسی اهم آن ها می پرداریم:

2–امتناع از رفتن به جنگ

بنی اسرائیل با همه امکاناتی که داشتند، مردمی بزدل بودند و این فرمان به جای نیاوردند. علاوه بر این از روی خطا می‌پنداشتند که پیامبران باید همهٔ وسایل پیشرفت مادی را بدون دخالت و کوشش افراد بشر از غیب مهیّا کنند.[4] از این رو بدون هیچ آزرمی گفتند:

« قالُوا یا مُوسی إِنَّ فِیها قَوْماً جَبّارِینَ »؛«ای موسی در آنجا مردمی جبارند. »[5]

« وَ إِنّا لَنْ نَدْخُلَها حَتّی یَخْرُجُوا مِنْها فَإِنْ یَخْرُجُوا مِنْها فَإِنّا داخِلُونَ »؛«و ما به آن سرزمین درنیاییم تا آن گاه که آن جباران بیرون شوند. اگر آنان از آن سرزمین بیرون شوند، بدان داخل شویم ». گویی می‌خواستند بر خدای منت نهند یا با ورود خود به شهر از خدا ثوابی چشم می‌داشتند.

واقع این است که چنین افکاری را در نزد بسیاری از مردم می‌توان دید.

اینان فقط از پیامبران چیزهایی را می‌طلبند که در خدمت شهوات و امیال دنیوی آنان باشد و این عمل خود را عملی عظیم به شمار می‌آورند.

آن ها معتقد بودند که وظیفه خداست که پیروزی را در طبقی زرین نهاده، تقدیم آنان کند.

« قالُوا یا مُوسی إِنّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِیها»؛« گفتند: ای موسی تا وقتی که جباران در آنجایند هرگز بدان شهر داخل نخواهیم شد». برای بیان سرپیچی از قتال با جباران سخن خود را به انواع تأکیدها آراستند و واژه«هرگز»را به کار بردند تا معلوم دارند که هر گونه استدلال و اصرار با آنها هیچ نتیجه ای نخواهد داشت و قدم اقدام در میدان پیکار نخواهند نهاد. تنها راه حل این است که پیروزی ساخته و پرداخته به آنان اعطاء شود.

« فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا إِنّا هاهُنا قاعِدُونَ »؛ « ما اینجا می‌نشینیم تو و پروردگارت نبرد کنید. »

8-بقره: ۷۴.

2-مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، همان،ج اول،ص ۳۶۰.

3-همان، ص ۳۶۱.

4-مدرسی،تفسیر هدایت ،ج دوم،ص ۳۰۳.

4- مائده:22.

نگرش مردم به دین مختلف است حتی می‌توان گفت متناقض. در حالی که برخی به دین گرویده اند تا در آن برای اعمال صادقانهٔ خود برنامه ای بیابند و برای فداکاری و از خودگذشتگی اسلوبی حاصل کنند و برای دست یابی به آزادی دلاورانه به عرصهٔ جهاد تازند، برخی دیگر به دین می‌گروند تا مشکلات زندگانی خود را بر دوش رهبری نهند و از آنان بخواهند که به جای ایشان بار مشکلاتشان را بر دوش کشند.

و چون دین مشکلاتشان را حل نکرد به خشم می‌آیند و بدان کافر می‌شوند و اعتقادشان از رهبری سلب می‌شود. اینان دین را طرد می‌کنند زیرا پیشرفت و ترقی مادی را به آنان تقدیم نداشته و حال آن که عقب افتادنشان ربطی به دینشان نداشته و همه نتیجهٔ تنبلی و سهل انگاری خود آنها بود که صادقانه عمل نکرده اند.

مسیحیان می‌پندارند که مسیح خود را فدای آنان ساخت و از شرور نفسهایشان ایشان را خلاص کرد و از اعمال زشتشان برهانید از همین نوعند.

یهودیان نیز که خدا را از سوی خود وکیل کردند که به جای آنان به جنگ جباران رود، از اصحاب اینگونه اندیشه اند.

این است که خود از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند و بار هر مشکلی را بر دوش رهبری بگذارد و خود را از کار به کناری کشد. سزای او این است که رهبران صالح از او می‌برند زیرا می‌بینند امیدی به اصلاح آنان نیست. موسی نیز از قوم خود بیزاری جست و از آنان برید و آنان را به فسق و نافرمانی نسبت داد.[1]

3–درخواست رؤیت جسمانی خداوند برای ایمان آوردن به خدا و پیامبرش

یکی از بهانه گیری های بنی اسرائیل نسبت به حضرت موسی (علیه السلام)دیدن خداوند با چشم بود. آن ها این در خواست را این گونه مطرح می نمودند:

الف)ای موسی معبودی دیدنی مانند بت ها برای ما بیاور.

«وَ جَوَزْنَا بِبَنی إِسرءِیلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلی قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلی أَصنَامٍ لَّهُمْ قَالُوا یَمُوسی اجْعَل لَّنَا إِلَهاً کَمَا لهمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تجْهَلُون[2]»

اشاره به اینکه بنی اسرائیل مردمی مادی و حس گرا و تحت تأثیر مرام بت پرستی قبطیان بوده اند.در اینجا برای اینکه خواننده محترم زمینه این فقره از کلام الهی را در دست داشته باشد ناگزیریم چند کلمه بطور اختصار درباره سیر تاریخی بنی اسرائیل ایراد نماییم ، و آن این است که : بنی اسرائیل بعد از جدشان ابراهیم (علیه السلام) به دین همان جناب باقی بوده و از میان آنان اسحاق ، یعقوب و یوسف (علیه السلام) برگزیده شدند که ایشان را به آن دین یعنی به دین توحید دعوت نموده و چنین اعلام می کردند که در دین توحید جز خدای سبحان کسی و یا چیزی نباید پرستش شود، و خدا را در این باره شریکی نیست ، او بزرگتر از آن است که جسم و یا جسمانی بوده باشد و متشکل به اشکال و محدود به حدود و اندازه ها گردد، و لیکن از داستان بنی اسرائیل بر می آید که مردمی مادی و حسی بوده اند، و در زندگی هیچ وقت از مسأله اصالت حس تجاوز نمی کردند، و اعتنائی به ماورای حس نداشته اند، و اگر هم داشته اند از باب تشریفات بوده ، و اصالت حقیقی نداشته . یهودیها با داشتن چنین عقایدی سالهای دراز تحت اسارت قبطی ها که رسمشان بت پرستی بود، و در عین اینکه عصبیت ایلی و خانوادگی مجبورشان می کرده که دین آباء و اجدادی خود را تا اندازه ای حفظ کنند باری تحت تاثیر بت پرستی آنان نیز بودند، و این تقریبا یک طبیعتی برای ایشان شده ، و خلاصه در ارواحشان اثر عمیقی باقی گذاشته بود.[3]

به همین جهت بیشترشان خدای تعالی را جز جسمی از اجسام تصور نمی کردند، بلکه بطوری که از ظاهر تورات های موجود امروز بر می آید او را جوهر الوهی می پنداشتند که از نظر شکل شبیه به انسان است ، و هر چه موسی (علیه السلام)ایشان را به معارف دینی و به حق

1- مدرسی،تفسیر هدایت ،ج دوم،ص ۳۰۵.

2-اعراف :۱۳۸.

3-طباطبایی، تفسیر المیزان، ج هشتم، ص ۳۰۰.

نزدیک می کرد نتیجه اش تنها این می شد که صورت و شکل خدا را در ذهن خود تغییر دهند، به همین علت وقتی در مسیر راه به قومی برخوردند که دارای بت هایی بوده و آن بت ها را می پرستیدند، عمل ایشان را پسندیده یافته و آرزو کردند که آنان نیز چنین بت هایی می داشتند، لذا از موسی(علیه السلام) تقاضا کردند برای ایشان بت هایی درست کند همچنان که آن قوم برای خود درست کرده بودند.[1]

ب)در خواست رؤیت خداوند

«وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اَللّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْکُمُ اَلصّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تنظُرون * ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ»[2]

این دو آیه یکی دیگر از نعمتهای بزرگ خدا را به بنی اسرائیل یادآور می‌شود، و نشان می‌دهد چگونه آنها مردمی لجوج و بهانه گیر بودند و چگونه مجازات سخت الهی دامانشان را گرفت ولی بعد از آن باز لطف خدا شامل حالشان شد.

آیه نخست می‌گوید:« به خاطر بیاورید هنگامی را که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم»؛«وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً». این در خواست ممکن است به خاطر جهل آنها بوده، چرا که درک افراد نادان فراتر از محسوساتشان نیست، حتی می‌خواهند خدا را با چشم خود ببینند. یا به خاطر لجاجت و بهانه جویی بوده است که یکی از ویژگیهای این قوم بوده.

به هر حال آنها صریحا به موسی گفتند: تا خدا را بالعیان و با همین چشم نبینیم هرگز ایمان نخواهیم آورد!.

در اینجا چاره ای جز این نبود که یکی از مخلوقات خدا که آنها تاب مشاهده آن را ندارند ببینند، و بدانند چشم ظاهر ناتوانتر از این است که حتی بسیاری از مخلوقات خدا را ببیند، تا چه رسد به ذات پاک پروردگار: صاعقه ای فرود آمد و بر کوه خورد، برق خیره کننده و صدای رعب انگیز و زلزله ای که همراه داشت آن چنان همه را در وحشت فرو برد که بی جان به روی زمین افتادند. چنان که قرآن در دنبال جمله فوق می‌گوید:« فَأَخَذَتْکُمُ الصّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»؛«سپس در همین حال صاعقه شما را گرفت در حالی که نگاه می‌کردید».

موسی از این ماجرا سخت ناراحت شد، چرا که از بین رفتن هفتاد نفر از سران بنی اسرائیل در این ماجرا بهانه بسیارمهمی بدست ماجراجویان بنی اسرائیل می‌داد که زندگی را بر او تیره و تار کند، لذا از خدا تقاضای بازگشت آنها را به زندگی کرد، و این تقاضای او پذیرفته شد، چنان که قرآن در آیه بعد می‌گوید: « ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ»؛«سپس شما را بعد از مرگتان حیات نوین بخشیدیم شاید شکر نعمت خدا را بجا آورید».[3]

«وَ جاوَزْنا بِبَنِی إِسْرائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلی قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلی أَصْنامٍ لَهُمْ قالُوا یا مُوسَی اجْعَلْ لَنا إِلهاً کَما لَهُمْ آلِهَةٌ قالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»[4]در برخی از روایات آمده است که موسی (علیه السّلام) مدّت 23 سال برای گسترش کلمه توحید و رهایی بنی اسرائیل از ستم با فرعون مبارزه کرد و آنان معجزات آشکاری را که به دست موسی بروز کرد، شاهد بودند و سرانجام شکافته شدن دریا با زدن عصای موسی (علیه السّلام) را هم دیدند که چگونه از آن دوازده راه خشک قرار داد؛ یعنی برای هر تیره‌ای از بنی اسرائیل یک راه مشخص.

و نیز دیدند که چگونه دریا به‌هم آمد و فرعون و سپاهیانش را در خود فروبرد. آنان تمام این معجزات را مشاهده کردند و پیش از آن‌که مدّتی بگذرد و این حوادث را فراموش کنند، چشم آنها به قومی افتاد که بت می‌پرستیدند. ازاین‌رو، از موسی خواستند که برای آنها نیز

1-طباطبایی، تفسیر المیزان، ج هشتم، ص301.

5-بقره:55 و56.

3-مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج اول، ص ۳۰۹.

2-اعراف:138.

بتی تعیین کند تا آن‌را بپرستند. آنان در حالی این درخواست را مطرح کردند که می‌دانستند موسی پیامبر خداست و مهم‌ترین وظیفه او فراخواندن به یکتاپرستی و ستیز با شرک می‌باشد و نیز می‌دانستند که خداوند فرعون و سپاهیانش را به سبب شرک فرعون در قعر دریا غرق کرد. برخی از مفسران می‌گویند:

اگر آنان خود خدایانی برای خویش می‌گرفتند، کمتر شگفت‌آور بود تا این‌که از فرستاده پروردگار جهانیان بخواهند که برای آنها خدایانی قرار دهد؛ لکن این شیوه بنی اسرائیل است.

«إِنَّ هؤُلاءِ مُتَبَّرٌ ما هُمْ فِيهِ وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ»[1] موسی (علیه السّلام) پاسخ خود را به قومش آغاز کرد؛ بدین‌ترتیب که ابتدا آنان را احمق و نادان خواند و در مرحله دوم آنها را از سرنوشت مشرکان و بت پرستان، که همانا زیان و نابودی است، آگاه کرد.[2]

نتیجه گیری

آن چه در این تحقیق مطرح شده است، رفتار و گفتار بنی اسرائیل در قرآن کریم است و پژوهشگر در این تحقیق به نتایج زیر دست یافته است:

۱-قوم بنی اسرائیل پس از حضرت یعقوب و نسل ها و فرزندان او به وجود آمدند ولی آن چه در قرآن کریم بیشتر به عنوان مخاطب این نام قرار گرفته است، پیروان و نسل پس از حضرت موسی است.

۲-قوم بنی اسرائیل کار ها و سخنان ناشایست خود را از روی ناآگاهی و نادانسته انجام نمی دادند بلکه کاملا به بدی و نادرستی اعمال خود آگاهی داشتند و از روی سخره و استهزاء می گفتند:«سمعنا و عصینا»و «قلوبنا غلف».

۳-افراد لجوج و خود خواه غالبا پر حرف و پر سؤالند و در برابر هر چیز بهانه جویی می کنند.

۴-بنی اسرائیل با همه امکاناتی که داشتند، مردمی بزدل و ترسو بودند و از روی خطا می پنداشتند که پیامبران باید همه وسایل پیشرفت مادی را بدون دخالت و کوشش افراد بشر از غیب فراهم کنند. از این رو وقتی فرمان جنگ و وارد شدن به شهر صادر شد گفتند: موسی!تو و خدایت بروید و بجنگید.

۵-بنی اسرائیل گویی خدای موسی را از خدای خویش جدا می دانستند چرا که هر گاه از خداوند خواسته ای داشتند، به موسی(علیه السلام) می گفتند: از خدایت بخواه و این یک نوع اسائه ادب و استهزاء سر بسته در آن نهفته است.

۶-بنی اسرائیل هنگامی که با تنگدستی و سختی مواجه می شدند بدون توجه به سنت های الهی و این که ممکن است گاهی انسان آزمایش شود می گفتند:دست خدا بسته است که ما را دچار تنگی معیشت کرده است.

۷-بنی اسرائیل استهزاء و مسخره گرفتن را که کار مردم پست و فرو مایه و بی ادب است، به پیامبر خدا نسبت می دادند و در برابر فرمانی که حضرت موسی حامل آن بود به حضرت گفتند:أتتّخذنا هُزُواً؟

۸-آن ها پس از اینکه از دست فرعون نجات یافتند و معجزه های متعدد الهی را با چشم خود دیدند، خواستار دیدن و رؤیت خداوند با چشم سَر شدند و دچار عذاب شدند.

۹-شواهد و قرائن دالّ بر این است که بنی اسرائیل معرفت کاملی به خداوند و موقعیت حضرت موسی نداشتند، لذا بعد از همه سؤال های خود گفتند:«حالا حق را بیان کردی» گویی هر چه قبل از آن بوده باطل بوده است.

3-همان:139.

4- مغنیه،تفسیر کاشف،ج سوم،ص599.

فهرست منابع

*قرآن کریم

۱-انصاریان،حسین،**تفسیر حکیم**،قم،دارالعرفان،۱۳۹۴.

۲-بیستونی،محمد، **ترجمه تفسیر مجمع البیان**، قم، شرکت به نشر،۱۳۹۰ .

۳-پور دریایی، علی، سعیدی، سهراب ،**مقاله «ادبیات چیست»**، انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی، اسفند ۱۳۹۲.

4-جعفری،یعقوب،**تفسیرکوثر**،قم،هجرت، بی تا.

5-دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه دهخدا**، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

6-طباطبایی،محمد حسین، **تفسیر المیزان**، قم، دفتر انتشارات اسلامی،۱۳۸۸

7-طوسی،محمد بن الحسن، **التبیان فی تفسیر القرآن**، نجف ،مکتبۀ الامین،۱۳۷۶ق

8-عروسی حویزی، عبدالعلی بن جمعه، **تفسیر نور الثقلین**، قم ،مجاهدی،۱۳۸۳ق

9-عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران، انتشارات امیر کبیر،۱۳۷۹

10-قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران،مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن،۱۳۸۶

11-مدرسی، محمد تقی، تفسیر هدایت، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی،۱۳۷۷

12-معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، تهران، انتشارات تامن، ۱۳۸۶

13-مکارم، ناصر،جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، تهران، دارالمکتب اسلامیه،۱۳۷۳

14-مغنیه،محمد جواد،**تفسیرکاشف**، تهران، دارالکتب الاسلامیه،1434ق

نصیحت خواهی از منظر قرآن و روایات

مریم اکبری

مدرسه علمیه فاطمه الزهرا(سلام الله علیها)

اراک

چکیده

پژوهش حاضر با هدف نصیحت خواهی از منظر قرآن و روایات مورد بررسی قرار گرفته است. نصیحت و نصیحت خواهی از بدو خلقت آدمی تاکنون، بر انسان حاکم بوده است. نصیحت، به اندرز و پند منحصر نیست و گستره وسیعی از عملکرد انسان را دربر می‌گیرد و گاه کافی است که فرد از کارهای نازیبا و نادرست بپرهیزد و خویشتنداری را در عمل و نه در زبان، الگوی عمل دیگران کند و خیرخواهی‌اش را این‌گونه نشان دهد. فزون بر این از دیدگاه قرآن، همه پیامبران نصیحت‌کننده‌اند و از دیدگاه پیامبر اسلام نصیحت‌کننده، نشانه‌هایی دارد که مانع از انحراف نصیحت و ناکارآمدی آن می‌شود. نصیحت، کلمه‌ای است که با معانی همانند اخلاص، صمیمیّت، بی‌غلّ و غش بودن، صاف شدن و ناخالصی چیزی را گرفتن همراه است. از این رو به کار بردن آن، دارای ظرافتهایی است که بدون رعایت آنها، نه تنها نتیجه مثبتی نخواهد داد بلکه برعکس، آثار سوء و ویرانگری را نیز به بار خواهد آورد.

کلید واژه ها: روایات، قرآن، نصیحت، نصیحت خواهی

مقدمه

اهمیت اخلاق و ضرورت پرداختن به آن، بر کسی پوشیده نیست. بخش اعظم معارف اسلامی به تبیین معارف اخلاقی اختصاص یافته است. یکی از روش های تربیتی در دعوت انسان ها به دین پروردگار، روش موعظه و نصیحت است.

نصیحت، مسئله ای رایج در جوامع مذهبی است که در آموزه های دینی به آن توجه خاص شده است. نصیحت و ارشاد، گفتار یا رفتاری است که مقصود آن خیر دیگری (نصیحت شده) باشد. نصیحت، دایره‌ای وسیع، و مفهومی گسترده دارد، تا جایی که برخی از موارد آن، به «حدّ لزوم و وجوب» هم می‌رسد، ولی تعبیر جامع و گویای آن «خیر خواهی در گفتار و عمل» است.

نصیحت بسان چراغی است که در پیشِ دیدِ هر انسانی نهاده می شود، تا حرکت خویش را در پرتو آن سلامت بخشد. به سخنی دیگر، در نصیحت، به انسان ها، قبل از حرکت، راهِ نیک و بد را نشان می دهند و گام نهادن در خطِ صلاح و رستگاری را سفارش می کنند و در انتقاد، پس از پایان راه، یا یک مرحله از راه، کارها و حرکتهای وی را موشکافی می کنند و از کارهای خیرش تقدیر و از اعمال ناشایست وی، نکوهش به عمل می آورند.

نصیحت یعنی راهنمایی دلسوزانه برای هدایت و بازگشت از اشتباه، نه جوسازی و بحران آفرینی برای رسیدن به اهداف شخصی و گروهی.

روش نصیحت گری از آنجا که با عواطف و احساسات انسان ها ارتباط تنگاتنگ دارد و نصیحت شونده می‌یابد که هدف نصیحت گر، سود رساندن به اوست و می‌خواهد او را نجات داده و به کمالش رهنمون کند، دارای تأثیر بیشتری در هدایت نسبت به سایر روش‌ها می‌باشد.

این پژوهش سعی دارد با روش فیش برداری – کتابخانه ای به توصیف و تبیین دقیق نصیحت خواهی از منظر قرآن و روایات بپردازد.

نصیحت در لغت

نصیحت، جمع نصایح اسم مصدر است به معنای پند و اندرز به آنچه که مصلحت است و نهی از آنچه که بَد است.[1]

نصیحت، سخن صادقانه و خالصانه ای است که هدف از بیان آن اصلاح فرد یا جامعه می باشد و اصل آن نُصح است که در زبان عرب معنایی مقابل غش دارد.[2]

در اقرب الموارد آمده است: نصحه یعنی او را پند داد و دوستی را بر او خالص کرد. پس پند دادن را از آن رو نصح و نصیحت گویند که از روی خلوص نیت و خیرخواهی محض است.[3]

و این معنا نشان می دهد که هدف ناصح، ارشاد و اصلاح است.

نصوح در معنای فاعل و به مفهوم نصیحت کننده است. پس توبه ی نصوح که در قرآن از آن سخن به میان آمده است آنست که شخص را نصحیت می کند که دیگر به آن گناه باز نگردد.[4]

در تاج العروس چنین آمده است: نصح و نصیحت و مناصحه، به معنای درخواست خیر برای دیگران و ارشاد آنها است.[5]

در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن ذیل واژه نصح آمده است: اصل واحد در این واژه خلوص از غش است. خواه در موضوع، یا در قول، یا در عمل و یا در امر معنوی.[6]

سپس به مصادیق آنها پرداخته و می گوید: از مصادیق آن در موضوع، عسل خالصی است که در آن غش نباشد. در انور معنوی مانند توبه ی نصوح اگر صادق و خالص باشد،

---

1. افرام بستانی، ترجمه کامل المنجد الابجدی، ص 917
2. ابن منظور، لسان العرب، ج 2، ص 615
3. قرشی، قاموس قرآن، ج 7، ص 71
4. همان
5. الزبیدی، تاج العروس، ج 4، ص 237
6. مصطفوی، التحقیق، ج 12، ص 138

در عمل، مانند خدمت و تبلیغ در راه خدا به خلوص و صدق، و در قول مانند ابلاغ احکام و ذکر حقایق الهی.[1]

راغب در کتاب مفردات می گوید: نصح و نصیحت هر کار و هر سخنی است که در آن مصلحت دیگری باشد و این واژه در اصل به معنی خلوص و اخلاص است به همین عسل خالص را ناصح می گویند. کار خیاط را را نصح می نامند به خاطر اصلاح کردن پارچه ای که به او داده شده است و از آنجا که شخص خیرخواه از روی خلوص و اخلاص در اصلاح کار دیگران می کوشد، واژه نصح و نصیحت درباره ی او به کار می رود و اصولاً هر چیزی که خالص و صاف باشد خواه در سخن یا عمل در امور مادی یا معنوی واژه ی نصح درباره ی آن اطلاق می شود.[2]

نصیحت در اصطلاح

منظور از نصیحت و خیرخواهی خالصانه امّت، همان برنامه ریزی کامل و همه جانبه برای پیشرفت و تعالی مردم در تمام جنبه های معنوی و مادی است، چرا که نخستین گام در طریق خیرخواهی امّت، چیزی جز برنامه ریزی صحیح نیست.[3]

نصیحت، خیرخواهی و ارشاد نمودن به راهی است که صلاح طرف باشد، اراده خوبی با خلوص و پاکی نیّت. نصح، خالص و پاک گردانیدن، طلب فعل یا گفتاری است که صلاح صاحبش باشد.

در اصطلاح علم اخلاق، قصد بقای نعمت الهی برای مسلمانان و کراهت و ناخشنودی از رسیدن شرّ و بدی به آنان است.[4]

کاربرد قرآنی نصیحت

این واژه و مشتقات آن 13 بار در قرآن کریم به کار رفته است که نمونه هایی از آن ذکر می گردد:

1ـ از قول حضرت نوح(علیه السلام) مانند: «اُبَلِّغُکُم رِسالاتِ رَبّی وَ انصَحُ لَکُم»[5] و نیز «وَ لا یَنفَعُکُم نُصحِی إن أرَدتُ أن أنصَحَ لَکُم...»[6]

2ـ از زبان حضرت صالح(علیه السلام) مانند: «... یا قَومِ لَقَد اَبلَغتُکُم رِسالَهَ رَبِّی وَ نَصَحتُ لَکُم...»[7] در این آیه تعبیر به صیغه ی ماضی اشاره به این مطلب است که سخن مذکور در آخر ایام دعوت او بوده است به خلاف 2 آیه ی اول که قول حضرت نوح(علیه السلام) است.

ضمناً استعمال واژه ی نصیحت در این آیات بیانگر صدق و خلوص کامل این انبیای الهی در اقوال و اعمال و اجرای حق و حقیقت از سوی آنها در جهت اصلاح مردم است و وظیفه ی رسول الهی نیز همین است. به عبارت دیگر وظیفه ی رسول، ابلاغ اوامری است که در مقام رسالت به عهده ی او گذاشته شده است و انجام اعمال ناصح خالص در جهت سعادت مردم در همین راستا صورت می گیرد.

نکته ی دیگر در آیات فوق آن است که انسان اگر به عمل خالص و صدق و حقیقت تمایلی نداشته باشد نصح برای او نفعی نخواهد داشت. چنانکه طبق فرمایش خداوند متعال، هدایت مردم تنها منوط به خواست پیامبر(صلی الله علیه و آله) نمی باشد، بلکه شرط اصلی در هدایت انسان ها اراده ی خداوند است،[8] که آن هم متوقف بر وجود مقتضی هدایت می باشد.

3ـ در داستان راهنمایی مأموران فرعون جهت یافتن دایه ای برای حضرت موسی نیز اینگونه آمده است: «... فَقالَت هَل أدُلُّکُم عَلَی اَهلِ بَیتٍ یَکفُلُونَهُ لَکُم وَ هُم لَهُ ناصِحُونَ»[9]

---

[1]. همان

[2]. راغب اصفهانی، ترجمه مفردات الفاظ قرآن کریم، ج 4، ص 345

[3]. مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 2، ص 345

[4]. نراقی، جامع السعادات، ج 2، ص 212

[5]. اعراف؛ 62

[6]. هود؛ 34

[7]. اعراف؛ 79

[8]. قصص؛ 56

[9]. همان؛ 12

در این آیه نیز استعمال واژه ی ناصح بیانگر عملی است مبتنی بر صدق و خلوص و خالی از هر گونه غش و آلودگی.

4ـ در آیه : «یا ایُّها الّذینَ آمَنُوا تُوبوا إلی الله نصوحاً...»[1] نیز توبه ی نصوح عبارت است از توبه ی خالص، صادق، حقیقی و قاطعی که در آن هیچگونه تزلزل و اضطراب و تردید و ضعف و سستی نیّت وجود ندارد.[2]

1– مصادیق نصیحت در آیات و روایات

از متن آیات و روایات می توان دریافت که نصیحت کردن فقط صحبت کردن و سخنرانی کردن نیست. بلکه مصادیق گوناگونی چون قرآن، اخبار پیامبران و گذشتگان، مرگ، توبه، زمان، دنیا، بلایا، زلزله، زکات و هر آنچه که با دیدگان دیده می شود، خود انسان، مال و... را می توان برشمرد که همه ی این ها با اندکی تفکر می توانند خود نماد موعظه باشند.

1–1– اخبار پیامبران و گذشتگان

«وَ کُلّاً نَقُصُّ عَلَیکَ مِن أنباءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَک وَ جَاءکَ فی هَذِهِ الحقُّ وَ مَوعِظَةٌ وَ ذِکری لِلمؤمِنینَ؛ و هر یک از سرگذشت های پیامبران خود را که بر تو حکایت می کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می گردانیم و در این ها حقیقت برای تو آمده و برای مؤمنان اندرز و تذکری است.»[3]

واژه ی انباء به معنای اخبار و حق به معنای قرآن آمده و این مضمون را می رساند که ما همه ی اخبار پیامبران را برای تو به صورت قصه برای تو نقل می کنیم، چیزی که دلت را به آن استوار گردانیم و در قرآن در این آیه از اخبار پیامبران و هلاک شدن امت های آنها برای تو آمده است که موعظه و یادآوری برای مؤمنان است.[4]

[1]. تحریم؛ 8

[2]. مصطفوی، التحقیق، ج 12، ص 138

[3]. هود؛ 120

[4]. قمی، تفسیر قمی، ج 1، ص 339

1–2– مرگ

«زُر القبور تذکر بها الآخره و اغسل الموتی فانّ المعالجه جسد خاو موعظه بلیغه و صلّ علی الجنائز لعل ذلک یحزنک لانّ الحزین فی ظلّ الله یوم القیامه یتعرض لکلّ خیر؛ به زیارت قبرها برو تا آخرت را به یاد آوری و مردگان را غسل بده؛ زیرا زیرورو کردن جسد بی حرکن، موعظه ای کامل است و بر مردگان نماز بخوان شاید بدین وسیله غمگین شوی؛ زیرا شخص غمگین روز رستاخیز در سایه ی خدا در معرض همه ی نیکی هاست.»[5]

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «امیرالمؤمنین(علیه السلام) در بصره خطبه ای ایراد فرمود و چنین بیان داشت: الدّنیا و ان طالت قصیرهٌ و الماضی للمقیم عبره و المیت للحی عظه؛ دنیا هر چه دراز باشد، کوتاه است و گذشته کسی که از دنیا رفته برای مقیم در آن مایه ی عبرت است؛ بنابراین مرده برای زنده، پند و موعظه است.»

1–3– نصیحت های زمانه

«لم یعقل مواعظ الزمان من سکن الی حسن الظن بالایام؛ کسی که گمان خوب به روزگار داشته باشد و در آن آرام بگیرد، موعظه و نصیحت های زمانه را نفهمیده است.»[6]

1–4– دنیا

«قال علی(علیه السلام) لئن تعرف الدنیا فی الدیار الخاویه و الربوع الخالیه لتجدنها من حسن تذکیرک و بلاغ موعظطک بمحله الشفیق علیک و الشحیح بک و لنعم الدار من لم یرض بها داراً و محل من لم ...؛ حضرت علی(علیه السلام) فرمود: اگر دنیا را از روی شهرهای ویران کننده و خانه های خراب و درهم ریخته ببینی و او را یادآورکننده ای دلسوز و واعظی گویا بشناسی، همانند دوستی مهربان خواهی یافت که مانع از حزن و اندوهت خواهد شد. دنیا چه سرای خوبی است؛ اما برای آنها که آن را خانه همیشگی ندانند و چه محل خوبی است برای کسی که آن

[5]. پاینده، نهج الفصاحه، ص 510

[6]. تمیمی آمدی، تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص 224

را وطن خود نگیرد. سعادتمندان به وسیله ی دنیا در قیامت کسانی هستند که امروز از زرق و برق آن فرار می کنند.»[1]

5-1- هرچیز قابل تأمل و تفکر

«ان فی کل شیء موعظه و عبره لذوی اللب و الاعتبار؛ قطعاً در هر چیزی نصیحت و پندی است، برای هر کسی که دارای عقل و پندپذیر باشد.»

یعنی در هر چه تأمل و تفکر کند، موعظه و عبرتی است که به سبب آن معرفتی حاصل کند که یا رغبت در کار خیری و یا انزجار از کار بدی است.[2]

6-1- مال از دست رفته

«لن یذهب من مالک ما وعظک و حاز لک الشکر؛ هرگز از مال تو، آنچه که به تو پند داده باشد و برای تو تشکر جمع کرده باشد، از بین نرفته است.»

هر مالی که از تو رفته باشد، آن مال به تو پند داده است؛ زیرا آن مال را به کسی داده ای که تو را شکر می کند. در حقیقت آن مال از دست تو نرفته است؛ زیرا عوض آن را چند برابر خواهی یافت. ممکن است که منظور شامل هر مالی شود که به تو در مصرف خیری به تو پند دهد؛ زیرا حق تعالی شکر آن کند، یا اینکه تو شاکر باشی که آن را در مصرف خیری صرف کردی، یا هر مالی که از تو تلف شده باشد، تلف شدن آن به تو پند می دهد و به تو سود می رساند که سود آن همان پند و شکر است. و هر مالی که از برای فایده برود در حقیقت از بین نرفته است. پس باید که اندوهگین نگردی و آن را آسان بگیری و باعث این شود که آن بلا به آن خورده و به دین تو یا جان تو و یا مالی عظیم تر از آن نخورده است.[3]

2- ارکان نصیحت و ویژگی های آن

1-2- نصحیت و موعظه حسنه

خداوند متعال، پیامبر گرامی اسلام را مأمور نمود که به وسیله ی پند و موعظه ی نیکو مردم را به کارهای پسندیده دعوت کند و از ارتکاب کارهای بد بترساند، چنانکه در قرآن کریم آمده است: «ادع الی سبیلک ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه؛ با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما.»[4]

اما چرا خداوند متعال موعظه را به قید حسنه مقید ساخته است؟ در تفسیر المیزان آمده است: اینکه خدای تعالی موعظه را به قید حسنه دلالت دارد بر اینکه بعضی از موعظه ها حسنه نیستند وگرنه خداوند موعظه و نصیحت را مقید به حسن نمی کرد. برای اینکه راه خدای تعالی، اعتقاد حق و عمل حق است و پر واضح است که دعوت به حق به وسیله ی نصیحت، مثلاً از کسی که خودش به حق عمل نمی کند و به آنچه موعظه می کند متعظ نمی شود هر چند به زبان دعوت به حق است، ولی عملاً دعوت به حق است. از اینجا روشن می شود که حُسن موعظه از جهت حُسن اثر آن در احیاء حق مورد نر است و حُسن اثر وقتی است که واعظ خودش به آنچه وعظ می کند متعظ باشد و از آن گذشته آنقدر در وعظ خود حسن خلق نشان دهد که کلامش در قلب شنونده مورد قبول بیفتد و قلب با مشاهده ی آن خلق و خوی رقت یابد.[5]

به عبارت دیگر حسنه بودن موعظه و نصیحت بستگی به وجود ویژگی های خاص در ارکان موعظه دارد. بنابراین ابتدا باید ویژگی های ارکان موعظه و نصیحت را بر اساس آیات و روایات شناخت و سپس بر اساس آن اقدام کرد تا موعظه ای اثربخش و دعوتی توأم با پذیرش انجام گیرد که در نهایت منجر به هدایت و بیداری مخاطبان گردد.

2-2- ویژگی های نصیحت خوب

برای اینکه نصیحت در جان انسانها نفوذ کند و در اندیشه و عمل انسانها تحول بیافریند باید از ویژگی هایی برخوردار باشد. برخی از ویژگی های نصیحت عبارتند از:

1-2-2- بلیغ بودن نصیحت

منظور از بلیغ بودن نصیحت آن است که رسا، سنجیده و متناسب با شرایط و وضع و حال مخاطب باشد. از امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «رساترین سخن رسا و شیوا، سخنی است که

---

[1]. مجلسی، بحارالانوار، ج 2، ص 201

[2]. خوانساری، شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج 2، ص 507

[3]. همان، ج 5، ص 68

[4]. نحل؛ 125

[5]. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج 12، ص 535

فهمیدن معنی درست آن آسان باشد و اختصار نیکویی داشته باشد.»[1]

یکی از دلایلی که حضرت، اختصار را از عوامل بلاغت سخن عنوان نموده اند، آن است که در بسیاری از اوقات نصیحت های طولانی، جز خستگی و ملال نتیجه ای دربر ندارد. بنابراین نصیحت باید کوتاه باشد.

نکته ی دیگر آن است که نصیحت، گاه به صورت مستقیم و صریح مؤثر است و گاه به صورت غیر مستقیم، گاه در جمع، اثربخش است و گاه به صورت فردی و در خفا بر مخاطب اثر می گذارد.

بنابراین در هنگام نصیحت باید به وضع روحی مخاطب توجه ویژه داشت و بر اساس آن بهترین صورت را برای نصیحت برگزید.

2-2-2- برخورداری از زبان ملایم

ویژگی دیگر نصیحت آنست که با زبانی نرم و لیّن بیان شود تا سبب رقّت شود و نصیحت شونده نیز احساس کند که نصیحت گر، خیر خواه اوست. خدای تعالی حتی برای نصیحت ستمگرانی چون فرعون، به موسی(علیه السلام) و برادرش هارون فرمان می دهد که با او به ملایمت سخن گویند، شاید از کجی دست کشد و به راستی گراید. در سوره ی طه آمده است: «**إذهبا الی فرعون انّهُ طغی فقولاً له لیّنا لعلّهُ یتذکر او یخشی**؛ به سوی فرعون بروید که ظغیان کرده است، اما به نرمی با او سخن بگویید؛ شاید متذکر شود یا از خدا بترسد.»[2]

امام سجاد(علیه السلام) درباره ی حق کسی که طالب نصیحت است می فرماید: «بکوش تا به گونه ای گوش نواز و در حد عقلش با او سخن بگویی؛ زیرا بدون شک هر خرد و عقلی دارای سطح اندیشه ای است که آن سخن را می شناسد و می پذیرد و باید راه و روش تو با او توأم با مهر و محبت باشد.»[3]

و با این سخن، ضمن بیان وظیفه ی ناصح، به ویژگی های نصحیت نیز اشاره نموده است. ویژگی هایی که در صورت تحقق می تواند در روح شنونده دگرگونی اساسی ایجاد کند.

2-3- ویژگی های نصیحت کننده

یکی از ارکان اساسی نصیحت و موعظه، شخص نصیحت کننده است که باید از صفات ویژه ای برخوردار باشد. در فرمایشات پیامبر گرامی اسلام آمده است که: « ناصح چهار نشان دارد: به حق، دادگری کند. حق را از جانب خویش ادا نماید. آنچه بر خود می پسندد برای دیگران نیز بپسندد و به حق هیچکس تعدی و تجاوز نکند.»[4]

در اینجا به برخی از ویژگی های مهم نصیحت کننده اشاره می کنیم:

3-2-1- هماهنگی کردار با گفتار

انسانی که نصیحت می کند، خود باید نمونه ای عملی از نصیحت خویش باشد و علاوه بر تذکر زبانی در رفتار و کردار نیز الگو و سرمشق باشد. خداوند متعال می فرماید: «**و من أحسن قولاً ممن دعا الی الله و عمل صالحاً و قال الّتی من المسلمین**؛ چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: من از مسمانانم.»[5]

قرآن کریم همچنین مؤمنان را از گفتن سخنی که با عمل توأم نباشد نهی نموده و می فرماید: «**یا ایها الذین آمنوا لم تقواون ما لا تفعلون**؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخن می گویید که عمل نمی کنید؟»[6]

---

[1]. تمیمی آمدی، شرح غررالحکم، ج 2، ص 464

[2]. طه؛ 43و44

[3]. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ج 1، ص 482

[4]. همان، ص 35

[5]. فصلت؛ 33

[6]. صف؛ 2

حضرت علی(علیه السلام) به فرزندش محمد بن حنفیه می فرماید: «بیش از سایر مردم اوامر خود را به کار بند و افزون از سایر مردم از ارتکاب آنچه نهی کرده ای خودداری کن.»[1]

با توجه به این مطلب که رفتار هر کس بیانگر اعتقاد اوست، اگر شنونده، رفتار گوینده را مغایر با گفتارش ببیند در می یابد که این سخن، صادقانه بیان شده است و در نتیجه سخنش به دل شنونده راه پیدا نمی کند.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: «چنانچه عالم به علم خود عمل نکند، موعظه اش از قلوب زائل می شود، چنانکه باران از جای صاف می لغزد.»[2]

3-2-2- اخلاص و خیرخواهی

از آنجا که هدف اصلی از بیان نصیحت، ارشاد مردم است، لذا باید صادقانه و از سرِ اخلاص و خیرخواهی گفته شود.

حضرت علی(علیه السلام) به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: «در نصیحت برادرت شرط اخلاص را بجای آور.»[3]

اما گاه افرادی در لباس نصیحت به فریب دیگران می پردازند. یعنی به عنوان موعظه سخنی را می گویند، اما اهداف دیگری را به دنبال می کنند. نمونه ی بارز این ناصحان دغلکار، ابلیس است که پس از وسوسه ی حضرت آدم(علیه السلام) و همسرش، قسم یاد می کند که سخن من از سر خیرخواهی است.

قرآن کریم سخن ابلیس را اینگونه بیان می کند: «**و قاسمها انّی لکما لمن الناصحین**؛ و برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما از خیرخواهانم.»[4]

در نامه ی 31 نهج البلاغه آمده است: «چه بسا آن کس که اهل اندرز نیست، اندرز دهد و نصیحت کننده دغلکار باشد.»[5]

به این ترتیب هنگام شنیدن نصیحت، باید توجه داشت که نصیحت از زبان چه کسی صادر شده است و هدف او از بیان موظه چیست؟

3-2-3- اصلاح طلبی

هدف ناصح از نصیحت باید اصلاح فرد و جامعه باشد. همان هدفی که همه ی انبیاء الهی در دعوت پیروان خود آن را دنبال می کردند. چنانکه حضرت شعیب(علیه السلام) در جواب تهمتی که به آن جناب زدند و گفتند که او می خواهد آزادی عمل را از آنان سلب نماید و آنان را تحت فرمان خود قرار داده و بر آنان حکومت کند، اشاره نمود که آنچه من شما را از آن باز می دارم به صلاح شما و جامعه است نه اینکه پیشنهادی بر اساس دلخواه من باشد که شما را مجبور به انجام آن کرده باشم.

قرآن مجید سخن حضرت شعیب(علیه السلام) را چنین بیان می کند: «... **ما یرید ان اخالفکم الی ما الهیکم عنه ان ارید الا الاصلاح ما استطعت**...؛ من نمی خواهم چیزی که شما را از آن نهی می کنم خودم مرتکب شوم. من جز اصلاح تا آنجا که توانایی دارم نمی خواهم.»[6]

آری! اصلاح، هدف اساسی همه ی حرکت های الهی است. همانگونه که امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) هدف خود را از بدست گرفتن حکومت چنین بیان می کند: «خدایا تو می دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود. بلکه می خواستیم نشانه های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم.»[7]

3-2-4- بیان نصیحت به شکل مستدل

یکی دیگر از ویژگی های ناصح آنست که بتواند، مواعظ خود را به صورت منطقی و با ارائه دلائل قابل قبول ارائه دهد. انبیاء الهی نیز پیوسته در دعوت خود از این شیوه

---

1. ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج 6، ص 317
2. کافی، ج1، ص 56
3. ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج 6، ص 333
4. اعراف؛ 21
5. سید رضی، نهج البلاغه، نامه 31، ص 533
6. هود؛ 88
7. سید رضی، نهج البلاغه، خ 131، ص 249

بهره جسته اند؛ چرا که آنها هرگز به دنبال تقلید بی چون و چرای مردم نبوده اند بلکه هدفشان تربیت پیروانی است که ایمانشان متکی بر منطق و برهان است.

برای مثال خداوند متعال در سوره ی هود دعوت حضرت صالح را اینگونه بیان می فرماید: «... قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره هو انشأکم من الارض و استعمرکم فیها...؛ گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست اوست که شما را از زمین آفرید و آبادی آن را به شما واگذاشت.»[1]

در تفسیر المیزان آمده است: اینکه حضرت صالح(علیه السلام) به قوم خود گفت: «هو الذی انشأکم من الارض» در مقام تعلیل و بیان دلیلی است که آن جناب در دعوت خود به آن استدلال می کرد و دعوتش این بود که شما خدا را بپرستید که به جز او هیچ معبودی ندارید. گویا شخصی پرسیده اینکه می گویی تنها خدا را عبادت کنیم دلیلش چیست؟ در پاسخ فرمود: دلیلش اینست که اوست که شما را در زمین و از زمین ایجاد کرد و آبادانی زمین را به دست شما سپرد.[2]

5-2-3- القاء نصیحت در زمان مناسب

ناصح باید از فرصت های مناسب برای نصیحت دیگران استفاده کند. چنانکه حضرت یوسف(علیه السلام) در زندان نیز به وظیفه ی الهی خود که نشر معارف توحیدی است اقدام نموده و در پاسخ دو جوانی که برای تعبیر خواب به او مراجعه می کنند، می گوید: « قال لا یأتیکما طعام ترزقانه الا نبّأتکما بتأویله قبل ان یأتیکما... و هم باآخره هم کافرون؛ یوسف گفت: بیش از آنکه جیره ی غذایی شما فرا رسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت. این از دانشی است که پروردگارم به من آموخته است و من آیین قومی را که به خدا ایمان ندارند و به سرای دیگر کافرند، ترک گفتم.»[3]

صاحب المیزان در تفسیر این آیه می فرماید: وقتی آن دو زندانی با حسن ظن ناشی از دیدن سیمای نیکوکاران در چهره ی یوسف(علیه السلام) به آنجناب روی آوردند و درخواست کردند که وی خواب هایشان را تعبیر کند، یوسف(علیه السلام) فرصت را برای اظهار و فاش ساختن اسرار توحید که در دل نهفته می داشت، غنیمت شمرده و گفت که اگر من در این باب مهارتی دارم، پروردگارم تعلیمم داده و سزاوار نیست که برای چنین پروردگاری شریک قائل شویم و خلاصه به بهانه این پیشامد، نخست مقداری درباره ی توحید و نفی شرکاء صحبت کرده، آنگاه به تعبیر خواب آن دو پرداخت.[4]

6-2-3- برخورداری از امتیازات معنوی

یکی از ملاک های مهم در مورد ناصح بهره مندی او از ویژگی های علمی، اخلاقی و معنوی است. بنابراین در نصحیت کردن شرط سنی وجود ندارد. چنانکه قرآن کریم ضمن اعلام راستگویی و نبوت حضرت ابراهیم(علیه السلام) به سخنان این پیامبر عظیم الشأن هنگام دعوت آزر به پیروی از خود اشاره نموده و می فرماید: «واذکر فی الکتاب ابراهیم انّه کان صدیقاً نبیاً * اذ قال لابیه یا ابت لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی عنک شیئاً * یا ابت الی قد جاءنی من العلم ما لم یأتک فاتبعنی أهدک صراطاً سویاً؛[5] در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو و پیامبر(خدا) بود. هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را می پرستی که نه می شنود و نه می بیند، و نه هیچ مشکلی را از تو حل می کند؟

ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است؛ بنابراین از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم.

---

[1]. هود؛ 61

[2]. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج 10، ص 462

[3]. یوسف؛ 37

[4]. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج 11، ص 234

[5]. مریم؛ 43-41

در این آیات، ابراهیم(علیه السلام) آزر را به پیروی از خود دعوت می کند، یا اینکه قاعدتاً از نظر سن، از او بزرگتر و سرشناس تر بوده و دلیل دعوت خود را علومی ذکر می کند که نزد آزر نبوده است.

بنابراین آنچه باید در نصیحت کردن ملاک عمل قرار گیرد، آگاهی، بصیرت و خیرخواهی ناصح است، نه سن، مقام و موقعیت او.

3–3– ویژگی های نصیحت شونده

3–3–1– برخورداری از لطایف روح

انسان به گونه ای است که نصیحت را بهتر از امر و نهی می پذیرد. شاخصه ی نصیحت نیز نرمی و ملایمت آنست و همین ویژگی است که سبب می شود مخاطب به راحتی آنرا بپذیرد. البته اگر انسان، موعظه پذیر باشد و به مرحله ای از قساوت دل نرسیده باشد که نصیحت در دلش هیچ تأثیر نکند، بدیهی است که انسان در بدو ورود به این عالم، سنگدل و قسی القلب نیست. بلکه عواملی مانند تعلق شدید به دنیا و بی تقوایی در ایجاد چنین حالتی دخالت دارند. بنابراین انسان طالب هدایت باید با شناخت این عوامل و حفظ خود از آلوده شدن به آنها جان و روح خود را مستعد پذیرش سخن حق سازد.

3–3–2– عدم شیفتگی به دنیا

انسان اگر اسیر تمایلات نفسانی باشد و نتواند در برابر دلبستگی های دنیا خود را حفظ کند، نصیحت هیچ ناصحی او را سود نمی بخشد.

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) درباره ی اهل دنیا می فرماید: «خواهش های نفس، پرده ی عقلش را درید، دوستی دنیا، دلش را میرانده است. شیفته ی بی اختیار دنیا و برده ی آنست. دنیا به هر طرف برگردد او نیز بر می گردد. هر چه هشدارش دهند از خدا نمی ترسد. از هیچ پند دهنده ای، شنوایی ندارد.»[1]

در واقع، آنان که در لذتهای زودگذر دنیا غرق می شوند و در نتیجه ی وابستگی شدید به مادیات، هیچ اندرزی را نمی پذیرند، در حقیقت به وجود خود پشت کرده اند و در نتیجه ی نپذیرفتن ارشادات الهی به شقاوت ابدی و هلاکت دچار می گردند.

3–3–3– بهره مندی از تقوای الهی

عامل دیگری که زمینه ی پذیرش نصیحتِ ناصحان را فراهم می کند، وجود تقوای الهی در روح و جان انسان است. واژه ی تقوا از ماده ی «وقی» است که به معنای حفظ و صیانت است و تقوای الهی عاملی است که به انسان قدرت می دهد تا خود را از آنچه که از نظر دین، خطا و گناه و پلیدی شناخته شده است، حفظ و صیانت کند.

به عبارت دیگر تقوا، لطافتی را در روح ایجاد می کند که سبب می شود سخن حق و موعظه ی نیکو در عمق جان نفوذ کند. قرآن کریم این مطلب را چنین بیان نموده است: «**هذا بیان للناس و هدیً و موعظه للمتقین**؛ این بیانی استبرای عموم مردم؛ و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران.»[2]

در تفسیر این آیه گفته شده است: این تقسیم به اعتبار تأثیر است و می خواهد بفرماید هر چند بیان برای عموم مردم است ولی تنها در متقین اثر می گذارد.[3]

آری! انسان اگر خواهان نصیحت و هدایت باشد، باید خود را به زیباترین لباس، یعنی تقوا بیاراید. در این صورت به سعادت و فلاحی که شایسته ی اوست، دست خواهد یافت و این پاداش کسانی است که اندرزهای حقیقی را به گوش جان می شنوند.

خدای تعالی ثمره ی پذیرش نصیحت را چنین بیان می فرماید: « ... **و لو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم اشد تثبیتاً و اذا لاتیناهم من لدنا اجراً عظیماً ❊ و لهدیناهم صراطا مستقیماً** » و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می شد، انجام می دادند، برای آنها بهتر بود و موجب تقویت ایمان آنها می شد، و در این صورت پاداش بزرگی از ناحیه ی خود به آنها می دادیم و آنان را به راه راست هدایت می کردیم.»[4]

---

[1]. سید رضی، نهج البلاغه، خ 109، ص 205

[2]. آل عمران؛ 138

[3]. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج 4، ص 30

[4]. نساء؛ 68-66

نتیجه گیری

1) نصیحت، سخن صادقانه و خالصانه ای است که هدف از بیان آن اصلاح فرد یا جامعه می باشد.

2) نصیحت، خیرخواهی و ارشاد نمودن به راهی است که صلاح طرف باشد، اراده خوبی با خلوص و پاکی نیّت. نصح، خالص و پاک گردانیدن، طلب فعل یا گفتاری است که صلاح صاحبش باشد.

3) نصیحت کردن فقط صحبت کردن و سخنرانی کردن نیست. بلکه مصادیق گوناگونی چون قرآن، اخبار پیامبران و گذشتگان، مرگ، توبه، زمان، دنیا، بلایا، زلزله، زکات و هر آنچه که با دیدگان دیده می شود، خود انسان، مال و... را می توان برشمرد که همه ی این ها با اندکی تفکر می توانند خود نماد موعظه باشند.

4) هدف ناصح از نصیحت باید اصلاح فرد و جامعه باشد. همان هدفی که همه ی انبیاء الهی در دعوت پیروان خود آن را دنبال می کردند.

5) هدف اصلی از بیان نصیحت، ارشاد مردم است، لذا باید صادقانه و از سرِ اخلاص و خیرخواهی گفته شود.

6) بنابراین آنچه باید در نصیحت کردن ملاک عمل قرار گیرد، آگاهی، بصیرت و خیرخواهی ناصح است، نه سن، مقام و موقعیت او.

7) آری! انسان اگر خواهان نصیحت و هدایت باشد، باید خود را به زیباترین لباس، یعنی تقوا بیاراید. در این صورت به سعادت و فلاحی که شایسته ی اوست، دست خواهد یافت و این پاداش کسانی است که اندرزهای حقیقی را به گوش جان می شنوند.

منابع و مأخذ

* **قرآن کریم** و **نهج البلاغه**

1) آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین، **شرح آقا جمال خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم**، محقق: جلال الدین حسینی ارموی محدث، چاپ چهارم، تهران، انتشارات مکتب الاسلامیه، 1366

2) افرام بستانی، فؤاد، **ترجمه کامل المنجد الأبجدی**، تهران: انتشارات اسلامی، بی تا

3) ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، بیروت، دارالفکر، چاپ سوم، 1414ق

4) ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، **تحف العقول**، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم، 1404ق

5) ابن بابویه، محمد بن علی، **من لا یحضره الفقیه**، مترجم: علی اکبر غفاری، تهران: صدوق، چاپ اول، 1376

6) الزبیدی، مرتضی، **تاج العروس**، بیروت، دار صادر، 1386

7) پاینده، ابوالقاسم، **نهج الفصاحه**، بی جا، جاویدان، چاپ شانزدهم، 1364

8) تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، **تصنیف غررالحکم و درر الکلم**، قم: دفتر تبلیغات، چاپ اول، 1366

9) راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن**، دمشق: دارالقلم، چاپ اول، 1412ق

10) قمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر قمی**، قم: دارالکتاب، چاپ سوم، 1404ق

11) قرشی، علی اکبر، **قاموس قرآن**، بی جا، دارالکتب اسلامیه، چاپ دوازدهم، 1376

12) کلینی، محمد بن یعقوب، **کافی**، ج 1، محقق: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب اسلامیه، چاپ چهارم، 1407ق

13) مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، **ترجمه بحارالانوار**، مترجم: موسوی همدانی، تهران: کتابخانه مسجد ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف)، چاپ اول، 1364

14) مصطفوی، حسن، **التحقیق**، ج 2، بی جا، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بی تا

15) مکارم شیرازی، **پیام امام امیرالمؤمنین**(علیه السلام)، تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی تا

16) نراقی، محمد مهدی، **جامع السعادات**، ج 2، نجف: النجف الاشرف، 1341

فهرست مقالات

1) مریم جدی، «**عوامل پذیرش و عدم پذیرش موعظه از منظر قرآن و روایات**»، 1392

2) خدیجه فلسفی، «**نصایح پدران به فرزندان در قرآن و حدیث**»، 1381

آثار دعا در زندگی انسان امروزی

طاهره مهدیان

مدرسه علمیه الزهراء (سلام الله علیها)

اراک

چکیده

دنیای مدرن تمام حوزه های زندگی را تحت تاثیر قرار داده است. انسان امروزی که خود را در برابر یک دنیای تحول یافته می بیند و روزبروز بر نیازهایش افزوده می شود ناگزیر است برای زندگی بهتر و سعادتمند مهارت هایی را بدست آورد تا از پیچ و خم این بستر پر از تغییر و غیر ثابت بگذرد و بهترین مهارت، ارتباط برقرار کردن با خدای متعال و دعا خواندن است. انسان امروزی، بیش از هر زمان دیگری به «تعلیمات پیامبران» به طور عام و «آموزه های پیامبرخاتم» به طور خاصی محتاج است و اگر پیوند عمیق و ارتباط وثیق میان انسان مدرن با دین الهی دوباره برقرار نشود به یقین سقوط معنوی و به دنبال آن سقوط مادی و بازگشت به عصر آغازین پیدایش بیشتر در انتظار اوست است. انسان همان طور که نیازهای بیرونی دارد، نیازهای درونی هم دارد و بدون آموزه های دینی که خواسته های درونی و بیرونی او را همزمان مورد توجه قرار می دهد نمی تواند همه نیازهای خود را بر آورده سازد. دنیا مدرن نتوانسته است دستاوردهای صنعتی خود را با توجه به نیازهای انسان تولید کند. گر چه فناوری جدید و تکنولوژی عصر حاضر سرعت سرسام آوری دارد از جنبه های انسانی انسان و هویت ذاتی و نیازهای فطری او فاصله گرفته و از پیشینه تاریخی و ارزش های آسمانی دور می شوند.

کلید واژه‌ها: دنیای مدرن، انسان امروزی، عصر حاضر، دعا

مقدمه

وقتی با انسان امروزی مواجه می شویم، در می یابیم که وی به شدت از توجه به توحید گریزان شده است. دوران مدرن با وجهه ی "غفلت" از خود که مصادف با غفلت از خداست، شناخته می شود. اعتبار آدمی به هر چه بیشتر ماشینی شدن است، نه هرچه بیشتر آدمی شدن. آنچه بیشتر اهمیت دارد، بهره وری مادی از اکنون است. این همان غفلتی است که آدمی را در تار خود محصور می کند. بی معنای زندگی نتیجه این غفلت است. بخش بزرگی از نیاز حقیقی آدمی وانهاده می شود و سعی می شود تا با اشتغال وی با تکنولوژی و پیشرفت و پدیده های دیگر، پاسخی بدان نیازها داده شود. اما در حقیقت آن پاسخ ها، پاسخ اصلی نبوده وفطرت آدمی را آرام نمی کند.با توجه به محدویت وجودی انسان از جهت روحی وجسمی، تردیدی نیست که وی هر چند از نظر هوش و استعداد، عقل و اندیشه، دانش و آگاهی، نیرومند باشد، باز ناقص وضعیف است و نمی تواند مفاسد و مصالح، خیر وشر خود را در یابد و در فراز ونشیب هایی زندگی به گونه ای درست طی طریق کند و زمینه تکامل همه جانبه خویش را فراهم سازد. بنابراین شدیدا نیازمند برقراری ارتباط محکم و قوی بین خود و معبود خویش است. دعا و نیایش، ترنم آرامش بخش جان هاست . ارتباط و نیایش با خداوند از لوازم تفکیک ناپذیر ایمان به پروردگار است. دعا و نیایش علاوه بر کارکرد معنا بخشی به حیات انسان، باعث اطمینان قلب و قدرت روحی نیز می شود؛ زیرا انسان در نهایت، به ویژه در وقت اضطراب، غالبا با حضور قلب و خلوص نیت رو به سوی خدای می آورد و با او درد دل می کند، عقده های خویش را بیرون می ریزد واسرار خود را که در نهان گاهش محافظت می شد، به زبان می آورد و تنها از او راه چاره و گریزگاه طلب و با آه و ناله تقاضای کمک میکند واین خود طمانینه و آرامش کاملی در پی خواهد داشت.

دین داری و دعا خواندن یکی از خصیصه های پایدار و همیشگی جوامع در طول تاریخ زندگی اجتماعی بشر بوده است؛ کمتر مطالعات تاریخی، باستان شناسی و انسان شناختی جامعه ای را در اعماق تاریخ شناسائی کرده اند که در آن رگه هایی از باورها، مناسک و دعا خواندن وجود نداشته باشد.لذا آنچه در مرکز توجه این مقاله قرار گرفته، مسئله آثار دعا در زندگی انسان امروزی است مسئله ای که نه تنها به عنوان یکی از عناصر مهم دین داری است بلکه به گستردگی جهان و به قدمت تاریخ است و در طول تاریخ، بین مردمان اعصار و سنت های فرهنگی و تمدنی به عنوان بخشی از نهاد دین وجود داشته است. فرآند جهانی شدن و ورود عناصر مدرنیته به جامعه، از قبیل گسترش استفاده از رسانه های مدرن ارتباطی همچون ماهواره و اینترنت، اشتغال روز افزون مادران، گسترش شهرنشینی، بالا رفتن سطح تحصیلات افراد و...، این سوال را ایجاد نموده که دعا کردن در شرایط جدید چه وضعیتی پیدا کرده و تحت تاثیر این عوامل تا چه اندازه متاثر شده است از این رو این تحقیق به دنبال تاثیر دعا در زندگی انسان امروزی است در این تحقیق نویسنده بر آن شد که با روش کتابخانه‌ای و فیش برداری در پی پاسخگویی به سوالات زیر است؛

آثار دعا در حوزه شناختی چگونه است؟

بعد رفتاری دعا شامل چه چیزهای است؟

آثار دعا در بعد عاطفی چگونه است؟

مفهوم شناسی

کلمه دعا از «دع و» گرفته شده و به معنای آن است که انسان به کمک صدا و کلام چیزی را متوجه خود سازد.[1]

---

[1]. ابن فارس، المعجم المقایس اللغه، ج2، ص 279.

دعا در اصطلاح شرعی به معنای روی آوردن به خداوند و درخواست از او با حالت خضوع و کرنش است. اولین دعایی که انسان از خداوند مسالت نمود، درخواست عفو بخشش بود، هنگامی که آدم و حوا تحت تاثیر وسوسه شیطان، از درخت ممنوعه چشیدند بی درنگ به لغزش وخطای خویش آگاه شده وپس از اعتراف به آن، از خداوند تقاضای عفو ورحمت نمودند.[1]

این تقاضای ارزشمند که به صورتی کاملا عاجزانه از خداوند مسئلت شد با الطاف الهی همراه بود، زیرا تلقی و ادای همین کلمات دعا را نیز خود خدا به آدم آموزش داده بود.[2]

از دیدگاه اسلام، دعا، خود مطلوب به شمار می رود و از آن به عنوان عبادت تلقی شده است، چنان که قرآن مجید می فرماید: «و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم و اخرین»[3] زراره در مورد این آیه از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است: «هو الدعا و الفضل العباده به الدعا» مقصود از عبادت در اینجا دعاست و برترین عبادت دعاست.[4]

آثار دعا

1– حوزه شناختی

1–1– خداشناسی

اکثر متون دعاهای انبیاء به موضوع خداشناسی و پرستش پرداخته که به تربیت جنبه عقلانی بشر نظارت دارد و سعی می کند که از این طریق انسان را به معرفت حقیقی برساند، چون یکی از عوامل بازدارنده از گناه و ناهنجاری ها توجه داشتن به خدا و یاد او بودن است اگر کسی خود را در محضر خداوند متعال بداند و واقعا به این مطلب اعتقاد پیدا کند، هرگز دست به گناه و آلودگی‌ها و زشتی ها نمی‌آلاید. کسی که در برابر دیدگان مردم گناه نمی‌کند قطعا در برابر دیدگان خداوند نیز خود را از گناه حفظ می کند. حضرت علی (علیه اسلام) در این باره می فرمایند: «ذکره الله مطرد شیطان» یاد خداوند دورکننده شیطان است.[5]

با نگاهی توحیدی به دعاها و مناجات‌های وارد شده از ائمه معصومین (علیهم السلام) در می‌یابیم که، زیباترین و لطیف‌ترین راه خداشناسی و مراحل توحیدی در آن‌ها بیان شده است و این دعاها ما را از طرق مختلف متوجه پروردگار نموده‌اند دعای عرفه امام حسین (علیه السلام) درس کامل معرفت است، امام (علیه السلام) در قالب دعا به بیان خداشناسی می پردازد و بدین وسیله به شناخت ما می افزاید.

همچنین اندیشمندان غیر مسلمان از جمله کارل نیز به موضوع خداشناسی در قالب دعا اشاره داشته‌اند، کارل نزدیک شدن به خدا را به دنبال دعا اینگونه بیان کرده است: در موقع دعا نه فقط انسان یک فرمول واحدی را پیش خود می‌خواند، بلکه وجدان او چنان در عالم تجرد و انقطاع فرو می‌رود که خودش تصور آن را نمی تواند بکند، این حالت عجیب را نباید به ترقی و پیشرفت قوای روحی نسبت داد زیرا مردمان دانشمند و فلاسفه بزرگ هرگز این حالت را پیدا نمی کنند و مثل این است که اشخاص خیلی ساده و معمولی می توانند این حالت را - که آن را به خدا نزدیک شدن می دانند - در خود ایجاد نمایند و آنها به طوری خدا را پیش روی خود می دانند، مثل این که من و شما نور و حرارت آفتاب را حس می کنیم.[6]

خداوند در زندگی مادی و تجمل‌گرایانه انسان امروزی گنج گمشده‌ای است که برای یافتن این گنج باید دعاهای فراوان خواند و چشم تیزبین و هوش و زکاوت زیادی داشت. زمانی که انسان امروزی با دعا انس بگیرد زندگی کردن در این دنیا برایش آسان می‌شود و از این

---

[1]. اعراف: 22 و 23.

[2]. بقره: 37.

[3]. مومن: 60.

[4]. کلینی، کافی، ج 2، ص 466.

[5]. تمیمی آمدی، غررالحکم و درالکلم ، ج 4، ص 28.

[6]. الکسیس کارل، انسان موجود ناشناخته ، ص94.

طریق می‌تواند راه‌های کمال را طی کند، روح انسان امروزی منهای خدا و دعا بسان کودکی است که او را از مادر جدا کرده باشند اگر به یک کودک جدا شده از مادر همه دنیا را بدهند دست از گریه بر نمی دارد زیرا هیچ چیز بجز مادر روح تشنه او را سیراب نمی کند. انسان امروزی با وجود این همه تکنولوژی و پیشرفت و علم همانند آن کودک از مادر شده است، تنها فرقش با کودک این است که کودک می داند به دنبال کیست، اما انسان امروزی خود را دنیایی مادی و تکنولوژی سردرگم کرده است و هنوز نمی داند گمشده‌اش کیست.

انسان امروزی که به امور مادی و ابزارهای زندگی بیشتر مشغول شده است بیشتر احساس تهی‌مایگی و بی‌هدفی و نگرانی و ندامت کاری و یأس و سرخوردگی می‌کند زیرا نمی‌داند معنی حقیقی او در راستای بندگی خدایی ظهور می‌کند که کمال مطلق است و تنها او می‌تواند هدف زندگی باشد. در رابطه با آشتی با خدا اساس حرکت بر مبنایی امیدی است که هر کس در رابطه با خدا در خود ایجاد می‌کند و متوجه است که خداوند هر کس را که عزم رجوع به او کرده در هر شرایطی می-پذیرد.[1]

2–1– خودشناسی

در هر چیزی شناخت و معرفت مقدم است، از این رو، خودشناسی یا معرفت نفس بر خود سازی مقدم است. خداوند از خودسازی در آیات با تعبیراتی همچون زکاها، تزکی و... تعبیر آورده است.[2] بنابراین همه مکتب ها وروش‌های مشاوره ای وروان شناسی و روان درمانی و پیش از آنها، مکتب های الهی به ویژه اسلام افراد را به تدبر در خویشتن و خود شناسی فرا خوانده‌اند.

متفکر بزرگ اسلامی شهید مطهری دراین باره می نویسد:

«خود شناسی به معنی این است که انسان مقام واقعی خویش را در عالم وجود درک کند، بداند خاکی محض نیست، پرتوی از روح الهی در اوست، بداند که در معرفت می تواند بر فرشتگان پیشی گیرد، بداند که او آزاد و مختار و مسئول خویشتن و مسئول افراد دیگر و مسئول آباد کردن جهان و بهتر کردن جهان است،... بداند که او امانتدار الهی است، بداند که بر حسب تصادف برتری نیافته است، تا استبداد بورزد و همه چیز را برای شخص خود تصاحب کند و مسئولیت و تکلیفی برای خویشتن قائل نباشد.»[3]

خودشناسی پایه و اساس موفقیت های مادی و معنوی انسان در زندگی است بنابراین طبعا تا انسان خود را نشناسد و نداند کیست؟ و از کجا آمده؟ و به کجا خواهد رفت؟ و چه نیازهایی در زندگی دارد؟ به دنبال کسب موفقیت و اهداف بلند انسانی نخواهد رفت خودشناسی موجب می‌شود که آدمی نیازهای درونی و برون خوش را احساس کند و خود را بشناسد، مهمترین گام در تربیت و رسیدن به مقام عبودیت و بندگی خدا، خودشناسی است. دعا، یکی از منابع مهم خودشناسی است. ائمه (علیهم السلام) در دعای خود علاوه بر اینکه چگونه دعا کردن را به ما می‌آموزند به ما درس خودشناسی می دهند و اولین قدم در خودشناسی، نابودی غرور و احساس بی نیازی در انسان است چون آدمی وقتی خود را بی نیاز ببیند سرکشی و طغیان خواهد نمود «کلا ان الانسان لیطغی ان راءاه. استغنی؛ این چنین نیست، مسلما، انسان سرکشی می کند.»[4] برای اینکه خود را بی نیاز می پندارد، و

---

[1]. طاهرزاده، انسان از تنگنای بدن تا فراخنای قرب الهی، ص 68.

[2]. شیخانی، اسحاقی، سریر سخن اخلاق برای همه، ص 45.

[3]. مطهری، انسان در قرآن، ص 34.

[4]. علق: 6 و 7.

همچنین حضرت امیر المومنین (علیه السلام) می فرماید: «افضل المعرفه معرفه الانسان نفسه»[1] با فضیلت ترین معارف، معرفت انسان به خویش است. و حضرت سرانجام غفلت از خود را هلاکت می داند و می فرماید: کسی که خود را نشناسد از راه نجات و رستگاری دور شده است و به وادی جهل و گمراهی کشیده شده است.[2]

در دعا آدمی در برابر معبود، با خواهش و تواضع و احساس ناچیزی همراه می شود و به ضعف و نیازمندی خود پی می برد و در نتیجه خود خواهی را از خودش دور می کند و به یگانه عالم نزدیک‌تر می شود انسان در پرتو راز و نیاز با خدا به نیازمندی و خواری خویش اعتراف می کند و بدین وسیله خود را با عالم ملکوت پیوند می زند واین فقر و وابستگی انسان نسبت به خدا او را در مقامی قرار می دهد که حضرت سیدالشهدا می فرماید: «الهی کیف لا افقر و انت الذی فی الفقراء اقمتنی»[3] بارلها چگونه فقیر ومسکین نباشم و حال آنکه مرا در میان بیچارگان قرار دادی، این عبارت از دعای عرفه اشاره به این آیه شریفه است که می فرماید:« یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید»[4] ای مردم شما نیاز من به خدایید و تنها خداست که بی نیاز و ستودنی است.

انسان امروزی به دلیل مشغله های فراوان ذهنی و جسمی از خود غافل است و در شرایطی که انسان از خود راستین بیگانه باشد شدیدا پراکنده خاطر خواهد بود. ودر فضای متضاد با هر چیزی به هر دری میزند و به هر راهی می رود، احساس تقصیر و گناه می کند و نمی تواند خودش را چنان که هست با استعدادها و محدودیت های خاصی که دارد، بپذیرد، و با خودش صمیمانه برخورد کند. عموما خودش را همچون تاجر ورشکسته ای احساس می کند. قرآن می فرماید: «لاتکونوا کالذین نسوالله فانساهم انفسهم»[5] همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد. وقتی که انسان خود را فراموش کند و از خود راستین خود بیگانه شود دیگر نمی داند چه کاری موجب سعادت او، و چه کاری موجب شقاوت او می گردد، واین اوج بیگانگی از خود است که در اثر غفلت از آشنایی با خدا و دعا خواندن پیش می آید[6]

وقتی که شوق دعا و استغفار در انسان ظهور کند به راحتی تقاضای بخشش و رحمت از درگاه خداوند متعال می کند و با خود در حالی روبه رو خواهد بود که همه امید ها در او شکوفا شده و خود را شایسته همنشینی با خدا می یابد.[7]

2– بعد رفتاری دعا

2–1– غفلت زدایی

انسان از بعد نیازهای مادی‌اش انس زیادی با طبیعت دارد این گرایش، اساس بسیاری از غفلت های اوست در حالی که خداوند او را توجه صرف به طبیعت باز می دارد واین خود، عامل اساسی بر کنار ماندن از غفلت است.[8]

هرچند ذکری در غفلت زدایی همتای نماز نیست ولی دعا کردن در هر حال، غافلان را بیدار و متوجه می کند. ابو اسامه می گوید: با امام صادق (علیه السلام) بر مرکبی سوار بودیم به من فرمودند: ای ابو اسامه! آیا شده است

---

[1]. تمیمی آمدی، همان، ج 2، ص 386.
[2]. همان، جلد 5، ص 426.
[3]. قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه.
[4]. فاطر: 15.
[5]. حشر: 19.
[6]. طاهرزاده، همان،ص 68.
[7]. همان، ص 69.
[8]. موسوی کاشمری، غفلت؛ علل و آثارآن، ص 128.

قلب خود را وارسی کنی؟ و در آن هیچ نیک و بدی نیابی؟ و چنان در غفلت فرو روی که وضعیت و حالت آن را نفهمی؟ گفتم: بلی، برای من پیش آمده و دیده ام دیگران نیز به این وضع دچار شده اند. فرمود: آری! هیچ کس از چنین عارضه ای برکنار نیست، هرگاه به چنین حالی دچار شدید خدا را یاد کنید.[1] توجه به راز و نیازهای الهی بیان شده از زبان اهل البیت (علیهم السلام) با آن همه مفاهیم بلند و بیدادگر همچون دعای کمیل، دعای مصباح، مناجات شعبانیه و... زنگار هر غفلتی را از صفحه دل می زاید.[2]

سوره حمد را «الدعا» می‌خوانند زیرا وقتی انسان هر روز در نماز چندین بار می‌گوید:«اهدنا الصراط المستقیم[3]» به یاد راه مستقیم، که راه اولیاء و هدایت یافته‌گان است، می افتد و سعی می‌کند با اعمال و کردار خویش از راه مستقیم نلغزد تا به مقام قرب الهی برسد و سعادت آخرت نصیب وی شود، و آن زمان که به سعادت حقیقی نائل آمد معنای واقعی آرامش و نشاط را خود به عینه نظاره می‌کند به طوری که دیگر نشاط‌های فانی دنیوی او را از دعا غافل نمی‌کند.

انسان امروزی بیشتر از زمان های گذشته به زندگی دنیایی وابسته شده است، طبیعت زندگی دنیا غفلت‌زا است گاهی انسان را چنان به خود مشغول می سازد که همه چیز حتی خویشتن را فراموش می کند دعا و نیایش فرصت خوبی برای بازنگری در اعمال و باز یافتن خویش و نجات انسان امروزی از چنگال اهریمن غفلت است.

2-2- اصلاح رفتار

دعا بستر لازم برای خودسازی و اصلاح رفتارهای خود و نیز رعایت حقوق دیگران فراهم می‌سازد، دعا بذری است در زمین معرفت که میوه آن تهذیب نفس و قرب به حق است، چرا که تنها از طریق دعا و مناجات می توان به حریم حضرت حق راه یافت در دعا انسان از مرحله دین-دانی به مرحله دین داری وارد می شود. دین اسلام همه ابعاد زندگی اجتماعی و فردی انسان را مورد توجه قرار داده است، همه افراد را نسبت به یکدیگر و جامعه مسوول می داند و این مسوولیت در قالب امر به معروف ونهی از منکر به عنوان یکی از فروع دین واجب کرده و یکی از شرایط استجابت دعا را، این وظیفه، می داند چون امر به معروف خود باعث اصلاح رفتار انسان می شود. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: امر به معروف و نهی از منکر کنید تا خداوند دعایتان را مستجاب کند.[4]

و همچنین در وصیت خود به فرزندانش می فرماید: امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید مبادا خداوند اشرار امت را بر شما مسلط کند، بعد شما هر چه دعا کنید اجابت نشود.[5]

هنگامی که در دعاهای روزهای هفته (روز یکشنبه) می خوانیم: «وجعل غدی و ما و بعد، افضل من ساعتی و یومی؛ و فردا و پس فردای مرا نیکوتر از این روزم قرار بده.»[6] این دعا این پیام مهم الهی را می رساند که، مراقب باش هر روز، بلکه هر ساعت که از عمر تو می گذرد باید گام یا گام هایی به جلو برداری و قله تازه‌ای از قله‌های افتخار را فتح می کنی.

هنگامی که در دعای کمیل می خوانیم «الهم اغفرلی الذنوب التی تحبس الدعا»[7] می فهمیم که ما خود حجاب اجابت دعاهای خود هستیم و مشکلات را باید در درون خود جستجو کنیم، و این خود آلوده را باید از میان برداشت و باید رفتار خود را اصلاح کنیم.

---

[1]. حرعاملی، وسائل الشیعه، ص190.

[2]. موسوی کاشمری، همان، ص129

[3]. حمد: 6 .

[4]. حر عاملی، مستدرک الوسائل، ص266.

[5]. نهج البلاغه، نامه 47.

[6]. قمی ، همان، ص51.

[7]. همان،ص 127.

انسان امروزی بی‌نیازی را در انباشته کردن ثروت فراوان و کاخ‌های رفیع و مقامات منیع می‌پندارد، اما هنگامی که در دعای عرفه می‌خواند: «و اجعل غنای فی نفسی؛ خداوندا ! بی‌نیازی مرا در درون جانم قرار ده.»[1] متوجه می‌شود که بی‌نیازی و غنان را باید در درون جست، که تا جان آدمی سیراب و بی‌نیاز نگردد اگر تمام جهان را به او دهند باز هم تشنه است.

3–2– خیر رسانی

« ان الدعا یرد القضاء و قد نزل من السماء و قد ابرم ابراماً»[2]

راستی دعا – توانایی دارد که – قضا و حکم پروردگار را برگرداند – حتی در هنگامی که – از آسمان فرود آمده و به سختی مستحکم باشد.

با تأمل در بیشتر دعاها، در می‌یابیم که بسیاری از آن‌ها به لفظ جمع به کار رفته‌اند که هدف از آن، در واقع سفارش این حرف است که دیگران را نیز در همه حال به یاد داشته باشید و آنها را هم در ثمره‌های نیک دعاهایتان شریک سازید و این خود نمونه بارزی از خیررسانی و خیرخواهی برای دیگران و هم‌نوعان خود است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند: « هرگاه یکی از شما دعا می‌کند همه را دعا نماید، زیرا در این صورت به اجابت نزدیک‌تر است.»[3]

امام رضا (علیه السلام) اینگونه دعا می‌کردند: اغفرلی لمن فی مشارق الارض و مغاربها من المومنین و المومنات؛ خدایا! در مشرق و مغرب عالم، هر مرد و زنی که ایمان دارد، او را بیامرز.[4]

امام سجاد (علیه السلام) در دعای ابوحمزه می‌گوید:«خدایا بزرگ و کوچک ما، زن و مرد، دور و نزدیک، شهر و روستایی، همه را بیامرز در این مکتب به همه افراد تعلیم شده است که حتی در خلوت با خدای خویش این چنین به یاد همه انسان‌ها و نگران وضع آنان باشند و خیرخواه و خیررسان برای همه باشند و برای رفع گرفتاری همه دعا کنند.

انسان امروزی که خودمحور و خودخواه شده است و در رأس همه چیز خود را می‌بیند و می‌خواهد جهان را تسخیر کند و به سوی پیشرفت و تکنولوژی پیش می‌رود امروز کمتر به فکر دیگران و رفع گرفتاری آنهاست و چون فطرت انسان با خیرخواهی برای دیگران سازگار است انسان امروزی با دیگرنخواهی دچار رنج است که این رنج با عجین شدن با دعا و درک مضامین دعا درمان‌پذیر است.

4–2– شفابخشی

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:« و علیک بالدعا فانَّ فیه شفاءٌ من کل داءٍ؛ بر تو باد دعا کردن زیرا در آن شفای هر دردی است.»[5]

یکی از مصادیق شفا، علاج بیماری‌های اخلاقی از جمله حسادت است، زیرا منشأ حسدورزی، دشمنی و عدم خیرخواهی نسبت به دیگران است در حالی که در دعا یکی از مصادیق خیرخواهی است.

وقتی با دعا دل به حضرت محبوب اتصال می‌یابد و جان آیینه انعکاس اوصاف معشوق می‌گردد و آدمی در رحمت را از هر سو به روی خود باز می‌بیند و قلب بر اثر اتصال، مالامال از امید می‌گیرد، روح دارای قدرت و تسلط و مالکیت می‌شود و به هنگام هجوم دردها، و به خصوص دردهای معنوی، به واسطه دعا از محبوبش درخواست رد

---

[1]. قمی، همان.

[2]. جعفری، نیایش حسین (علیه السلام) در عرفات، ص 22.

[3]. کلینی، همان، ص 488.

[4]. مجلسی، بحارالانوار، ج 49، ص 117.

[5]. طبرسی، مکارم الاخلاق، ج 2، ص 12.

بلا و شفای مرض می‌کند و محبوب هم، بیماری عاشق را هر چه باشد، شفا می‌دهد.[1]

«ادفعوا امواج البلاءَ عنکم بالدعاء قبل ورود البلاء؛ امواج بلاها را به وسیله دعا از خودتان دفع کنید قبل از آنکه به شما وارد شود.»[2]

محمد بن مسلم می‌گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: آیا اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره «حبه السوداء» فرمودند: «آن مایه شفا و بهبودی از هر بیماری است جز مرگ» صحیح است؟ امام فرمودند: بله، سپس فرمودند: آیا می‌خواهی تو را از چیزی که سبب بهبودی از هر بیماری و آسیب و حتی مرگ است، آگاه سازم؟ عرض کردم بله، فرمودند: دعا.[3]

تأثیر دعا در سلامتی انسان از نگاه اسلام یک امر مهم و قطعی می‌باشد به گونه‌ای که دین مبین اسلام برای اکثر مشکلات جسمی و روحی دعاهای خاص و عامی را بیان کرده است.

3– بعد عاطفی

3–1– ارتقاء دلبستگی به خداوند

دعا در اندیشه اسلامی تجلی عشق به خداوند است. دعا یعنی از خدا خود او را خواستن و این والاترین و باشکوه-ترین مرتبه دعا است که بیش از هر جا و در عالی‌ترین شکل خود در نیایش‌های رسیده از معصومین (علیهم السلام) یافت می‌شود.

امام سجاد (علیه السلام) به هنگام دعا خواستار عشق الهی است: «اللهم انی اسئلک حبک و حب من یحبک؛ خدایا من از تو عشق را خواهانم و عشق به دوست‌دارانت را.»[4]

و همچنین ایشان در دعای ابوحمزه ثمالی می‌فرماید: «لئن ادَخَلَتنی النار لاخبرن اهل النار بحبی لک؛ اگر به دوزخم داخل سازی، اهل آتش را از محبتم به تو آگاه می‌سازم.»[5] آن حضرت (علیه السلام) در پیشگاه الهی عرض می‌کند: «ای خدا، کیست که شیرینی محبت تو را چشیده و جز تو کسی را طلب کرد؟!»

همچنین از نظر روانشناسان، دلبستگی به خدا از همین مقوله است و یک نیاز فطری و همزمان بار رشد افراد متبلور می‌شود و مراحلی را پشت سر می‌گذارد تا به دلبستگی به معنای واقعی منتهی می‌شود. در دوران اولیه رشد، کودک با رفتارهای تقرب‌جویانه خود همچون لبخند زدن، گریه کردن و... رابطه دلبستگی خود را با مادرش اظهار می‌دارد در بزرگ‌سالی نیز این مفهوم در قالب ذکر گفتن و نیایش کردن، دست به دعا برداشتن، به سوی آسمان دست گشودن و دیگر رفتارهای آیینی تجلی پیدا می‌کند، بدین وسیله، آدمی رابطه عاطفی‌اش را با خدا بیان دانسته و نشان می‌دهد که به خداوند دل بسته است.[6]

علامه محمدتقی جعفری می‌فرمایند: درک ما، مشاعر ما، تخیل ما، تفکر ما، وجدان با عظمت‌تر از جهان هستی ما، همگی و همگی در حال نیاش در هم می‌آمیزند و اقیانوس جان را می‌شورانند، این هیجان و شورش آنچنان هماهنگ، با عظمت و جدی انجام می‌گیرند که نه تنها درن ما را از هرگونه آلودگی‌ها پاک می‌کند بلکه احساس می‌کنیم که نور خداوندی در آن فروزان شده است.[7]

3–2– آرام بخشی

---

[1]. نعیمی، بهترین راه استجابت دعا، ص138.

[2]. مجلسی، همان، ج 10، ص 99.

[3]. ابن طاووس، فلاح السائل، ص 61..

[4]. صحیفه سجادیه، مناجات محبان، ص 354.

[5]. قمی، همان، ص 399.

[6]. شجاعی، توکل به خدا راهی بسوی حرمت خود، ص 80.

[7]. جعفری، همان، ص 6.

مهم‌ترین مشکل انسان امروزی در عصر کنونی، فقدان آرامش روانی است، برخی دانشمندان، دوران کنونی را عصر اضطراب می‌نامند، آرامش روانی گمشده انسان است و با تمام وجود در پی دستیابی به آن می‌باشد همگام با پیشرفت‌های جهان معاصر در تشخیص و درمان اختلالات جسمی و روانی، ابزارها و فنون مختلفی گسترش یافته‌اند که در کاهش مشکلات مختلف مؤثر بوده‌اند، در کنار همه این ابزارها و فنون تشخیصی و درمانی از دیرباز شعائر مذهبی و دینی از جمله دعا، نیایش و نماز جایگاه خود را در آرامش و اطمینان قلبی و بهداشت روانی، حفظ نموده است. از دیدگاه دین، یاد خدا، یگانه چیزی است که نیاز به آرامش و امنیت را برآورده می‌کند، قرآن کریم با تأکید تمام اعلام می‌کند که آرامش روانی، فقط در سایه‌ی یاد و توجه خداوند امکان‌پذیر است «الا بذکر الله تطمئن القلوب»[1] یکی از مصادیق ذکر دعا است و با دعا انسان آرامش می‌گیرد.

به اعتقاد روانشناسان، بهبود سلامت روان در افراد بهنجار، به وسیله فرایندهای گوناگونی بدست می‌آید که یکی از آنها دعا و نیایش است، پندلتون (1991) در تحقیقات خود به این نتیجه رسید که در حال دعا و نیایش احساس خوشحالی، وجد، آرامش روانی در بالاترین حد خود قرار می‌گیرد.[2]

حضرت سجاد (علیه السلام) در یکی از دعاهای خود می-فرمایند: «اللهم اغننا عن هبه الوهابین بهبتک و اکفنا وحشه القاطعین بصلتک حتی لا نرغب إلی أحد مع بذلک، و لا نستوحش من أحد مع فضلک. خدایا با بخشش خود ما را از بخشش بخشندگان بی‌نیاز گردان و با احسان و بخششت ما را از ترس و بیم آنان که از ما برده‌اند، نگاه دار، به گونه‌ای که بعد از بخشش تو، به هیچ فردی رغبت نورزیم و با وجود فضل تو از هیچ کس هراس به دل راه ندهیم.»[3] این نشان می‌دهد که آرامش و اطمینان قلبی فقط در ارتباط معنوی با خدا و راز و نیاز به درگاه او حاصل می‌شود.

دیل کارنگی می‌گوید: «روان پزشک همان چیزهایی را تعلیم می‌دهد که پیامبران تعلیم می‌دادند چون پزشکان روحی دریافته‌اند که دعا و نماز، داشتن یک ایمان محکم به دین، نگرانی، تشویق، هیجان، ترس را که موجب بیم بیشتری از ناخوشی‌هاست برطرف می‌سازد و کسی که حقیقتاً معتقد به مذهب است هرگز گرفتار امراض عصبی نخواهد شد.[4]

تحقیقات انجام شده در ایران نیز نشان می‌دهد که دعا در پیشگیری و کاهش اضطراب مؤثر است و دعا سبب ایجاد آرامش در فرد می‌شود و نگرانی را کاهش می‌دهد.[5]

در فضای پرتنش امروز بشریت خسته از همه منابع و مراجعی که مدعی تامین آرامش و اهمیت وجودی او هستند در پی یافتن معنای وجود خویش است دعا آرامش‌بخش دل‌هاست و همین آرامش است که در روح مغز آدمی نوعی استنباط ایجاد می‌کند و روح را از حالت خمودگی بیرون می‌آورد و به حرکت وا می دارد و گاهی روحیه دلاوری و قهرمانی به دعا کننده می‌بخشد. دعا به انسان متانت در رفتار استنباط و شادی درونی استعداد پیروزی و استحکام در استقبال از حوادث می‌دهند و بدان وسیله آدمی توجه زیادی به منشأ معنای وجود پیدا می کند و مانند سایر عبادات اثر تربیتی دارد دعا روح ایمان را در نفوس برمی‌انگیزد و انسان لذت ارتباط با خداوند را درک می کنند انسان رامتکی به خدا و مستقل از غیر می‌سازد و از اتکا به دیگران بی‌نیاز می‌کند[6]

---

[1]. رعد: 28.

[2]. مجموعه مقالات، اسلام و بهداشت روانی، ج 1، ص 260.

[3]. صحیفه سجادیه، دعای 5، ص 55.

[4]. دیل کارنگی، آیین زندگی،ص 188.

[5]. فقیهی، جوان و آرامش روان، مجموعه مقالات، ص 107.

[4]. باقری فر، نیایش ،ضرورت زندگی،ص 309

نتیجه گیری

با توجه به آثار دعا در زندگی انسان امروزی ما در عصری هستیم که نسل جوان، ما مورد هجوم ایدئولوژی ها و تکنو لوژی ها واقع شده است یا به تعبیر دیگر عصر تضاد افکار و ایدئولوژی هاست و انسان امروز مانند تشنه ای است که هر لحظه گول سرابی را می خورد وبرای رسیدن به آب شتابان بسوی سرآب می دود وقتی له له کنان به آن می رسد می بیند که آب نیست و نمی تواند تشنگی او را برطرف نماید و نا امید به جانب دیگر می رود و باز به همان سرنوشت دچار می شود اگر انسان امروز را نسل سرگردان بنامییم اغراق نگفته ایم تشنگی نسل امروز روز به روز در حال شدت ست خلاصه آنکه بشر امروز ما خواهان یک حقیقت و معنویتی است که بتواند جواب گوی همه نیازهای معنوی او باشد. وآن حقیقت همان انس با خداوند و دعا خواندن است این مقاله برخی از آثار دعا در زندگی انسان امروزی را بیان کرد و این تحقیق نیاز به پژوهش های دیگری دارد که در دایره مقاله نویسنده نمی گنجد موضوعات پیشنهادی برای تحقیق، راه های انس انسان امروزی با دعا، عوامل بحران معنویت انسان امروزی و....

منابع

قرآن و نهج البلاغه

1. **الصحیفة السجادیة الکاملة**، ترجمه و شرح فیض الاسلام، انتشارات میثم تمار، قم، 1384ش.
2. ابن طاووس، علی بن موسی، **فلاح السائل ونجاح المسائل**، آستان قدس رضوی.
3. ابن فارس، احمد، **المعجم المقایس اللغه**، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، 1404ق.
4. باقری فر، علی، **نیایش، ضرورت زندگی**، تهران: موسسه فرهنگی دین پژوهی بشرا ، چاپ اول 1387ش.
5. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، **غررالحکم و دررالکلم**، مصحح: رجایی، مهدی، قم: دارالکتاب، چاپ دوم،1410 ق.
6. جعفری تبریزی، محمدتقی، **نیایش حسین (علیه السلام) در صحرای عرفات**، مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر، 1390.
7. نوری، حسین، **مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل**، قم: موسسه ال البیت لاحیاء التراث، 1408
8. حرعاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعه**، قم :الموسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، 1424ق.
9. کارنگی، دیل، ترجمه، مهناز بهرنگی، **آیین زندگی**، تهران: شبگیر، چاپ دوم،1392 ش.
10. شجاعی، محمد صادق، **توکل به خدا راهی بسوی حرمت خود و سلامت روان**، بیجا، موسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی(ره)، 1387ش.
11. شیخانی، علی باقر/ اسحاقی، حسین، **سریر سخن اخلاق برای همه**، قم: هاجر، چاپ اول، 1394ش.
12. طاهرزاده، اصغر، **انسان از تنگنای بدن تا فراخنای قرب الهی**، اصفهان: لب المیزان، چاپ پردیس/ معنوی، 1391ش.
13. طبرسی، حسن، **مکارم الاخلاق**، قم: شریف رضی، 1314ق.
14. فقیهی، علی نقی، **جوان و آرامش روان**، مجموعه ی مقالات، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، 1382ش.
15. قمی، عباس، **مفاتیح الجنان**، انتشارات اُسوه، 1389 ش.
16. کارل، الکسیس، **انسان موجود ناشناخته**، تهران: دنیای کتاب، چاپ یازدهم، 1388ش.
17. کلینی رازی، محمد بن یعقوب، **اصول کافی**، تهران: دارالکتاب الاسلامیه، چاپ چهارم، 1407 ق.
18. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحارالانوار**، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، چاپ دوم، 1403 ق.
19. **مجموعه ی مقالات، اسلام و بهداشت روان**، نشر معارف، قم، 1382 ش.
20. مطهری، مرتضی، **انسان در قرآن**، تهران؛ قم: صدرا، چاپ هشتم، 1373ش.
21. موسوی کاشمری، مهدی، **غفلت؛ علل و آثارآن**، قم: دفترعقل،1387 ش.
22. نعیمی، داود، **بهترین راه استجابت دعا**، بی جا، کتاب آشنا، چاپ اول، 1384.

راهکارهای جلوگیری از انحراف جنسی

در اسلام با محوریت سوره نور

زهرا آقامحمدی

مدرسه علمیه الزهرا (س)

اراک

چکیده

غریزه‌ی جنسی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین غرایز بشر، عامل بقای نسل آدمی است. اگر این غریزه در مسیر حقیقی خود قرار گیرد، سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین می‌شود؛ ولی اگر به انحراف کشیده شود آسیب‌های جبران‌ناپذیر روانی، اخلاقی و اجتماعی را برای انسان به وجود می‌آورد. غریزه جنسی، قوی‌ترین غریزه انسانی است که زندگی انسانی را ازنظر کمی و کیفی مورد تأثیر و تأثر قرار می‌دهد. این غریزه در کنار غریزه گرسنگی، بسترساز فرهنگ‌های انسانی در طول تاریخ شده و دین با ورود در این بستر، معنا بخش فرهنگ انسانی می‌شود؛ به همین دلیل در تاریخ ادیان کمتر دینی است که درباره مسئله جنسی سخن نگفته باشد. برنامه‌ی هدایتی اسلام برای جلوگیری از بروز انحراف در این غریزه روش‌های اساسی و مؤثری را طرح نموده است. بدین‌جهت در این مقاله با توجه به معنا و مفهوم انحراف جنسی راهکارهای جلوگیری از انحراف جنسی را از منظر اسلام با تکیه‌بر آیات سوره‌ی نور موردبررسی قرار داده‌ایم.

واژگان کلیدی: انحراف جنسی، غریزه‌ی جنسی، عفت ، حجاب ، ازدواج ، میل جنسی

مقدمه

میل و غریزه‌ی جنسی ازجمله امیالی است که خداوند در وجود هر انسانی چه مرد و چه زن قرار داده است. این میل در هر دو جنس برای تسکین احساسات شهوانی و لذت بردن از یکی از نعمت‌های خدادادی است. شهوت جنسی برای تداوم نسل انسان و قوام بخشیدن در استمرار حیات انسان لازم و ضروری است و بدون آن حیات بشری و اجتماع انسانی بقاء و دوامی ندارد. این نیرو اگر در جا و محل مناسب خود و در حوزه دستورات دین و شرع به کار گرفته شود مفید و آرام‌بخش و لذت آفرین است و اگر از کنترل خارج گردد و به‌طور نامشروع و غلط استفاده شود موجب ناهنجاری‌های روانی و روحی فراوان فردی و اجتماعی و فرهنگی و عامل کیفر و عذاب اخروی است. موضوع انحرافات و ناهنجاری‌های جنسی در طول تاریخ از مهم‌ترین آسیب‌های اخلاقی قلمداد شده است. در دوران معاصر نیز با گسترش و تنوع یافتن ارتباطات و وسایل ارتباطی، این آسیب اخلاقی چه به لحاظ شیوه و چه ازنظر کمیت رو به افزایش است. در اسلام و قرآن به‌ویژه در سوره‌ی نور، برای کنترل و قرار گرفتن این غریزه در مسیر واقعی خود و نیز برای جلوگیری از انحرافات در این غریزه راه‌حل‌هایی ارائه‌شده است، که عدم رعایت این راه‌حل‌ها، کیفرهای دردناکی را متوجه فرد و جامعه خواهد ساخت. بدین‌جهت مسئله‌ی اصلی پژوهش در نوشتار حاضر چیستی راهکارهایی است که در اسلام و به‌ویژه در سوره‌ی نور برای جلوگیری از انحراف جنسی ارائه‌شده است. در مورد این موضوع، پژوهش‌هایی انجام‌شده است که البته در هیچ‌یک از این پژوهش‌ها، راهکارهای جلوگیری از انحراف جنسی بر اساس سوره‌ی نور ارائه نشده است و نگارندگان به‌طورکلی این مسئله را در اسلام و متون اسلامی و ازنظر روانشناسان غربی موردبررسی قرار داده‌اند؛ بنابراین محقق درصدد است که علاوه بر مفهوم شناسی انحراف جنسی راهکارهای جلوگیری از این انحراف را در اسلام با تکیه‌بر سوره‌ی نور مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. در این تحقیق سعی بر آن است که اطلاعات لازم از طریق روش فیش‌برداری و کتابخانه‌ای از قرآن و منابع معتبر اسلامی جمع‌آوری شود.

۱_ مفهوم شناسی

قبل از ورود به بحث الزام است به مفهوم شناسی برخی واژه‌ها بپردازیم، زیرا این واژه‌ها با موضوع بحث مرتبط هستند.

۱_۱ انحراف جنسی:

معجم مقاییس اللغه در مورد واژه (انحراف) چنین می‌نویسد: سه حرف اصلی آن (ح، ر، ف) هستند و انحراف یعنی عدول از حد واندازه ی چیزی و انحراف از چیزی گفته می‌شود منحرف شدن از آن.

راغب اصفهانی نیز در مفردات بیان می‌دارد: حرفی الشّئ یعنی لبه و جانب چیزی و انحراف عن کذا و تحرّف و احترف یعنی منحرف شد و از آن عدول کرد.[1]

برای توصیف انحرافات جنسی تعاریف متعددی ارائه‌شده است که این تعاریف با توجه به موضوع، روش، فراوانی یا چارچوب ارضای میل جنسی با یکدیگر متفاوت هستند، به‌طور خلاصه به نمونه‌هایی از این تعاریف اشاره می‌شود:

۱_انحراف جنسی، هرگونه عمل و رفتار جنسی است که برخلاف رابطه‌ی جنسی طبیعی باشد که عبارت است از آمیزش طبیعی زن و مرد.

۲_انحراف جنسی شامل هرگونه از رفتارهای جنسی است که با معیارهای کم و بیش موردقبول جامعه مغایرت داشته باشد.

---

[1] مروتی، وحیدنیا، صادقی، فتاحی، علل و عوامل انحراف جنسی از دیدگاه قرآن وروایات، ص۹۴

۳_ انحراف جنسی کلیه‌ی اعمال جنسی است که هدف غایی آن هدف جنسی نباشد.[1]

فروید انحراف جنسی را عملی می‌داند که به‌منظور ارضا میل جنسی انجام می‌گیرد اما هدف از آن عمل تولید و تناسل نیست. روانشناسان اعتقاددارند انحراف جنسی عبارت است از عملی که به‌منظور ارضای تمایلات جنسی انجام می‌گیرد ولی عمل مذکور برخلاف عرف معمول و اکثریت مردم به انجام آن عمل همگامی ندارند و منحرف جنسی به عمل انحرافی اعتیاد پیدا می‌کند. درواقع می‌توان گفت: منحرف جنسی شخصی است که تحت تأثیر بدآموزی‌های محیط قرارگرفته بدون اینکه هدف توالد و تناسل داشته باشند و بدون توجه به هنجارهای موجود به اعمالی دست می‌زند که یک نوع عمل جنسی است پس به‌طورکلی هرگاه عمل جنسی از معیار و مقیاس عادی خارج شود اصطلاح انحراف جنسی اطلاق می‌شود.[2]

با ژرف‌نگری عمیق درمی‌یابیم که این تعاریف دقیق و جامع نیستند و اختلاف‌هایی نیز در میان آن‌ها وجود دارد. ازاین‌رو در دین اسلام و جامعه‌ی اسلامی هر رفتار جنسی که خارج از چارچوب ازدواج باشد نابهنجاری جنسی است، زیرا آنچه طبیعت آدمی بر آن متمایل است، همان رفتار جنسی مرد با زن در قالب ازدواج است و هر تمایل و رفتار جنسی که برای فرد و دیگران زیان‌آور باشد، ناهنجار تعریف می‌شود. دین مبین اسلام هرگونه کامیابی جنسی، اعم از آمیزش و لذت بردن سمعی یا لمسی را ویژه‌ی همسران می‌داند و غیرازآن را مایه گناه و آلودگی جامعه.[3]

مقصود و مراد از انحراف جنسی در نوشته‌ی حاضر تعریفی است که در دین مبین اسلام مطرح‌شده و موردتوجه و پذیرش است.

۲_ راهکارها

غریزه جنسی یکی از نعمت‌های خداوند متعال بر بشر است که استفاده هدفمند از آن درراه حلال باعث تولیدمثل، تخلیه شهوت و آرامش می‌شود. اما اگر درراه حلال از آن استفاده نشود، موجب انحراف انسان و به وجود آمدن مشکلات زیادی می‌شود؛ اما راهکارهایی نیز وجود دارد تا کسانی که درگیر این‌گونه مشکلات می‌باشند بتوانند به‌وسیله این راهکارها خود را از این راه از منجلاب این انحرافات بیرون بکشند، این راهکارها با تکیه‌بر آیات سوره‌ی نور به دودسته‌ی راهکارهای فردی و اجتماعی قابل‌تقسیم است.

۲_۱ راهکارهای مای فردی

بارزترین راهکارهای فردی عبارت‌اند از:

۲_۱_۱ کنترل چشم و طرد افکار شیطانی

چشم دریچه‌ای است که نگاه در آن متوقف نشده، وقت دیده بیند دل تحریک می‌شود. چه بسیار می‌شود که یک نگاه طوفان به پا می‌کند. عشق‌های سوزان ولی نامشروع بدبختی‌های زیادی می‌آورد. همچنین ازنظر علمی ثابت‌شده است که ازجمله نیروی جاذبه در انسان ؛که او را وادار به فعالیت می‌کند، نگاه و چشم‌افکنی است.[4]

نگاه اولین تیر شیطان است که برای فریب پرتاب می‌شود و اصابت این تیر به هدف، باعث تحریک انسان به‌سوی گناه بدون احتیاج به اغواکننده دیگری است.[5]

---

[1] شیروی، کیانی، بررسی مسئولیت کیفری منحرفین جنسی در نظام عدالت کیفری، ص۹

[2] علامه فلسفی، روان شناسی انحرافات جنسی، ص۱۱

[3] مروتی، وحیدنیا، صادقی فتاحی، علل و عوامل انحراف جنسی از دیدگاه قرآن و روایات، ص۹۶

[4] فرزندوحی ، موسوی، فتاحی ، راهکارهای جلوگیری از انحرافات جنسی از دیدگاه قرآن و روایات، ۳۷

[5] چشم چرانی، پایگاه اطلاع رسانی حوزه Hawzah.net، ۲۴/ ۱۳۹۹/۴

قرآن کریم غض بصر و چشم‌پوشی از نامحرم را وظیفه مسلمانان اعلام کرده و به زن و مرد توصیه کرده که مواظب چشمان خود باشند. قرآن کریم می‌فرماید:« قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُم إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصنَعُون»[1]؛ « به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ خداوند ازآنچه انجام می‌دهید آگاه است.»

کلمه (يَغُضُّوا) از ریشه‌ی (غض) به معنای کاستن و پایین آوردن است. چنانکه لقمان به فرزندش می‌فرماید: (وَ اغضُض مِن صَوتِک) یعنی صدایت را پایین بیاور و با صدای بلند صحبت نکن. در اینجا نیز مراد از غض بصر بستن چشم نیست، بلکه پایین آوردن نگاه است، به‌گونه‌ای که انسان نامحرم را نبیند.[۲]

امیرمومنین (علیه‌السلام) در حدیثی پیرامون آیه شریفه «قُل لِلمومِنین یَغُضُّوا مِن ابصارِهم»می‌فرماید: « فالنَّظَرُ سَبَبُ ایقاعِ الفِعلِ مِن الزنا وغیرِه» نگاه کردن سبب افتادن در مهلکه زنا و پرتگاه نیستی می‌شود.[۳]

برای مصونیت جامعه از انحراف و نیستی، بهترین راه، پوشش اسلامی و اجتناب از نگاه‌های حرام است؛ چراکه نگاه به نامحرم زمینه فسادهای بعدی را فراهم می‌کند. امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید:«النظرهُ سَهم مِن سَهام ابلیسَ مسموم» نگاه های [آلوده] تیری از تیرهای زهرآگین ابلیس است.[4]

جوانان با کنترل نگاه‌ها و همچنین مهار نیروهای خیال و اندیشه خود، پیروز میدان مبارزه با فشارهای جنسی است. وی همان‌گونه که چشم خود را از نگاه‌های بی‌مورد و حرام بازمی‌دارد، اندیشه و ذهنش را نیز از هرگونه تصور بی‌جا حفظ می‌کند.[۵]

۲_۱_۲ رعایت حریم و حدود در برابر دیگران

حجاب حفظ شخصیت زن و جلوگیری از انحراف جوانان ممانعت از گسترش فساد در جامعه اسلامی است. برهنگی طمع شیطان را برمی‌انگیزد. هر جا برهنگی وجود داشته باشد نگاه مسموم نیز حضور دارد، این نگاه آلوده، غریزه جنسی را تحریک و آتش شهوت را شعله‌ورمی کند و نیروی عقب را نابود می‌سازد درنتیجه ممکن است پیامدهای ناگواری داشته باشد.[۶]

۲_۱_۳ جلب‌توجه نامحرم ممنوع

یکی از عواملی که موجب بروز تحرکات جنسی و شهوانی می‌شود عشوه‌گری، خودنمایی و ظاهرسازی است. یکی از ویژگی‌های مهم زنان، خصیصه‌ی تبرج و خودنمایی است که به‌صورت غریزی و طبیعی در آنان وجود دارد. قرآن در دو آیه از آیات حجاب، از تبرج و خودنمایی زنان صحبت کرده و آن را محدود به محیط خانواده کرده است.[۷]

قرآن در یک آیه می‌فرماید: « وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»؛« وزنان همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید.»[۸]

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: « غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛« زنان در برابر مردم

---

[1] نور: ۳۰

[2] قرائتی، تفسیرنور، ص۱۷۲

[3] محسنی گرکانی، زیباترین الگوی پوشش در اسلام، ص۲۱۴

[4] نوری، المستدرک الوسائل، کتاب نکاح، باب ۱۰۴، ح۵،

[5] جوهری، سلوک جوانی، ص۱۳۶

[6] اسحاقی، گوهر عفاف، ص۴۸

[7] زن، حیاومیل به خودنمایی، تبیان، tebyan.net۱۳۹۹/۴/۲۶

[8] احزاب: ۳۳

خودآرایی نکنند؛ و اگر خود را بپوشانند برای آنان بهتر است؛ و خداوند شنوا و داناست.»[1]

شهید مطهری درباره‌ی آثار این غریزه و نیز اختصاص آن به زنان می‌گوید: اما علت اینکه در اسلام دستور پوشش اختصاص به زنان یافته است این است که میل به خودنمایی و خودآرایی مخصوص زنان است. ازنظر تصاحب قلب‌ها و دل‌ها مرد شکار است و زن شکارچی، همچنان که ازنظر تصاحب جسم و تن، زن شکار است و مرد شکارچی. میل‌زن به خودآرایی از این نوع حس شکارچی گری او ناشی می‌شود. در هیچ جای دنیا سابقه ندارد که مردان لباس‌های بدن‌نما و آرایش‌های تحریک‌کننده به کار برند. این زن است که به‌حکم طبیعت خاص خود می‌خواهد دلبری کند و مرد را دلباخته و در دام علاقه به خود اسیر سازد. لهذا انحراف تبرج و برهنگی از انحراف‌های مخصوص زنان است و دستور پوشش هم برای آنان مقرر گردیده است.[2]

البته حفظ پاک‌دامنی، منحصر به پوشش نیست، بلکه زن باید از هرگونه رفتاری که سبب تحریک و طمع‌ورزی هوس رانان می‌شود، به‌شدت بپرهیزد. برای نمونه حتی نرمش در سخن گفتن را که سبب تحریک و گناه است نفی می‌کند.[3] برخی زنان با نمایش زیبایی‌ها و جاذبه‌های طبیعی و زنانگی خود به دنبال جلب‌توجه دیگران هستند و می‌کوشند کمبودهای کمالی خود را از این راه، جبران کنند.[4]

خدوند متعال در قرآن کریم این‌چنین رفتارهای تحریک‌آمیز را محکوم می‌کند و می‌فرماید: « وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ... وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»[5] زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار ننمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) ... هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانی‌شان دانسته شود (و صدای خلخال که برپا دارند به گوش رسد). و همگی به‌سوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تا رستگار شوید!

غریزه‌ی خودنمایی و خودآرایی مانند، سایر غرایز آدمی، نیازمند قانونمندی و کنترل است، یعنی باید از افراط‌وتفریط از آن پرهیز شود؛ زیرا عدم کنترل این غریزه، چه ازلحاظ افراط و چه ازلحاظ تفریط، برای زن زیان‌بخش است و سلامتی او را به خطر می‌اندازد. در حدیثی از پیامبر (اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم) در مورد ویژگی‌های بهترین زنان نقل‌شده است که فرمودند: بهترین زنان شما زنی است که بسیار بامحبت باشد، عفیف وپاکدامن باشد، نزد اقوامش عزیز و محترم باشد، با شوهرش متواضع و فروتن باشد، برای او خودآرایی و تبرج داشته باشد و در برابر نامحرم عفیف باشد.[6]

۲_۲ راهکارهای اجتماعی

در این محور مباحث ذیل موردنظر است:

۲_۲_۱ رعایت حریم خصوصی والدین

رعایت حریم عفت و حیا در محیط خانه توسط والدین یکی از آداب مهم اسلامی است هم که در قرآن موردتوجه قرارگرفته است و هم در روایات و احادیث اسلامی توجه خاصی به آن شده است. حریم خصوصی پدر و مادر

---

[1] نور:۶۰

[2] مطهری، مسئله حجاب، ص۷۳

[3] اسحاقی، گوهر عفاف، ص۲۱

[4] همان، ص۲۷

[5] نور:۳۱

[6] تکلیف جامعه با تبرج و یا خودنمایی چیست؟ ، جهان نیوز، jahannews ۱۳۹۹/۴/۲۵

ازجمله حریم‌هایی است که فرزندان برای ورود به آن در مواقع خاصی باید اجازه بگیرند.[1]

خداوند متعال در سوره نور ضمن آیه ۵۸ این سوره برای حفظ عفت در محیط خانه و جلوگیری از انحراف جنسی فرزندان می‌فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ وَالَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.»[2]؛« ای اهل ایمان، باید بردگانتان و کسانی از شما که به مرز بلوغ نرسیده‌اند، (هنگام ورود به خلوت‌خانه شخصی شما) سه بار (در سه زمان) از شما اجازه بگیرند.»

مهم‌ترین مسئله‌ای که در سوره نور تعقیب شده است مسئله عفت عمومی است و در این آیه نیز به یکی از اموری که با این مسئله ارتباط دارد پرداخته و خصوصیات آن را تشریح می‌کند. نخست می‌گوید: (ای کسانی که ایمان آوردید باید مملوک‌های شما و کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند. قبل از نماز صبح و نیمروز هنگامی‌که لباس‌های (معمولی) خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز عسل که این سه، سه وقت خصوصی برای شماست. بدیهی است این دستور موردتوجه اولیای اطفال است که آن‌ها را وادار به انجام این برنامه کنند. ضمناً اطلاق آیه، هم شامل کودکان پسر هم کودکان دختر می‌شود.[3]

در روایات نیز به رعایت حریم خصوصی از ناحیه‌ی زوج و زوجه و دیگر اعضا تأکید شده است. چنانکه رسول اکرم (ص) می‌فرمایند: به خدا سوگند اگر مردی با همسر خود بیامیزد و در آن اتاق، کودک بیداری آن دو را در حال آمیزش ببیند و سخنان آنان و همچنین صدای تنفسشان را بشنود، آن کودک هرگز رستگار نخواهد شد اگر دختر باشد یا پسر سرانجام به زناکاری آلوده می‌شود. با تأمل در این روایات می‌یابیم که حریم خصوصی جنسی پدر و مادر در محیط خانواده برای تربیت صحیح کودک است. بدیهی است اگر حریم خصوصی جنسی در محیط خانواده رعایت نشود کودک به بلوغ زودرس دچار می‌شود که عوارض نامطلوبی را برای جسم و روح او به همراه خواهد داشت. واپس‌زدگی تعاملات و بی‌بندوباری جنسی پس از بلوغ، ازجمله آثار منفی ناشی از عدم رعایت حریم خصوصی جنسی به شمار می‌آید.[4]

نگاه اسلام به زن نگاه والایی است که با حفظ حریم برای زن، نه‌تنها آرامش او را حفظ می‌کند بلکه آرامش جامعه را نیز تضمین می‌کند. خداوند درآیات سوره نور می‌فرماید: « قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِکَ أَزْکَی لَهُم إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِمَا یَصنَعُون.»[5]

به مردان مؤمن بگو شرمگاه خود را حفظ کنند.

« وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ...»؛« به زنان مؤمن بگو شرمگاه خود را حفظ کنند.»[6]

در واقع این تکلیف هم بر مردان و هم برزنان واجب شده است. در حقیقت باید گفت حجاب و عفاف مختص زنان نیست و باید هم مرد هم زن هر دو پوشش مناسب داشته و باهم باحیا و عفیف باشند.[7]

حجاب در کنار عفاف در معنای خاصش ویژه‌ی زنان است اما در معنای عامش مردان را هم شامل می‌شود و اصلاً یکی از معانی حجاب حجب و حیا و عفت است چون در

---

[1] والدین، تبیان، ۱۳۹۹/۴/۲۸tebyan.net

[2] نور:۵۸

[3] مکارم شیرازی، برگزیده ی تفسیر نمونه، ج۳، ص۲۱۳

[4] حریم خصوصی در مناسبات و روابط اعضای خانواده، پرتال جامع علوم انسانی ، ۱۳۹۹/۵/۲۷ensani.ir

[5] نور:۳۰

[6] نور:۳۱

[7] حیای مردان، زمینه ساز حجاب و عفاف در زنان، خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، ۱۳۹۹/۴/۲۵isna.ir

یک جامعه اسلامی مردان هم حق ندارند بدون پوشش صحیح در انظار عموم طاهر شوند. مفسده انگیزی صرفاً مربوط به یک جنس نمی‌شود بلکه کاملاً دوسویه و مرتبط به هم‌اند و لذا محدود کردن بحث حجاب به یک وظیفه صرفاً زنانه نمی‌تواند ما را به یک نتیجه مطلوب دینی برساند؛ چنانکه قرآن کریم همیشه از زنان و مردان می‌خواهد در نگاه کردن و رعایت عفت حریم را رعایت کنند.[۱]

۲_۲_۲ اهتمام به ازدواج جوانان

ازدواج اولین گام یک فرد برای ایجاد و تکوین زندگی مشترک با فردی از جنس مخالف است. در اثر ازدواج غریزه‌ی جنسی، که یکی از قوی‌ترین غرایز انسانی است، در مسیر طبیعی خود قرار می‌گیرد و این پدیده به‌نوبه‌ی خود موجب می‌گردد تا انسان از گناهانی که به خاطر میل جنسی انجام می‌دهد تا حدود زیادی مصون بماند و هیچ‌گاه دامن خود را به روابط جنسی نامشروع، که ازنظر دین جزو گناهان کبیره است، آلوده نسازد.[۲]

این غریزه اگر درست هدایت شد و در مسیر واقعی و طبیعی قرار گرفت نه‌تنها زیان‌بخش نیست، بلکه فواید فراوانی هم دارد، ولی اگر وسیله مشروع برایش فراهم نشد ممکن است انسان را از مسیر طبیعی خارج سازد و به گناه و انحراف آلوده سازد، و تنها وسیله طبیعی و مشروع ارضای این غریزه، ازدواج و تشکیل خانواده است. دراین‌باره پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند: « هرکس که می‌خواهد پاک و پاکیزه خدا را ملاقات نماید باید ازدواج کند.»[۳]

قرآن در مورد ازدواج جوانان می‌فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ « مردان وزنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است.»[۴]

در این آیه به یکی دیگر از مهم‌ترین طرق مبارزه با فحشا که ازدواج ساده و آسان و بی‌ریا و بی‌تکلف است، اشاره‌شده زیرا این نکته مسلم است که برای برچیدن بساط گناه، باید از طریق اشباع صحیح و مشروع غرایز وارد شد، آیه شریفه می‌فرماید:«مردان وزنان بی‌همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را) بدون شک اصل تعاون اسلامی ایجاب می‌کند که مسلمانان در همه زمینه‌ها به یکدیگر کمک کنند ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج دلیل بر اهمیت ویژه آن است.[5]

۲_۲_۳ تنبیه زناکار

خداوند متعال برای بقاء نسل بشر غریزه‌ی جنسی را در نهاد انسان قرار داده و راه ارضاء مشروع آن را به‌وسیله‌ی ازدواج معین نموده است و چنانچه این غریزه‌ی جنسی از راه مشروع ارضاء نگردد، عوارض منفی بسیاری را در جسم و روان آدمی به وجود خواهد آورد و این عوارض موجب انحراف و انجام گسیختگی و طغیان او خواهد شد.[۶]

اسلام با هر عملی که مخالف انحراف جنسی می‌گردد مخالف است و با شدت با آن مبارزه می‌کند. در عین اینکه اسلام در مبارزه با مفاسد با علت‌ها مخالفت می‌کند، با پدیده‌های مفاسد هم مخالف می‌کند. یکی از مفاسد

---

[1] جایگاه حجاب درمعارف اسلامی، شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۲۵sccr.ir / ۱۳۹۹/۴

[2] ازدواج در اسلام، مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن، ۱۳۹۹/۴/۲۵iec_md.org

[3] امینی، جوان و همسرگزینی، ص۲۵

[4] نور:۳۲

[5] مکارم شیرازی، برگزیده ی تفسیرنمونه، ص۲۹۴

[6] مهلکه ی زنا، راسخون، ۱۳۹۹/۴/۲۹rasekhoon.net

اجتماعی که اسلام از راه‌های مختلف با آن به مخالفت بر خواسته زنا است. رسول خدا (ص) می‌فرماید: (وقتی زنا زیاد گردد مرگ‌های ناگهانی فراوان می‌شود.)[1] یکی از مجازات‌هایی که اسلام برای مرد و زن زناکار معین کرده است تنبیه بدنی است. داوند در قرآن می‌فرماید:« الزّانِيَةُ وَالزّانِي فَاجْلِدُوا كُلّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»[2]؛« هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت (و محبّت کاذب) نسبت به آن دو شمارا از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان‌دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند.»

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرمایند:"الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي" ... "جَلْدَةٍ" مراد مرد و زنی است که این عمل شنیع از آن دو سرزده، که باید به هر یک از آن دو صد تازیانه بزنند، و صد تازیانه حد زنا است به نص این آیه شریفه. بعضی از مفسرین گفته‌اند: اگر زن زناکار را جلوتر از مرد زناکار ذکر کرده، برای این بوده که این عمل از زنان شنیع‌تر و زشت‌تر است و نیز برای این بوده که شهوت در زنان قوی‌تر و بیشتر است. "وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ ..." این نهی که از رأفت شده از قبیل نهی از مسبب است به نهی از سبب، چون رقت کردن به حال کسی که مستحق عذاب است باعث می‌شود که در عذاب کردن او تساهل شود، و درنتیجه نسبت به او تخفیف دهند، و یا به‌کلی اجرای حدود را تعطیل کنند، و به همین جهت کلام را مقید کرد به قید "فِي دِينِ اللَّهِ" تا جمله چنین معنا دهد که در حالتی که این سهل‌انگاری در دین خدا و شریعت او شده است. "إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ" یعنی اگر شما چنین و چنان هستید در اجرای حکم خدا دچار رأفت نشوید و این خود تأکید در نهی است. "وَ لْيَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ" یعنی و باید جماعتی از مؤمنین ناظر و شاهد این اجرای حد باشند، تا آنان نیز عبرت گیرند و نزدیک عمل فحشاء نشوند.[3]

خداوند، علاوه بر اجازه‌ی حدّ بر زناکار، این قید را هم قرار داده که جمعی از مؤمنان درصحنه مجازات حضور یابند؛ چراکه هدف فقط این نیست که گنه‌کار عبرت گیرد، بلکه هدف آن است که مجازات او سبب عبرت دیگران هم بشود. با توجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگی‌های اخلاقی در وجود یک فرد نمی‌ماند و به‌کل جامعه سرایت می‌کند؛ برای پاک‌سازی جامعه باید همان‌گونه که گناه برملا شده، مجازات نیز برملا گردد.[4]

۲_۲_۴ عفت پیشگی

قرآن مجید راه مقابله با طغیان غریزه جنسی را در صورت فراهم نبودن زمینه ازدواج، عفت پیشگی یا خویشتن‌داری در امور جنسی می‌داند و می‌فرماید: « وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»[5]؛« آن‌ها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را به فضلش بی‌نیاز کند.»

استعفا، استعتاق و استحسان سه موضوع این آیه شریفه‌اند. استعفاف به این مهمی است که، کسانی که ازلحاظ مالی اقتصادی واجد شرایط ازدواج نیستند و توانایی پرداخت مهریه و نفقه را ندارند، باید استعفاف کنند و عفت بورزند؛ بدین معنا که از روی اراده باید حالتی را در خود ایجاد

---

[1] زمانی، بلوغ و غریزه ی جنسی، ص۱۴۶

[2] نور:۲

[3] طباطبایی، تفسیرالمیزان، ص۱۱۴_۱۱۵

[4] خجسته، خرمی نسب، شیوه های ترویج حیا با محوریت سوره ی نور، ص۵۶

[5] نور:۳۳

نمایند که بتوانند بر ظهور شهوت جنسی و طغیان آن فائق آیند و به عبارتی پاک‌دامنی را ملکه خود سازند تا زمانی که خدای متعال آن را از فصلش بی‌نیاز کند. بنابراین استعفا در آیه شریفه،به معنای ایجاد حالتی در نفس است که براثر آن،شخصی آماده ازدواج از روی اراده بر طغیان و سرکشی شهوت جنسی غلبه یافته و هرگز مرتکب فحشاء نمی‌شود.[1]

بر اساس حدیثی از امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) صبر و پایداری در مقابل خواسته‌های شهوانی عفت نامیده می‌شود: "الصَّبرُ عنِ الشَّهوَةِ عِفَّةٌ" پایداری و صبر در برابر شهوت نشانه عفت است.[2]

شهید مطهری در تعریف عفاف می‌فرمایند: عفت حالت نفسانی است، به معنی رام بودن قوه شهوانی تحت حکومت عقل و ایمان و تحت تأثیر قوه شهوانی نبودن.[3]

عفت و حیا در حکم حصاری است که دل‌های پاک را در برگرفته و جرأت عبور از مرزهای انسانی را از بین می‌برد و بدین‌وسیله مانع سقوط به عوالم حیوانی می‌گردد و تا در نهاد آدمی باقی است، به‌منزله‌ی نرده‌ای است در اطراف نردبان ترقی و تکامل روح انسانی که در صورت بروز خطا و لغزش، مانع افتادن به عوامل حیوانی و خو گرفتن به رذایل اخلاقی می‌گردد.[4]

۲_۲_۵ رعایت آداب ورود به خانه دیگران

یکی از ویژگی‌های عفاف و پاک‌دامنی در اسلام رعایت آداب ورود به خلوتگاه دیگران است. ازنظر اسلام کسی حق ندارد بدون اجازه و اطلاع، وارد خانه دیگری شود. نقل کرده‌اند که پیامبر برای ورود به خانه دیگران، پشت درب می‌ایستاد و به اهل خانه سلام می‌داد، آنگاه اگر اجازه می‌دادند وارد می‌شد.[5]

این مسئله در قرآن مورد تأکید قرارگرفته است. خداوند در آیه‌ی از سوره نور می‌فرمایند:« ا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»[6]؛« ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید؛ این برای شما بهتر است؛ شاید متذکّر شوید.»

اولین نکته‌ای که خداوند متعال در آیه ۲۷ سوره نور موردتوجه قرار داده است ضرورت اذن گرفتن قبل از ورود است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرماید: انس به هر چیز و به‌سوی هر چیز به معنای الفت گرفتن به آن و آرامش گرفتن قلب به آن است، و کلمه استیناس به معنای عملی است که به این منظور انجام شود. استیناس برای داخل شدن به خانه به‌وسیله‌ی نام خدا بردن و یا، یا الله گفتن، یا تنحنح کردن و امثال آن تا صاحب‌خانه بفهمد که شخصی می‌خواهد وارد شود، و خود را برای ورود آن آماده کند، چه‌بسا صاحب‌خانه در حالی قرار دارد که نمی‌خواهد کسی او را به آن حال ببیند و یا از وضعیت که دارد باخبر شود. ازاینجا معلوم می‌شود که مصلحت این حکم پوشاندن عورت مردم، و حفظ احترام ایمان است، پس وقتی شخص داخل شونده هنگام دخولش به خانه غیر، استیناس کند و صاحب‌خانه را به استیناس خودآگاه سازد و بعد داخل شده و سلام کند، در حقیقت او را در

---

[1] امامی، فرهنگ قرآن، ج۱، ص۱۳۳

[2] مهدی زاده، تاثیر پوشش اسلامی در مهار غریزه جنسی، ص۱۷

[3] عفاف و راهکارهای تحقق آن از منظرآیات و روایات، کیهان، ۱۳۹۹/۴/۲۸kayhan.ir

[4] فرزند وحی، موسوی، فتاحی، راهکارهای جلوگیری از انحرافات جنسی از دیدگاه قرآن و روایات، ص۳۸

[5] حق شناس، عفاف و حجاب، چگونه؟ ، ص۲۰

[6] نور:۲۷

پوشاندن آنچه باید بپوشاند کمک کرده و نسبت به خودش ایمنی داده است[1].

شهید مطهری دراین‌باره می‌فرماید: روشن است که فلسفه حکم در این آیه دو چیز است: یکی موضوع ناموس یعنی پوشیده بودن زن و از همین جهت این دستور به آیات پوشش یکجا ذکرشده است و دیگر اینکه هرکسی در محل سکونت خود اسراری دارد که مایل نیست دیگران بفهمند. نباید فکر کرد که دستور استیذان اختصاص دارد به خانه‌های که در آن‌ها زن زندگی می‌کند. این وظیفه مطلق و عام است.جمله (حَتّی تَسْتَأْنِسُوا) که به معنی این است: (تا استعلام نکرده آید وارد نشوید.) به عیب سرزده وارد شدن اشعار دارد. این کلمه می‌فهماند که ورود شما به خانه‌ی که دیگران در آن سکونت دارند می‌باید با استعلام و جلب انس باشد، نباید سرزده وارد شوی که موجب وحشت و فزع و ناراحتی گردد.[2]

نتیجه‌گیری

غریزه‌ی جنسی از مهم‌ترین غرایز بشر است که برای تداوم و بقای نسل انسان حیاتی و ضروری است. اگر این غریزه در مسیر حقیقی و واقعی خودش قرار نگیرد انسان و جامعه را به تباهی می‌کشاند. از مطالب گذشته این نتیجه به دست می‌آید که ازجمله راهکارهای پیشگیری از انحرافات جنسی، کنترل نگاه و طرد افکار شیطانی است. بنا بر روایات واردشده از معصومین (علیهم‌السلام) نگاه اولین تیری است که از جانب شیطان پرتاب می‌شود. از دیگر راهکارها، رعایت حریم و حدود در برابر دیگران و پرهیز از اختلاط زن و مرد و نیز عدم جلب‌توجه توسط بانوان است. رعایت حریم خصوصی والدین و رعایت آداب ورود به خانه دیگران در پیشگیری از انحرافات جنسی مؤثر دانسته شده است. از سوی دیگر تنبیه منحرفان جنسی و عبرت شدن آن‌ها برای دیگران نیز می‌تواند مؤثر باشد و سبب عدم شیوع انحراف جنس در جامعه شود. ازدواج نیز یکی از مؤثرترین راه‌ها برای جلوگیری و کاهش انحراف جنسی در جامعه است. به‌وسیله ازدواج غریزه‌ی جنسی در مسیر طبیعی خود قرار می‌گیرد و این پدیده به‌نوبه‌ی خود موجب می‌شود تا انسان از گناهانی که به خاطر میل جنسی انجام می‌دهد در امان بماند.

---

[1] طباطبایی، تفسیرالمیزان، ص۱۵۴

[2] مطهری ، مساله حجاب، ص۱۱۹

منابع

قرآن کریم

۱_ اسحاقی، سید حسین، گوهر عفاف، قم: نشر دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۸ه ش.

۲_ امامی، عبدالنبی، فرهنگ قرآن، قم: نشر مطبوعات دینی، ۱۳۸۹ه ش.

۳_ امینی، ابراهیم، جوان و همسر گزینی، قم: نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه ی قم، چاپ هشتم، ۱۳۹۲ه ش.

4_ جوهری، شکیبا سادات، سلوک جوانی، قم: نشر دفتر عقل، ۱۳۷۸ه ش.

5 _ حق شناس، سید جعفر، عفاف و حجاب چگونه؟ ، تهران: چاپ و نشر بین الملل، چاپ سوم، ۱۳۹۱ه ش.

6_ زمانی، مصطفی، بلوغ و غریزه ی جنسی، قم : کتاب بختیاری، چاپ پنجم، ۱۳۸۵ه ش.

7_ طباطبایی، محمد حسین، تفسیرالمیزان، قم، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ ششم، ۱۳۷۸ه ش. 8_ علامه فلسفی، احمد، روان شناسی انحرافات جنسی، تهران: انتشارات فراوان جنسی، چاپ اول، ۱۳۹۴ه ش.

9_ مکارم شیرازی و جمعی از فضلا، ناصر، برگزیده ی تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب اسلامیه چاپ هشتم ، ۱۳۸۹ه ش.

10_ محسنی گرکانی، احمد زیباترین الگوی پوشش در اسلام، اراک: انتشارات مرکز آموزش مدیریت دولتی ، چاپ اول، ۱۳۸۰ه ش.

11_مطهری، مرتضی، مسئله حجاب ، قم: انتشارات اسلامی ، چاپ چهارم، بی تا.

12_مهدی زاده، حسین، تاثیر پوشش اسلامی در مهار غریزه ی جنسی، قم : مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۳ ه ش.

13_ نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل، قم: موسسه ی آل البیت علیهم السلام، چاپ دوم، ۱۳۶۸ه ش.

14_شیروی، کیانی، مهسا، مهرزاد، "بررسی مسئولیت کیفری منحرفین جنسی در نظام عدالت کیفری "، فصلنامه تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین الملل، ۱۳۹۰ه ش، شماره ۱۱.

15_خجسته، خرمی نسب، نجمه، الهام، " شیوه های ترویج حیا با محوریت سوره ی نور"، فصلنامه علمی ترویجی در حوزه اخلاق ، ۱۳۹۸ه ش ، شماره ۳۳.

16_ فرزند وحی، موسوی، فتاحی، جمال، سید محمد، امیر، "راهکارهای جلوگیری از انحراف جنسی ازدیدگاه قرآن وروایات" فصلنامه پژوهشنامه معارف قرآنی، ۱۳۹۱ه ش، شماره ۱۱.

17_ مروتی، وحیدنیا، صادقی، فتاحی، سهراب، فرحناز، عماد، امیر،" علل و عوامل انحرافات جنسی از دیدگاه قرآن وروایات"، پژوهش نامه ی اسلامی زنان وخانواده، ۱۳۹۳ه ش، شماره ۲.

18_ ازدواج در اسلام، مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن، iec_md.ir ۱۳۹۹/۴/۲۵.

19_تکلیف جامعه با تبرج ویا خودنمایی چیست؟ جهان نیوز، jahannew۱۳۹۹/۴/۲۵.

20_ جایگاه حجاب در معارف اسلامی، شورای عالی انقلاب فرهنگی، sccr.ir۱۳۹۹/۴/۲۵.

21_حریم خصوصی در مناسبات و روابط اعضای خانواده، پرتال جامع علوم انسانی، ensani.ir۲۷/ ۱۳۹۹/۴.

22_حیای مردان زمینه ساز حجاب و عفاف در زنان، خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، isna.ir۱۳۹۹/۴/۲۵.

23_ عفاف و راهکارهای تحقق آن از منظر آیات و روایات ، کیهان، kayhan.ir۱۳۹۹/۴/۲۸ .

24_ مهلکه ی زنا، راسخون، rasekhoon.net۱۳۹۹/۴/۲۹.

تبیین ویژگی‌های خانواده موفق

بر اساس آیه 90 سوره انبیاء

الهام مؤید

حوزه علمیه کوثر

زرندیه

چکیده

تحقیق حاضر با عنوان تبیین ویژگی‌های خانواده موفق بر اساس آیه 90 سوره انبیاء می‌باشد. پژوهش حاضر با شیوه توصیفی-تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای به دنبال کشف پاسخ این سؤال است که تبیین ویژگی‌های خانواده موفق بر اساس آیه 90 سوره انبیاء چیست؟ خیر و نیکی کردن یکی از مفاهیم ارزشمند اخلاقی و مضامین والای تربیتی است که در تعالیم دین مبین اسلام تأکید جدی و اساسی بر آن صورت گرفته است. احسان به والدین آنچنان مهم است که حتی شرک آنان مانع احسان به آنان نیست، خانواده نخستین کانون رشد و رسیدن به آرامش بشری است.انسان در رشد و تعالی خود نیازمند همسر است. خدا در قرآن به نیکی به همسایه فرمان داده است. خوف و رجا، دو صفتندکه آدمی را بر طاعت و عبادت وامی‌دارند.تواضع و فروتنی از صفات پسندیده‌اند که راهی برای کنترل حس تکبر می‌باشند، پیروی از سیره الهی خود یکی از مهمترین ضروریات جامعه است. چنانچه حکم یک الگوی رفتاری را برای همه دارد و ضروری است که جامعه دینی از چنین دانش آموخنگان الهی نهایت بهره را برده تا به آن قله معرفت و کمال نائل شود. از اهداف تحقیق مورد نظر ترسیم چارچوب صحیح اخلاقی مبتنی بر سیره خانواده زکریا و تلاش در عملی کردن آن در خاوادەی خود و اشاعه آن د حد توان در افراد جامعه است.

کلید واژه: خانواده، زکریا، موفق، قرآن.

مقدمه

اسلام به عنوان یک مکتب انسان‌ساز، بیشترین عنایت به تکریم، تنزیه و تعالی خانواده دارد و این نهاد مقدس را کامل کننده تربیت و مهد مودت و رحمت می‌شمارد و سعادت و شقاوت جامعهٔ انسانی را منوط به اصلاح و فساد این بنا می‌داند و هدف از تشکیل خانواده را تأمین نیازهای مادی، عاطفی و معنوی انسان از جمله دسترسی به سکون و آرامش برمی‌شمارد. خانواده گروهی است متشکل از افرادی که از طریق نسب یا سبب و رضاع با یکدیگر به عنوان شوهر، زن، فرزندان، مادر، پدر، برادر و خواهر در ارتباط متقابل هستند و فرهنگ مشترک پدید آورده‌اند و در واحد خاصی به نام خانواده زندگی می‌کنند.

در یک نگاه ساده متوجه می‌شویم که عناصر اصلی تشکیل دهنده خانواده یک زن و یک مرد است که مطابق آداب و رسوم اجتماعی خویش با یکدیگر پیوند زناشویی بسته‌اند و بعد فرزند یا فرزندانی بر جمع آنها افزوده شده است. در واقع خانواده متشکل از افرادی است که از طریق پیوند زناشویی، همخونی یا پذیرش فرزند با یکدیگر به عنوان زن، مادر، پدر، شوهر، برادر، خواهر و فرزند دارای ارتباط متقابل هستند و فرهنگ مشترک پدید می‌آورند و در واحد خاصی زندگی می‌کنند. یعنی خانواده همچون گروهی از افراد است که روابط آنها با یکدیگر بر اساس همخونی شکل می‌گیرد و نسبت به یکدیگر خویشاوند محسوب می‌شوند.

پس خانواده پیوند عمیق و پایدار جسمی و روحی چند نفر برای زیستن در فضای واحد است یعنی بدون تحقق این پیوند خانواده معنایی ندارد. قوام این بنا به میزان پیوند اعضای آن بستگی دارد بنابراین جهت تعالی کارایی خانواده لازم است بر تحکیم پیوند و اعتلای روابط خانواده تأکید شود. لذا تحکیم روابط در خانواده از جمله مهمترین مسائل در سلامت و رشد فردی و همچنین پویایی و توسعه همه جانبه در جامعه است.

الف– ویژگی‌های خانوادگی

خیر و نیکی کردن یکی از مفاهیم ارزشمند اخلاقی و مضامین والای تربیتی است که در تعالیم دین مبین اسلام تأکید جدی و اساسی بر آن صورت گرفته است؛ از آیات نورانی وحی گرفته تا آموزه‌های مکتب اهل بیت -علیهم السلام- و انبیا از جمله خانواده زکریا از این ویژگی که همیشه به دنبال خیر و نیکی کردن در برابر دیگران بودند.

1– انواع خیر و نیکی کردن

اول– نیکی به والدین

موضوع احسان و نیکی به والدین از اهمیت خاصی برخوردار است. از این رو در چهار آیه هم ردیف توحید قرار داده شده است، و هم ردیف بودن این دو مسئله، بیانگر عظمتی است که اسلام درباره نیکی به پدر و مادر مطرح کرده است، لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا[1]؛ وَ اعْبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً؛[2] وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا؛[3] أَلَّا تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَلِدَيْنِ إِحْسَناً[4].

از آیات شریفه فوق استفاده می‌شود که تعظیم و احترام والدین لازم است، اگر چه کافر باشند. زیرا کلمه «احسانا» مطلق است و مقید به مؤمن بودن، نشده است.[5]

کلمه «احسان» هر گاه با کلمه‌ی «الی» ذکر شود مفهوم آن نیکی کردن است، هر چند به طور غیر مستقیم است بنابراین، آیات شریفه تأکید می‌کنند که موضوع نیکی به

---

[1]. سوره بقره(2) آیه83

[2]. سوره نسا(4)، آیه36

[3]. سوره اسرا(17)، آیه23

[4]. سوره انعام(6)، آیه151

[5]. دهقان، هزار و یک نکته از قرآن کریم، ج1، ص527

پدر و مادر را باید به گونه‌ای اهمیت داد که شخصاً و بدون واسطه انجام گیرد.[1]

نیکی به والدین، همچون اعتقاد به توحید، امری قطعی و نسخ نشدنی است.

احسان به والدین، افزون بر آنکه یک وظیفه انسانی است واجب شرعی است. احسان به والدین حدومرز ندارد.

خدمت و احسان به پدر و مادر، از اوصاف موحدان واقعی است و ... .

مواردی که در بالا اشاره شد نکاتی است که از آیه وَقَضَى رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا بدست می‌آید.[2]

دوم– نیکی به خانواده

خانواده نخستین کانون رشد به آرامش بشری است که مراقبت از آنان مسئولیتی سنگین به شمار آمده و موجب نجات از رنج و عذاب دنیوی و اخروی خواهد گردید.[3] قرآن و روایات برای خانواده اهمیت ویژهای قائل شده و احکام و آداب فراوانی برای رشد و بالندگی آن مقرر کرده‌اند[4] افزون بر رعایت آنها برای رفاه و آسایش و رشد و تعالی خانواده باید از خدای سبحان نیز نجات و آسایش خانواده را خواست.

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ؛[5] پس –دعای- او را مستجاب کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را -که نازا بود- برای او شایسته قرار دادیم -و این به خاطر آن بود که- همانا آنان در کارهای نیک شتاب داشتند و ما را از روی امید و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند.»

سرعت در کار خیر و دعا همراه با بیم و امید، در استجابت دعا موثر است. فَاسْتَجَبْنَا لَهُ ... كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا ...

انسان در برابر خانواده مسئولیت دارد از جمله مسئولیت‌های که از قرآن برداشت می‌شود. قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا[6]؛ نگهداری خانواده از عذاب؛ وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا[7] توجه به عبادت در خانواده. رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ[8] دعا برای خانواده.[9]

سوم– نیکی به خواهران و برادران

در موضوع پیوند با خویشاوندان، به برادران نسبی توجه ویژه‌ای شده است. امام سجاد -سلام الله علیه- می‌فرمایند:

«حق برادر برای تو این است که بدانی او دست –پشتیبان- و عزت و نیروی توست، پس از او به عنوان سلاح –ابزار- در جهت معصیت خدا استفاده نکن و به عنوان نیروی کمکی در ستم به خلق خدا به کار نگیر و از یاری رساندن به او در برابر دشمنانش و خیرخواهی برای او دست برندار.»[10]

چهارم– نیکی به شوهر

انسان در رشد و تعالی خود نیازمند همسر است. انسان از نخستین روزهای حضور خود بر عرصه خاک و از همان لحظه‌های آغازین به خوبی دریافته است که تشکیل خانواده و گزینش همسر، بهترین و منطقی‌ترین راه کسب آرامش و مطمئن‌ترین سکوی پیشرفت و بالندگی است.[11]

---

1. همان، ص528
2. قرائتی، تفسیر قرآن کریم (آیات برگزیده)، ص179
3. سوره تحریم(66)، آیه ۶۶
4. آیات مربوط به ازدواج، طلاق، نفقه، ارث و ...
5. قرائتی، تفسیر نور؛ سوره انبیا(21)، آیه ۹۰
6. سوره تحریم(66)، آیه6
7. سوره طه(20)، آیه132
8. سوره فرقان(25)، آیه74
9. دهقان، یکصدو چهارده نکته از قرآن کریم پیرامون خانواده، ص23
10. علی بن حسین امام چهارم، رساله حقوق امام سجاد، ص61
11. پناهی، مهارت‌های زندگی ویژه متأهلین، ص15

از این رو رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- از اینکه زنان ازدواج را ترک و خود را از شوهران بینیاز کنند نهی فرموده است.[1] بر این اساس زنانی که دشواری‌های ازدواج و زندگی مشترک را به سبب خودکفایی مالی یا هر دلیل دیگری تحمل نمی‌کنند فضیلت‌های بزرگی را از دست می‌دهند که جبران‌پذیر نیست.

زنی به امام صادق -علیه السلام- عرض کرد:

«من زنی از دنیا بریده هستم آن امام همام فرمود: مراد تو چیست؟ گفت: ازدواج نمیکنم. امام صادق -علیه السلام- پرسید: چرا؟ گفت: می‌خواهم به فضیلتی برسم. امام -علیه السلام- فرمود: -از این مرام- بازگرد اگر در ترک ازدواج فضیلتی بود فاطمه -سلام الله علیها- به آن سزاوارتر از تو بود، زیرا هیچ کس از ایشان در فضیلت پیشی نگرفت.»[2]

تعجیل در ازدواج دختران نیز از آموزه‌های دینی است. چنان که امام رضا -علیه السلام- می‌فرماید:

«جبرئیل به پیامبر -صلی الله علیه و آله و سلم- فرود آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید دوشیزگان چونان میوه بر درختانند. هرگاه میوه برسد اگر چیده نشود خورشید آن را تباه می‌سازد و بادها آن را به اطراف می‌پراکنند. دوشیزگان نیز هرگاه بالغ شود بهترین چیز برای آنها شوهر است و گرنه از فتنه و تباهی در امان نخواهند بود.»[3]

امام صادق -علیه السلام- نیز فرمود:«از سعادت مرد این است که دخترش در خانه او حائض نشود.»[4]

یک– احترام به شوهر

پیامبر -صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود:

«اگر می‌خواستم به کسی دستور دهم که برای دیگری سجده کند بزن می‌گفتم که برای شوهرش سجده کند.»[5]

دو– خوشرویی با شوهر

پیامبر -صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود:

«برای زن روا نیست که خشمگینانه به شوهرش بنگرد.»[6]

پنجم– نیکی به خویشاوندان سببی

از پیوندهای خویشاوندی دامادی است که با عقد زناشویی محقق می‌شود و مراد از ارحام اعم از نزدیکان نسبی و سببی است، زیرا در برخی از نصوص و خطبه‌های عقد خویشاوندان سببی نیز در حکم ارحام ذکر شده‌اند ... از خطبه عقد ازدواج حضرت امام جواد -سلام الله علیه- بر می‌آید که خدای سبحان مصاهره –دامادی- را «نسب لاحق» می‌داند.[7] پس انسان موظف است پیوند خود را با ارحام سبب نیز قطع نکند.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

« آنکه از آب بشری آفرید و او را خویشاوند نسبی و دامادی – سببی- قرار داد و پروردگار تواناست.»[8]

ششم– نیکی به بازماندگان دیگران

به بازماندگان دیگران نیکی کنید تا حرمت بازماندگان شما را نگاه دارند.[9]

هفتم– نیکی به رزمندگان

رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: «هرکس نامه رزمندهای را برساند همانند کسی است که برده‌ای را آزاد کرده است و او در پاداش رزم رزمندگان شریک است.»[10]

امام صادق -علیه السلام- فرمود: «سه کس دعایشان مستجاب است: یکی از آنها رزمنده در راه خداست، پس بیندیشید که چگونه جانشینی آنها می‌کنید.»[11]

---

1. کلینی، کافی، ج5، ص۵۰۹
2. همان
3. فیض کاشانی، الوافی، ج21، ص76-75
4. صدوق، من لایحضرالفقیه، ج3، ص472
5. محدث نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط الوسائل، ج14، ص245
6. همان، ج14، ص ۲۳۹
7. جوادی آملی، اسلام و محیط زیست، ص346؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج3، ص350
8. سوره فرقان(25)، آیه ۵۴
9. دشتی، نهج البلاغه، حکمت ۲۶۴، ص ۴۹۵
10. طوسی، تهذیب الاحکام، ج۶، ص ۱۲۳
11. همان، ص122

رسیدگی به امور مربوط به مجاهد به جبهه رفته به منزله جانشینی در امور شخصی وی است.

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ؛[1] پس -دعای- او را مستجاب کردیم و یحیی را بهبود بخشیدیم و همسرش را -که نازا بود- برای او شایسته قرار دادیم -و این به خاطر آن بود که- همانا آنان در کارهای نیک شتاب داشتند و ما را از روی امید و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند.»

صفات انبیای مذکور را فرماید که: « إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ، به درستی که همه پیغمبرانی که ذکر شده یا زکریا و یحیی -علیه السلام- که می‌شتافتند به انواع نیکویی‌ها و مبادرت می‌کردند به انواع شایستگی‌ها.»[2]

هشتم- نیکی به همسایه

خدا در قرآن به نیکی به همسایه چنین فرمان داده است: «و خدا را بپرستید و چیزی را شریک او نه سازید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایه نزدیک و همسایه دوست و همنشین نیکی کنید.»[3]

رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: «ای علی همسایه را گرامی بدار اگرچه کافر باشد.»[4]

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ؛[5] پس -دعای- او را مستجاب کردیم و یحیی را بهبود بخشیدیم و همسرش را -که نازا بود- برای او شایسته قرار دادیم -و این به خاطر آن بود که- همانا آنان در کارهای نیک شتاب داشتند و ما را از روی امید و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند.»

در این آیه به یکی از ویژگی‌های برجسته خانواده زکریا اشاره شده است؛ یعنی سرعت در کارهای نیک خانواده زکریا در حال فقر و غنا و در همه حال در کارهای خیر شتاب می‌کردند و از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

نهم- دعوت به خیر و نیکی

شایسته است مسلمانان بر اساس وظیفه اجتماعی خود یکدیگر را به خوبی‌ها و ترک بدی‌ها فراخوانند تا همگان به خیر و صلاح گرایند. حارث بن مغیره می‌گوید: شبی در میان راه امام صادق -علیه السلام- به من برخورد کرد و فرمود: «ای حارث آگاه باشید که به یقین دانشمندان شما جور گناهان سفیهانتان را می‌کشند. پس از رفتن آن حضرت در پی او رفتم و دوباره محضر ایشان رسیدم و گفتم جانم فدایت گفته شما مرا نگران کرد چگونه بار گناه جاهدان را علما و دانشمندان باید بر دوش بکشند. فرمود: اری چنین است وقتی که شیعیان کار ناپسندی که مایه اذیت ما و سبب عیب‌جویی مردم از ما می‌شود و شما از آن آگاه می‌شوید چرا به سراغ او نمی‌روید و او را نکوهش نمی‌کنید و وی را دعوت به خیر نمی‌کنید و با گفتاری رسا -استدلال و برهان- با او سخن نمی‌گویید؟ عرض کردم چون از ما نمی‌پذیرد. آن حضرت فرمود: اگر چنین است وی را از اجتماع خود برانید و همنشینی با او بپرهیزید.»[6]

معصومین و انبیا همه در کارهای خیر و نیک از هم دیگر از سبقت می‌گرفتند و دیگران را دعوت به خیر و نیکی می‌کردند از جمله خانواده حضرت زکریا که از این ویژگی برخوردار بودند.

2- خوف و رجا

خوف عبارت است از دل سوختن و متألم بودن به سبب تشویش رسیدن ناخوشی که تحقق آن محتمل باشد. تألم از تشویش امری که حصولش یقین باشد یا مظنون، اگرچه

---

[1]. قرائتی، تفسیر نور؛ سوره انبیا(21)، آیه ۹۰

[2]. حسینی، شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنی عشری، ص63

[3]. سوره نساء(4)، آیه ۳۶

[4]. شعیری، جامع الاخبار، ص۸۴

[5]. قرائتی، تفسیر نور؛ سوره انبیا(21)، آیه ۹۰

[6]. جوادی آملی، مفاتیح الحیاه، ص481

آن را خوف می‌گویند، ولی چون آن نیز از ضعف نفس و موجب هلاکت است در ضمن خوف مذکور می‌شود.

وَلَكُمُ الْقُلُوبُ الّتی تَوَلّی اللهُ رِياضَتَها بِالْخَوْفِ وَالرّجآءِ، وَ جَعَلَها اوعِيَةَ للشُكرِ وَالثَناء، شما را قلب‌هایی است که خداوند عهده‌دار و متصدی غریق دادن آنها به خوف و رجا گردیده و انها را ظرف‌های شکر و ثنای خویش قرار داده است.1

اگر ما در صدر آن باشیم که خوف و رجا را در خودمان ایجاد و تقویت کنیم تا بدین وسیله به انجام واجبات و ترک گناهان موفق گردیم، برای اسن منظور باید به مطالعه آیات و روایات و مباحث اخلاقی و بهره بردن از دریافت-های عقلی روی آوریم. ضمناً بکوشیم تا تعادل بین 2 حالت خوف و رجا حفظ گردد.

خوف از عذاب الهی، بر امید بر ثواب و آمرزش الهی غلبه نیابد و بالعکس امید و ثواب و پاداش الهی بر خوف از عداب الهی غلبه نیابد گرچه ما مدعی هستیم که از خداوند و عذاب او می‌ترسیم و به بهشت و رضوان الهی امیدواریم.2

در طلیعه یکی از حکمت‌های نهج البلاغه در پاسخ به شخصی که از امیرمؤمنان درخواست موعظه کرد اسن سخن حکمتی رسا و عامل بینایی انسان آگاه و عبرت‌آموز صاحب اندیشه است.

«لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ وَ يُرَجِّي التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ وَ يَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاغِبِينَ؛ همچون کسی مباش که بدون عمل صالح آرزوی اخرت کند و با آرزوی درار توبه را به تأخیر اندازد درباره دنیا چون پارسایان سخن گوید ولی بسان دنیا پرستان عمل کند.»3

- داشتن غم آخرت و خوف حساب و کتاب الهی و البته یکی از روشن‌ترین علائم عارفان راستین همین است.

فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلْبَبَ الْخَوْفَ

کسی آخرت را به راحتی باور دارد و به روز جزا می‌اندیشد درونش از خوف خدا و غم احساس به تحقیر در پیشگاهش لبریز است.4

اول– خوف از خداوند و انواع آن

بدان که ضد صفت مذموم خوف،خوف از خدا است و آن بر سه نوع است:

اول- خوف بنده از عظمت و جلال کبریایی خداوند متعال و از باب قلوب این نوع را خشیت یا رهبت می‌نامند.

دوم- خوف از گناهانی که کرده و تقصیراتی که داشته است.

سوم- خوف از هر دو موارد ذکر شده با هم.

و شبهه‌ای نیست در این که هر قدر معرفت بنده به عظمت و جلال آفریدگار و ارتفاع شأن او و علو مکان او بیشتر باشد به عیوب و گناهان خود بیناتر می‌شود، ترس و خوف او بیشتر می‌گردد زیرا ادراک قدرت قاهره و عظمت باهره و قوه قوّیه و عزت شدیده باعث اضطراب و وحشت می‌شود. شکی نیست در این که عظمت زحمات آفریدگار و قدرت او و صفات جلال و اوصاف جمال در شدت و قوت، غیر متناهی است و برای احدی احاطه به صفات قدس او و ادراک کُنه آنها میسر نیست بلکه بعضی از ادراک عالیه به قدرت قابلیت و طاقت خود بر سبیل اجمال و بعضی از صفات او را می‌فهمند و آن هم فی الحقیقه نه از صفات او بلکه از غایت امری است که عقول قاصره ایشان به آن می-رسد و آن را کمال تصور می‌کند و اگر ذرهای از نور خورشید حقیقت بعضی از صفات او بر دل‌های ارباب عقول قویه پرتو افکند خار و خس وجود ایشان را در هم می-

---

1. مصباح یزدی، سجاده‌های سلوک، ج1، ص266
2. همان
3. نهج البلاغه، حکمت150
4. اراکی، درآمدی بر عرفان اسلامی، ج1، ص67

سوزاند و تار و پود هستی‌شان را از هم می‌گسلاند. اگر گوش‌های از پرده‌ی جمال ازل برای صاحبان مدارک عالیه برداشته شود اجزای وجودشان از هم پاشیده و دل‌هاشان پاره پاره می‌گردد. نهایت فهم نفوس قادسیه و عقول عالیه آن است که بفهمند که رسیدن به حقیقت صفات جلال و جمال او محال است و زبان عقل از ادای شمهای اوصاف او ابکم و لال است و همین قدر بدانید که دست اندیشه از دامن جلالش کوتاه است و پای وهم را در ساحت قدسش راه نیست. و فهمیدن این مرتبه نیز به اختلاف عقول و مدارک مختلف می‌گردد و هر کس از مدرک بیشتر و عقل کاملتر از حیرت و سرگردانی بیشتر است و عظمت و جلال او شناساتر و خوف و دهشت وی افزون‌تر. از این جهت پروردگار عالم می‌فرمایند: « إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛[1] جز این نیست که خشیت و دهشت از خدا مخصوص بندگانی است که عالم و دانا هستند.»

و سید رسول -صلی الله علیه و آله و سلم- فرمودند: «أنا اَخوفُکُم لله؛[2] ترس من از خدا از همه شما بیشتر است.»

البته حکایت خوف و طایفه‌ی انبیا و فرقه‌ی اولیا به گوش تو رسیده و غش‌های پی در پی امیرالمؤمنین را در هر شب شنیده‌ایم[3] و سبب این مکان معرفت به خدا است؛ زیرا معرفت کامله در دل اثر می‌کند و آن را به سوزش و اضطراب می‌آورد و اثر آن از دل به بدن سرایت می‌نماید و تن را ضعیف و لاغر، چهره را زرد و دیده را گریان می‌سازد و به جوارح و اعضا رسیده و آنها را از معصیت باز داشته و به طاعت و عبادت می‌دارد و کسی که سعی در ترک معاصی و سبک طاعات نکند از خوف خدا خالی است و هیچ مرتبه از خوف برای او حاصل نیست از این جهت گفته‌اند: «خائف کسی نیست که چشم خود را بمالد و گریه کند، بلکه کسی است که از عاقبت آنچه میترسد احتراز نماید.»

برخی عرفا گفته‌اند هنگامی از خدا می‌ترسد که از گناه پرهیز کند مانند بیماری که از خوف طول مرض از غذاهای ناسازگار پرهیز می‌کند. همچنین به صفات و احوال سرایت می‌کند و آتش شهوات را فرو می‌نشاند و لذت‌های دنیوی را ناگوار می‌سازد و طعم معاصی شیرین در کام طبعش تلخ و مکروه می‌گردد. همچنان که عسل ناگوار می‌شود نزد کسی که می‌داند زهر با آن مخلوط است. در این هنگام دل او از دنیا و لذات آن افسرده می‌گردد؛ صفات ذمیه از وی دور می‌شود نزد عظمت الهی ذلیل و خاشع می‌گردد؛ همت او به کار خود و نظر کردن عاقبت احوال خود مصرف می‌شود. شغلی برای او به جز مجاهده با نفس و شیطان و مراقبه احوال و محاسبه اعمال خود نمی‌ماند یک نفس را برای خود و غنیمت می‌شمارد و آن را به مصرف بی‌فایده نمی‌رساند و به اوقات و ساعات خود ضنت –بخل- هم می‌رساند و آن را به عبث خرج می‌کند. به یک کلمه لغو که از او سر زند و یا خیال هرزه که به خاطرش گذرد در مقام مؤاخذه‌ی نفس و عقاب و خطاب با آن برمی‌آید. ظاهر و باطن خود را به چاره‌ی آنچه از آن می‌ترسد مشغول می-سازد و هیچ چیز دیگری را به خاطر خود راه نمی‌دهد مانند کسی که به چنگال شیر درنده گرفتار گردد یا به دریای طوفانی غرق شود که فکر دیگری به جز خلاصی از آن ندارد و خیالی به جز رهایی از آن می‌کند. همچنان که از جمعی صحابه و تابعین مشهور است؛ واز سلف صالحین مأثور می‌باشد و اقل مرتبه‌ی خوف آن است که اثر آن در اعمال ظاهر شود آدمی را از محرمات باز دارد و در این وقت مرتبه ورع حاصل می‌شود و اگر از این مرتبه ترقی کند و خوف او به این مرحله برسد که او را از شبهات نیز نگاه دارد صاحب تقوا خواهد شد و اگر از این مرتبه نیز ترقی کند و خود را به کلی در خدمت پروردگار بدارد و از

---

[1]. سوره فاطر(35)، آیه28

[2]. طوسی، احیا العلوم، ج4، ص135

[3]. مجلسی، بحارالانوار، ج41، ص11

فضول دنیا اعراض کند و نفسی از انفاس خود را صرف غیر خدا نکند داخل زمره و حزب صدیقین می‌گردد.

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ؛[1] پس –دعای- او را مستجاب کردیم و یحیی را بهبود بخشیدیم و همسرش را -که نازا بود- برای او شایسته قرار دادیم -و این به خاطر آن بود که- همانا آنان در کارهای نیک شتاب داشتند و ما را از روی امید و بیم میخواندند و در برابر ما فروتن بودند.»

«وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا» رجاء به وصول مقامات عالیه و درجات متعالیه و مراتب سامیه؛ وَ رَهَبًا یعنی در حالت خوب و گفتند: سه قسم خوف داریم خوف و ارتکاب معاصی، خوف از عذاب، و خوف در مقابل عظمت پروردگار و انبیا از قسم اخیر است.

در مذمت صفت یأس همین قدر بس است که آدمی را از محبت خدا که سِر همه فضایل و بالاترین آنها است باز میدارد. زیرا تا کسی به دیگری امیدوار نباشد او را دوست نمی‌دارد و همچنین این صفت باعث بازماندن از طاعت و عبادت می‌شود. آنچه در مذمت ظن بد به خدا -چنان که مذور خواهد شد- رسیده است دلالت بر مذمت این صفت نیز می‌کند. پس بر هر کسی لازم است که از این صفت مجتنب باشد و علاج آن به تحصیل ضد آن است که صفت رجا و امیدواری به رحمت خدا است، چنانکه می‌آید.[2]

دوم– رجا و امیدواری به خدا

ضد یأس از رحمت خدا، امیدواری به او است که آن را صفت »رجا» می‌گویند؛ و رجا عبارت است از انبساط سرور در دل به جهت انتظار امر محجوبی و این سرور و انبساط را وقتی رجا و امیدواری می‌گویند که آدمی بسیاری از اسباب رسیدن به محبوب را تحصیل‌کرده باشد مثل انتظار گندم برای کسی که تخم بی‌عیب را به زمین قابلی که آب به آن نشسته بیاندازد و آن را در وقت خود آب دهد اما توقع چیزی که هیچ یک از اسباب آن مهیا نکرده باشد آن را رجا نمی‌گویند بلکه غرور و حماقت می‌نامند. در واقع امیدواری و رجا تا وقتی است که آدمی توقع محبوبی را داشته باشد که جمع‌آوری اسبابی را که در دست اوست کرده باشد و دیگر چیزی نمانده باشد مگر آنچه را که از قدرت او بیرون است که فضل و کرم خدا است که از لطف خود، او را از سوء خاتمه ایمان وی را از شیطان و دلش را از هوا و هوس محافظت نماید. پس احادیث و اخبار ی که در ترغیب به رجا و امیدواری به خدا وسعت عفو و رحمت او رسیده مخصوص است به کسانی که چشم داشت رحمت را با عمل خالص داشته باشند و به دنیا و لذت آن فرو رفته باشند. می‌د، حالتی روحی است که می‌توان آن را یکی از پایه‌ها و لوازم زندگی فردی و اجتماعی انسان دانست. اگر امید نباشد، زندگی نیز نخواهد بود. همه انسان‌ها به امید زنده‌اند.

بنابراین، امید نیز همچون خوف، مایه حیات و ادامه زندگی انسان است. کار، تجارت، ازدواج و تربیت فرزند، برقرار کردن روابط خانوادگی و اجتماعی، آبادی دنیا، تفریح و هر کار دیگری، به پشتوانه سرمایه امید انجام می‌شود و بدون امید، همه اینها بی‌معنا و پوچ است. اگر امید نبود، هیچ کس دست به هیچ کاری نمی‌زد و همه آرزو می‌کردند هرچه زودتر بمیرند. کسانی که به پوچی‌گرایی یا نیهلیسم می‌رسند و خودکشی می‌کنند، در حقیقت، اصلی‌ترین مشکل‌شان این است که مهم‌ترین سرمایه زندگی خود، یعنی امید را باخته‌اند و دیگر انگیزه‌ای برای ماندن در دنیا و ادامه زندگی نمی‌بینند.

---

[1]. قرائتی، تفسیر نور؛ سوره انبیا(21)، آیه ۹۰

[2]. نراقی، معراج السعاده، ص212

ازاین رو، حضرت علی -علیه السلام- در دعای کمیل تنها سرمایه خود را امید معرفی می‌کند.[1]

پس جان من باهوش باش تا شیطان تو را فریب ندهد و از اطاعت و عبادت باز ندارد و به امید و آرزو روزگار تو را نگذارند تا زمام کار از دست تو رود و نظری به احوال انبیا و بزرگان بارگاه خدا افکن و سعی ایشان را در عبادات ملاحظه نما و ببین که چگونه عمر خود را در خدمت پروردگار نمودند و روز و شب بدن خود را در رنج افکندن و به عبادت و طاعت مشغول شدند و چشم از لذات دنیوی پوشیدند و شربت محنت و بلا را نوشیدند و با این وجود از خوف خدا پیوسته در اضطراب بودند و دیدهی ایشان غرق آب بود.

آیا ایشان امید به عفو و رحمت خداوند نداشتند، یا از وسعت کرم او آگاه نبودند؟ به خدا قسم آگاهی آنها از من و تو بیشتر بود؛ و امیدواری آنها بالاتر بود ولی می‌دانستند[2] یافته بودند که امید رحمت بیدستاویزی طاعت و عبادت حق و سفاهت است. امام صادق -علیه السلام- نیز می‌فرماید:

«ینبَغی للمؤمنِ أن یخافَ الله خوفا کانه مشرفٌ علی النارِ ویرجوه رجاء کانه من اهلِ الجنه؛ ثمَّ قال: انَ الله تبارکَ وتعالی عند ظنِّ عبدهِ به ان خیرا فخیرٌ وَ ان شرا فشر؛ سزاوار است که مؤمن از خدا چنان بترسد که گویی بر لبه دوزخ است و آن چنان به خداوند امیدوار باشد که گویی از اهل بهشت است. سپس فرمود: خداوند در نزد گمان بنده خویش است؛ اگر گمان بنده به خدا خیر باشد خداوند نیز با خوش گمانی و خیر با او رفتار خواهد کرد و اگر گمان بنده به خدا شر باشد، خداوند نیز همان گونه با او رفتار می نماید» .بر این اساس ما هر قدر هم که گناهکار باشیم باید به خداوند حسن ظن داشته باشیم و یقین پیدا کنیم که خداوند ما را خواهد بخشید و ازگناهان ما خواهد گذشت؛ زیرا او رحمان و رحیم و غفور و ودود و بلکه ارحم الراحمین است؛ یعنی بخشنده‌ترین بخشندگان و دلسوزترین دلسوزان، و کسی که در عالم هستی از همه رحیم‌تر و دلسوزتر است و هیچ گاه دست رد به سینه بنده‌اش نمی‌زند. خداوندی که دعای مبغوض‌ترین مخلوقاتش یعنی شیطان را رد نمی‌کند. چگونه دعای ما را مستجاب نکرده و از خطا و گناه ما نخواهد گذشت! پروردگاری که طبق روایات از مادر به فرزند شیرخواره‌اش مهربان‌تر است. چگونه بر ما رحم نخواهد کرد و ما را گرفتار آتش غضبش می‌نماید![3]

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ یَحْیَی وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کَانُوا یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ وَیَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا وَکَانُوا لَنَا خَاشِعِینَ؛[4] پس -دعای- او را مستجاب کردیم و یحیی را بهبود بخشیدیم و همسرش را -که نازا بود- برای او شایسته قرار دادیم -و این به خاطر آن بود که- همانا آنان در کارهای نیک شتاب داشتند و ما را از روی امید و بیم میخواندند و در برابر ما فروتن بودند.»

خداوند این دعای خالص و سرشار از عشق را به حقیقت اجابت کرد، و خواسته او را تحقق بخشید آنجا که میفرماید: «پس ما دعای اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و برای رسیدن به این مقصود همسر نازای او را اصلاح و قادر به آوردن فرزند کردیم.»

پس اشاره به سه قسمت از صفات برجسته این خانواده کرده چنین می‌گوید:« آنها در انجام کارهای خیر سرعت میکردند و آنها به خاطر عشق به طاعت و وحشت از گناه در همه حال ما را خواندند آنها همواره در برابر ما خشوع داشتند.»[5]

---

[1]. کلینی، کافی، ج2، ص141

[2]. دلیری، نقش تربیتی خوف و رجا در تکامل انسان، ص13

[3]. کلینی، ج6، ص392؛ مجلسی، وسائل الشیعه، ج15، ص329

[4]. قرائتی، تفسیر نور؛ سوره انبیا(21)، آیه ۹۰

[5]. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه،

وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا؛ آنها در حال نیاز و بینیازی، فقر و غنا، بیماری و سلامت همواره متوجه خدا بودند.[1]

ذیل حدیث شریف است که خوف و رجا باید توازن داشته باشند و یکی بر دیگری رجحان نداشته باشد کسی که به ناتوانایی خویش از انجام بندگی شایسته آگاه شود و تنگی و سختی راه آخرت را بداند در او خوف پدید می‌آید و چون به بد فرجامی کسانی بیندیشد که پس از عمری عاقبت بیایمان و عمل صالح از دنیا رفتند؛ خوفش شدیدتر شود.

امام صادق -علیه السلام- می‌فرماید:

«مؤمن میان دو خوف است. گناهی که گذشته و نمی‌داند خداوند درباره آن چگونه معامله می‌کند و عمری که باقی مانده و نمی‌داند چه مهلکه‌هایی در آن صورت خواهد کرد و پس او صبح نمی‌کند مگر بیمناک و او را اصلاح نمیکند جز ترس.»[2]

در نتیجه خوف و رجا، دو صفتند از صفات محموده و اخلاقی فاضله و فضیلت آنها به اعتبار آن است که آدمی را بر طاعت و عبادت وامی‌دارند و باعث مداوای دل رنجور میگردند و در واقع خانواده زکریا هم از این ویژگی برخوردار بوده و عمر خود را در خدمت پروردگار ثبت نمودند و روز و شب به عبادت و طاعت مشغول بودند.

3– تواضع و فروتنی

تواضع در لغت به معنای فرونهادن و خویش را کوچک نشان‌دادن و در اصطلاح به معنای آن است که انسان، خود را از کسانی که در جاه و مقام از او پایین‌ترند، برتر نداند. ریشه تواضع وضع است،[3] در اصل به معنی فرونهادن است[4] و به معنای خویش را کوچک نشان‌دادن،خود را خوار کردن (تذلل) آمده است.[5] مذکور شده که ضد صفت کبر، تواضع است و آن عبارت است از شکسته نفسی که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و لازمه آن که کردار و گفتاری است که تعظیم دیگران و اکرام ایشان می‌کند و مداومت بر آنها قوی‌ترین معالجه است برای مرض کبر.[6] و این از شرایط صفات و کرایم ملکات است و اخبار در باب فضیلتش بی‌نهایت می‌باشد. حضرت پیغمبر -صلی الله علیه و آله و سلم- فرمودند:

«هیچکس تواضع نکرده مگر اینکه خدا او را بلند گردانید.»[7]

– افضل عبادات

یکی از اموری که به عنوان برترین و با فضیلت‌ترین اعمال معرفی شده، تواضع می‌باشد. چنانچه امیرمرمنان علی -علیه السلام- در روزهای اخر عمر شریف خود خطاب به فرزند گرامی‌اش امام مجتبی -علیه السلام- فرمود: «لَیکَ بِالتّواضُعِ ؛ فإنّهُ مِن أعظَمِ العِبادَةِ؛ بر تو باد فروتنی؛ زیرا که آن از بزرگترین عبادت-هاست. »[8]

شاید بتوان گفت علت افضلیت تواضع را از روایت دیگری از حضرت متوجه شد. آنجا که فرمود: «مَن تَواضَعَ قَلبُهُ لِلّهِ لَم یَسأم بَدنهَ مِن طاعَةِ اللهِ؛[9] هر که قلبش برای خدا تواضع داشته باشد، بدنش از طاعت خدا خسته نمی‌شود»

بدین معنا که نه تنها تواضع یکی از بزرگترین عبادات محسوب می‌شود بلکه طبق روایات حلاوت و شیرینی عبادات نیز در گرو تواضع است. چنانچه از پیامبر اسلام –صلی الله علیه و آله و سلم- نیز روایت شده که خطاب به اصحابشان فرمود: «مَالِیَ لَا اَرَی عَلَیْکُمْ حَلَاوَةَ الْعِبَادَةِ قَالُوا وَ مَا

---

[1]. محدثی، شرح چهل حدیث، ص142

[2]. کلینی، همان کتاب، ج2، ص71

[3]. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج۱۳، ص۱۳۰

[4]. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج۴، ص۴۶۴، مجلسی، بحار الأنوار، ج۷۲، ص۱۱۸.

[5]. داورپناه، انوار العرفان فی تفسیر القرآن، ج۵، ص۳۳۹،فراهیدی، العین، ج۲، ص۱۹۶، زوزنی، حسین بن احمد، المصادر، ج۲، ص۸۵۸،

[6]. نراقی، همان کتاب، ص305

[7]. مجلسی، بحارالانوار، ج75، ص120، ح7

[8]. نوری، مستدرک الوسائل، ج11، ص296

[9]. مجلسی، بحارالانوار؛ ج75، ص90

حَلَاوَةُ الْعِبَادَةِ قَالَ التَّواضُعُ؛[1] چه شده که شیرینی عبادت را در شما نمی‌بینم؟ عرض کردند: شیرینی عبادت چیست؟ فرمود تواضع.»

شاید یکی دیگر از علل افضل بودن تواضع این باشد که تواضع باعث می‌شود تا انسان به کمبودها و کاستی‌های خود اذعان کرده و درصدد برطرف کردن آنها که رمز رسیدن به سعادت و کمال انسانی است برآید.

امامان ما –علیهم السلام- نیز افزون بر آنکه خود نمونه‌های عالی تواضع بودند همواره از هر حرکت و اقدامی که شائبه ایجاد روحیه تکبر اشته دوری می‌جسته‌اند و راه را بر وسوسه‌های شیطان و توجیه‌هایی که نفس در پی آن زمزمه می‌کند، می‌بسته‌اند؛ از این رو سزاوار است که مؤمنان و شیعیانی که خود را پیرو مکتب اهل بیت –علیهم السلام- می‌دانند، سعی کنند تا این صفت والای انسانی را در درون خود نهادینه سازند، چرا که یکی از صفات مهم مؤمنان و شیعیان واقعی تواضع و فروتنی است چنانچه امام حسن عسکری –علیه السلام- فرمود:

«من اعقل البعیر و العق اصابعی و اجیب دعوة المملوک فمن رغب عن سنتی فلیس منی، همانا من بنده‌ای هستم که در روی زمین می‌نشینم و غذا می‌خورم و لباس پشمینه می‌پوشم و شتر را عقال می‌کنم و پس از غذا خوردن انگشتان خود را میمکم و دعوت فقرا را اجابت می‌کنم پس کسی که از سنت من اعتراض کند از من نیست.»[2]

تواضع پیامبر –صلی الله علیه و آله و سلم- آنچنان بود که همگان خود را نزد ایشان محبوب می‌دیدند تا آنجا که گاه دختر بچه‌ای دست مبارک حضرت را می‌گرفت و رها نمی‌کرد مگر آنکه ایشان را به آنجا که می‌خواست می‌برد.

– سیره انبیا و اولیا

سیره‌ی پیامبراکرم –صلی الله علیه و آله و سلم- جامع جمیع نشانه‌های تواضع و فروتنی و برائت از همه افعال و حرکات کبرآمیز بود و فروتنی‌اش –صلی الله علیه و آله و سلم- در تمام رفتارهای آن حضرت و شئون مختلف زندگی‌اش جلوه داشت؛ با اینکه وجود مقدس خاتم الانبیاء –صلی الله علیه و آله و سلم- سبب ایجاد تمامی موجودات و خلاصه ممکنات است و از مقام فوق العاده والائی برخوردار بود، اما در عین حال بیشترین تواضع را نسبت به دیگران داشت و این از فرمایشات خود ایشان استفاده می‌شود. از این رو سزاوار است که مؤمنان و شیعیانی که خود را پیرو مکتب اهل بیت –علیهم السلام- می‌دانند، سعی کنند تا این صفت والای انسانی را در درون خود نهادینه سازند، چرا که یکی از صفات مهم مؤمنان و شیعیان واقعی تواضع و فروتنی است چنانچه امام حسن عسکری –علیه السلام- فرمود:

« مَن تَواضَعَ فِی الدّنیا لإخوانِه فَهُو عندَاللّه مِن الصّدّیقین وَ مِن شیعَة علیّ بنِ ابیطالب حَقّاً؛[3] هرکس در دنیا برای برادر مؤمن خود تواضع کند پس او در نزد خدا از جمله صدیقان و حقا که او از شیعیان علی بن ابی طالب –علیه السلام- است.

درباره سایر پیامبران به این خصلت اشاره شده است، چنانکه بنا به روایتی خداوند به موسی –علیه السلام- گفت: تورا بدان سبب به پیامبری برگزیدم که در میان همه مردم کسی متواضع تر از تو نیست.[4]

حضرت عیسی –علیه السلام- روزی به یارانش فرمود: از شما خواهشی دارم گفتند: بفرما ای روح الله. ما در خدمت شما هستیم گفت می‌خواهم پای شما را بشویم گفتند: ما به چنین کاری سزاوارتریم فرمود: سزاوارتری مردم به خدمت کردن عالم و دانشمندان است. آنگاه برخاست و پای یاران خود را شست و فرمود: من اینگونه تواضع کردم تا شما نیز بیاموزید و پس از من با مردم تواضع کنید با تواضع بنای

---

[1]. میزان الحکمه، ج10، ص501

[2]. نراقی، معراج السعاده، ج1، ص392

[3]. همان، ص303

[4]. مجلسی، بحارالانوار، ج13، ص7؛ امام علی، نهج البلاغه، ص1411

حکمت و دانایی آباد می‌شودنه با تکبر، زراعت در دشت هموار رشد می‌کند نه در کوه و کمر.[1]

- تواضع در مقابل پدر و مادر

قرآن در کنار وظایف متعددی که برای فرزندان نسبت به پدر و مادر ذکر کرده، فرموده است:

«وَ اخفِض لَهُما جَناحَ الذَلِّ مِنَ الرَحمَهِ؛ در برابرشان، از روی مهربانی شانه‌ها را فرو انداز تواضع کن.»[2]

1- تواضع در برابر یاران، پیروان و زیر دستان از صفات لازم برای رهبر و مبلغ است: «**و اخفض جناحک لمن اتبعک**»

2- با مؤمنین تواضع، از مشرکین برائت، «**و اخفض فقل انی بریء**»

- نسبت به استاد

گرچه تواضع در برابر تمام انسان‌ها لازم است اما در برابر والدین استاد و مؤمنان لازم‌تر است.

نبی اکرم –صلی الله علیه و آله و سلم- فرمودند: «**تواضعوا لمن تعلمون منه**؛ برای استاد خویش فروتنی کنید»[3]

- نسبت به والدین

فرزند در هر موقعیتی که بود باید متواضع باشد و کمالات خود را به رخ والدین نکشد: «**واخفض لهما جناح الذل**»

تواضع در برابر والدین باید از روی مهر و محبت باشد نه ظاهری و ساختگی یا برای گرفتن اموال آنان«**و اخفض لهما ... من الرحمه**»

فرزند باید نسبت به پدر و مادر هم متواضع باشد و هم برایشان از خداوند رحمت بخواهد: «**واخفض ... و قل رب ارحمهما**»[4]

خداوند پیامبر را به آن فرمان می‌دهد «**و اخفض**»

مؤمنان به قدری مقام دارند که رسول الله مأمور به فروتنی در برابر آنان می‌شود.«**و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین**»[5]

اول– فروتنی

انسان به اقتضای سیطره جویی و برتری خواهی همواره می‌کوشد ضمن کسب قدرت بیشتر در صدهای گوناگون، گوی سبقت و خصوصاً در امور مادی از دیگران ربوده سلطه و برتری خود را بر سایرین تحکیم بخشیده و از سوی دیگر حس خود بزرگ بینی و تکبر نیز بر آتش خرمن این غریزه طبیعی دامن زده، و علاوه بر ممانعت از حرکت در مسیر کمال و واقع‌بینی، آدمی را از اعتراف به وجود امتیازات معاشرات و رعایت حقوق دیگران باز می‌دارد.

تواضع و فروتنی از شریف‌ترین صفات پسندیده و مکارم اخلاق و راهکاری مناسب برای کنترل حس تکبر و خود بزرگ‌بینی، تعدیل غرایز سیطره جویی و برتری خواهی و پیشگیری از پیامدهای شوم این پدیده‌های ناروا است.

فروتنی نوعی شکسته نفسی است که آدمی را از خود بزرگ بینی بازداشته، مانع می‌شود که خود را از دیگران بالاتر بداند. روشن است که این شکسته نفسی به یک حرکت درونی خلاصه نگشته به تناسب موارد خود و آثار آن در گفتار و کردار آدمی تمیز پدیدار می‌گردد. تواضع و فروتنی به اعتبار موارد، از مراتب متفاوتی برخوردار است.

---

[1]. کلینی، اصول کافی، ج1، ص89؛ مجلسی، بحارالانوار، ج14، ص278

[2]. سوره اسرا(17)، آیه24

[3]. مجموعه کلمات قضار حضرت رسول، ص392

[4]. قرائتی، تفسیر نور، ج7، ص42

[5]. قرائتی، تفسیر نور، ج8، ص387

یک– فروتنی در برابر خداوند

هنگامی که انسان استعدادها و نیازمندی‌ها و حالات معنوی و مادی خود را در برابر خالق یکتا و آفریدگار بی‌همتای خویش مورد ارزیابی قرار می‌دهد به هر نسبت به نیازهای بی‌شمار، حقارت و ذلت، جهل و بیچارگی و ضعف و ناتوانی خود واقف می‌گردد، از عزت و رفعت کبریایی و تواضع و بی‌نیازی و بنده‌پروری خدای جهان آفرین که او عالم پیرامون وی را به قدرت بی‌انتهای خود خلق فرموده آگاهی می‌یابد. این آگاهی که نوعاً با اذعان و اعتراف همراه است ترکیبی از خضوع و خشوع، محبت، بیم، امید، تسلیم و انقیاد در نهان و آشکار حساب پروردگار متعال در انسان پدید می‌آورد که در آنها برای خود کمترین حقی به پروردگار قائل نبوده نعمت‌های حضرتش را بزرگ می‌شمارند و در برابر آنچه برای اشخاص پیش آورده گرچه مخالف به او باشد رازی و تسلیم می‌شود.

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ؛[1] پس -دعای- او را مستجاب کردیم و یحیی را بهبود بخشیدیم و همسرش را -که نازا بود- برای او شایسته قرار دادیم -و این به خاطر آن بود که- همانا آنان در کارهای نیک شتاب داشتند و ما را از روی امید و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند.»

وصف به خشوع که توجه قلب است در عبادت این هم مقام شامخ اعلایی است که همت بلند و زحمت بسیار لازم دارد تا بتوان این ملکه در قلب ثابت و آثار آن که خضوع سایر جوارح است ظاهر گردد، تا اینکه جوارح و جوانح تماماً متوجه طاعت و عبادت حق شود که هر چه صادر گردد حق باشد اینجا است داستان محیه العقول. «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی؛ قلم اینجا رسید سر بشکست.»

دو– تواضع در برابر اولیای خداوند

اعتراف به نیاز خود و از آن به بی‌نیازی پروردگار و تسلیم و رضا در برابر خداوند متعال چنانچه حقیقتاً از روی معرفت و همراه با اخلاص باشد به این حد پایان نمییابد. هر اندازه انسان خدا را به بزرگی و کبریایی شناخت و در پیشگاه با عظمتش خضوع می‌نماید؛ به همان نسبت نمایندگان او از پیامبران، امامان و مقربان درگاهش را نیز بزرگ شمرده و در راستای فرمان الهی از آنها اطاعت می‌کند. دستورات آنها را که در واقع دستورات خداوند است به جان خریده و در برابر آنان خاضع و متواضع می‌گردد.

سه– فروتنی در برابر مؤمنان

مثل مؤمن مثل ملک مقرب، حرمتش برتر از خانه خدا و مقامش گرامی‌تر از ملائکه مقرب به پروردگار است. حقیقت وجودش شعاعی از نور خدا و نادیده گرفتن حقش رد بر خداست. تواضع در برابر او به منزله فروتنی در برابر اولیای خدا و شعبه‌ای از آن است. کسی که در برابر خدا و اولیای او فروتنی می‌کند طبعاً از خضوع نسبت به مؤمن دریغ نمی‌ورزد.

در روایات بر تواضع نسبت به مؤمنین تأکید فراوان شده به همین جهت از واژه تواضع نوعاً همین قسم متبادر می‌شود.

دوم– تواضع در برابر حق

فروتنی در برابر حقیقت و تواضع در برابر آنچه حق است، نخستین گام در مسیر احیای ادیان و روح حق خواهی، و ریشه و اساس پشت پا زدن به کفر و نفاق و تکبر و ناحق طلبی است. کسی که به خدا ایمان دارد، نسبت به حق و حقیقت متواضع است، گرچه این تواضع به زیان او باشد. همچنان که کافر به اقتضای روی کرد نادرست خویش

---

[1]. قرائتی، تفسیر نور؛ سوره انبیا(21)، آیه 90

هنگامی که با حق روبرو می شود، تکبر کرده و آن را انکار می‌نماید.

بلی، این قسم از تواضع از یک دیدگاه رکن ادیان و زیربنای حرکت به طرف کمال محسوب میشود. هر بار که مؤمن در برابر حق تواضع می‌کند گاهی به حقیقت ایمان نزدیک‌تر شده است.

درجه‌ای بر نردبان کمال بالاتر می‌رود و هر بار که کافر تکبر کرده و مغرورانه به حق پشت پا می‌زند به همان اندازه از حق دور گردیده، پل‌های در ورطهٔ سقوط تنزل می‌یابد.

اولیای الهی و پیشوایان دین که خود آموزگار تواضع و فروتنی- اند در حد اعلا از این خوی نیک بهره‌مند بوده، بیش از سایر مردم به آن اهتمام می‌ورزیدند. به همین جهت از فروتنی نسبت به نیازمندان، تهی دستان و طبقات محروم جامعه خصوصاً کسانی که به جهت فقدان برخی از فضیلتهای انسانی یا امتیازات جسمانی مورد بی‌مهری مردم قرار می‌گرفتند، دریغ نکرده، با عنایت بیش از حدّ معمول عملاً در مورد احیای این کریمه بر می‌آمدند.

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ؛[1] پس -دعای- او را مستجاب کردیم و یحیی را بهبود بخشیدیم و همسرش را -که نازا بود- برای او شایسته قرار دادیم -و این به خاطر آن بود که- همانا آنان در کارهای نیک شتاب داشتند و ما را از روی امید و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند.»

اولیای الهی، تنها در مقابل او سر تعظیم فرود می‌آورد. کمالات انسانی زمانی با ارزش است که دائمی باشد نه زودگذر و موقت.[2]

یک– ملکه شدن تواضع

تواضع به معنی فروتنی و شکسته نفسی است و حقیقت آن حالتی است در نهان انسانی که از دقت در حالت نخستین خود که نطفه بوده و حالت آفرینش که مشتی خاک است پیدا می‌شود از تدبر در اجزاء بدن و قوای آن و تفکر در نفس و قوای ادراکیه و حالات عارضهٔ آن، و نیز نیازمندی‌های بی‌شمار خود که بفهمد که در هر لحظه از صدها جهت نیاز به پروردگار خود دارد و نیز نعمت‌های بیرون از اندازه و شمارهٔ خود را بداند و نیز نسبت خود را بر جمال عظیم آفرینش بسنجد پس اگر این دانش ما دلنشین شود یعنی از حواس ظاهر بگذرد و در دل جای گیرد و در نتیجه خود را کوچک و ناچیز و غرق نیاز و بنده مملوک می‌شناسد ثمره این شناسائی پیدا شدن حالت خضوع و خشوع و محبت و بیم و امید و تسلیم و انقیاد رد نهان و آشکارش با پروردگار و مهرورزی و کوچکی و اداء حقوق در برابر آفریده شدگانست.

و این حالت، تواضع است که ضد کبر و درمان قطعی آنست و آیات و روایات در مدح آن فراوان رسیده و به پاره‌ای از آنها اشاره خواهد شد.

چیزی که ضروریست دانستن کیفیت تواضع با خدا و خلق است که در اینجا از روی آیات و روایات یادآوری می‌شود تا خواننده عزیز آنها را بداند و راه و روش خود را بر آنها قرار دهد و در نتیجه از بیماری کبر نجات یابد و از ملکه فاضله تواضع بهره‌مند گردد و از بندگان پسندیده و ستودهٔ حضرت پروردگار شود.

دو– تواضع با خدا

انسان به همان اندازه که خود را به حقارت و ذلت و ناتوانی و نیازمندی شناخت باید خدای را به عزت ور فعت و کبریائی و توانائی و بینیازی و بنده پروری و ذره نوازی بشناسند و این شناسائی را لوازمی است که به کلیات آن اشاره می‌شود.

1- برای خود حقی بر پروردگار خود نداند پس نعمت‌ها و عطاهای او را کوچک نشمارد و نگوید خدا به فلان و فلان و چنین و چنان داده و به من چیزی نداده است.

---

[1]. قرائتی، تفسیر نور؛ سوره انبیا(21)، آیه ۹۰

[2]. دستغیب، خانواده ذکریا، قلب سلیم، ص191.

2- در برابر آنچه خدا برایش خواسته و پیش آورده خواه ملایم میلش باشد یا مخالف، راضی و تسلیم بوده و چون و چرا در دل و زبان نداشته باشد.

3- آفریننده و پرورش دهنده و منعم خود را از جان و دل دوست دارد و تنها به اودل بندد و در رسیدن به هر خیری و خواست‌های که دارد تنها امید و قوت دل و تکیه‌اش او باشد و نیز در برابر هر خطر و حادثه‌ای از پا در نیاید و خود را تنها نبیند و انتظار مدد و یاری کردن او را از دل نبرد.

4- همیشه در مقام اظهار بزرگی و بزرگواری و نعمت‌های نامتناهی پروردگار باشد بنابراین از ریاکاری و خودنمائی در عبادات و عادیات سخت پرهیز کند و هیچ گاه بزرگی خود و جلوهٔ نفس را طالب نشود و از خود نمائی در تزکیهٔ نفس برحذر باشد و در تمام حالات نشستن و برخاستن و راه رفتن و سخن گفتن بنده وار باشد، «و بندگان شایستهٔ خداوند رحمان آنانند که بر زمین راه می‌روند از روی نرمی و افتادگی».[1]

«و پیغمبر اکرم –صلی الله علیه و آله و سلم- بر زمین مینشست و بر زمین چیز می‌خورد و می‌فرمود جز این نیست که من بنده‌ام بمانند غلامان چیز می‌خورم و بمانند غلامان می-نشینم[2] و هیچگاه در حالت تکیه دادن چیزی نخورد، از روزی که خداوند او را به پیغمبری فرستاد تا روزی که از دنیا بسوی خودش او را برد در حالی که برای خدا متواضع بود.»[3]

خانواده زکریا هم دارای این صفت اخلاقی بودند که همیشه در مقابل خداوند خاشع و فروتن بودند و حق تعالی توصیف می‌فرماید:

«پیغمبران را به صفت حمیده که یکی از آن صفت: وصف به خضوع که توجه قلب است در عبادت این هم مقام شامخ اعلائی است.»[4]

نتیجه‌گیری

از تحقیق در زمینه تبیین ویژگیهای خانواده موفق حضرت زکریا بر اساس آیه 90 سوره انبیاء نتایج ذیل حاصل گردید:

1- خیر و نیکی کردن یکی از مفاهیم ارزشمند اخلاقی و مضامین والای تربیتی است که در تعالیم دین مبین اسلام تأکید جدی و اساسی بر آن صورت گرفته است. احسان به والدین آنچنان مهم است که حتی شرک آنان مانع احسان به آنان نیست، خانواده نخستین کانون رشد به آرامش بشری است. در موضوع پیوند با خویشاوندان، به برادران نسبی توجه ویژه‌ای شده است. انسان در رشد و تعالی خود نیازمند همسر است. خدا در قرآن به نیکی به همسایه فرمان داده است. شایسته است مسلمانان بر اساس وظیفه اجتماعی خود یکدیگر را به خوبی‌ها و ترک بدی‌ها فراخوانند تا همگان به خیر و صلاح گرایند.

2- خوف و رجا، دو صفتند از صفات محموده و اخلاقی فاضله و فضیلت آنها به اعتبار آن است که آدمی را بر طاعت و عبادت وامی‌دارند. در مذمت صفت یأس همین قدر بس است که آدمی را از محبت خدا که سِر همه فضایل و بالاترین آنها است باز می‌دارد. زیرا تا کسی به دیگری امیدوار نباشد او را دوست نمی‌دارد و همچنین این صفت باعث بازماندن از طاعت و عبادت می‌شود.

3- تواضع و فروتنی از شریف‌ترین صفات پسندیده و مکارم اخلاق راهی مناسب برای کنترل حس تکبر می‌باشند، فروتنی در برابر حقیقت و تواضع در برابر آنچه حق است، نخستین گام در مسیر احیای ادیان و روح حق خواهی است.

---

[1]. سوره فرقان(25)، آیه64.

[2]. قمی، سفینه البحار، ج1، ص417.

[3]. دستغیب، خانواده زکریا.

[4]. حسینی شاه عبدالعظیم، تفسیر اثنی عشری،

منابع

قرآن و نهج البلاغه

منابع فارسی

1- دستغیب، عبدالحسین، **قلب سلیم**، چاپ سیزدهم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 388هـ ق.

2- قرائتی، محسن، **تفسیر نور**، تهران، بیجا، 1374هـ ش.

3- محدثی، جواد، **چهل حدیث**، چاپ نهم، قم، 1397هـ ش.

4- مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، چاپ بیست و نهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1388هـ ش.

5- نراقی، احمد، **معراج السعاده**، چاپ اول، قم، 1388هـ ش.

منابع عربی

1- ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، **السرائر**، مؤسسه نشر اسلامی، 598هـ ق.

2- ابن بابویه، محمد بن علی، **عیون اخبار الرضا –علیه السلام–**، مهدی لاجوردی، تهران، نشر جهان، چاپ اول، 1378هـ ش.

3- ابن شهر آشوب، مازندرانی، محمد بن علی، **مناقب ال ابی طالب ابن شهر آشوب**، بیجا، بینا، 588هـ ق.

4- حسینی عبدالعظیمی، **تفسیر اثنی عشری**، 1384هـ ق.

5- شعیری، محمد بن حیدر، **جامع الاخبار**، چاپ دوم، قم، شریف رضی، 1363هـ ش.

6- الصدوق، **من لایحضره الفقیه**، چاپ دوم، قم، ایران، 1404هـ ش.

7- طوسی، محمد بن حسن، **احیاء العلوم**، چاپ اول، بیجا، 505هـ ق.

8- ـــــــــــــــــ **تهذیب الاحکام**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1365هـ ش.

9- قمی، عباس، **سفینه البحار**، بیچا، بیجا، 1344هـ ق.

10- کلینی، محمد بن یعقوب، **کافی**، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1365هـ ش.

11- مجلسی، محمد باقر، **بحارالانوار**، بیجا، بینا، بیتا.

12- نوری، حسین بن محمد، **مستدرک الوسائل**، بیروت، مؤسسه آل البیت، 1408هـ ق.

معرفی راه‌های خودسازی در سوره حشر

معصومه اکبری

حوزه علمیه الزهرا(سلام الله علیها)

اراک

چکیده:

در قرآن کریم از جهاد با نفس به‌عنوان تزکیه نفس مطرح‌شده است. در اهمیت تزکیه نفس همین بس که در برخی آیات به‌عنوان یکی از اهداف و کارکردهای رسالت پیامبر (صلی‌الله علیه وآله و سلم) بیان‌شده است. بنابراین تزکیه و جهاد با نفس در دو عرصه صورت می‌گیرد: ترک گناهان و انجام طاعات. ازآنجاکه نفس آدمی همواره به گناهان فرمان می هد باید با ترک گناهان به مبارزه با نفس پرداخت به‌ویژه باید با زدودن رذایل اخلاقی مانند: بخل، حسد ، کفر و نفاق و وسوسه‌های شیطانی لوح درون را از پلیدی و تاریکی گناهان پاک کرد و با مداومت بر انجام طاعات و تکالیف عقلی و شرعی می‌توان با نفس مقابله کرد، به‌ویژه با کسب مکارم اخلاقی مانند: تقوا، توجه و تمسک به قرآن، استغفار وتوبه، خود را به زیبایی معنوی آراست. چنانچه خداوند سبحان در سوره‌ی حشر به بندگان خود دستور می‌دهد که از طریق تقوا و پرهیزکاری و مراقبت نفس و محاسبه آن آماده دیدارش شوند و خاطره‌های نفسانی و وسوسه‌های شیطانی را شناسایی و به قطع و قلع آن مبادرت کنند و به تزکیه نفس بپردازند.

کلیدواژه‌ها: تهذیب نفس، خودسازی، راه‌های خودسازی.

مقدمه:

خداوند درآیات متعدد بر لزوم خودسازی تأکید کرده و در سوره شمس می‌فرماید: « قد افلح من زکیها و قد خاب من دسها»؛ به‌راستی رستگار شد آن‌که نفس خویش را از آلودگی پاک کرد و زیان‌کار شد آن‌که خود را آلوده کرد. کسی که در مسیر تزکیه گام برمی‌دارد، پیروز و رستگار می‌شود زیرا ثمره جهاد اکبر، تهذیب نفس است. شاید بتوان گفت: تزکیه و تهذیب نفس در حقیقت به معنای اطاعت امر مولا و مخالفت با هوای نفس است. به تعبیر دیگر، انجام واجبات چون تقوا و پرهیزگاری و توجه و تمسک به قرآن توبه و استغفار و ترک حرام چون کفر و نفاق و بخل و حسد از مصادیق آن است. پژوهش‌های زیادی در این زمینه صورت گرفته و کتاب‌های فراوانی به عرصه نگارش درآمده اما همه این‌ها به‌صورت اجمالی و پراکنده به راه‌های خودسازی پرداخته‌اند، بنابراین محقق درصدد است با بررسی منابع موجود و با اهداف بنیادی- کاربردی به بررسی و تبیین راه‌های خودسازی در قالب مفاهیم تزکیه و تهذیب و جایگاه و اهمیت آن و راه‌های ایجابی و سلبی نفس در سوره حشر بپردازد.

مفهوم شناسی:

تزکیه و تهذیب در بسیاری موارد به جای هم استعمال می شوند، لکن فهم دقیق از هر کدام ما را به تشخیص آن دو از هم می رساند. برخی اصل ماده تزکیه را نمو و رشد و افزایش بیان کرده‌اند[1] و بعضی علاوه بر نمو و زیادتی، مشتمل بر معنای صلاح و طهارت گرفته‌اند[2]. گروه دیگری بین دو ماده(ز ک و) و (ز ک ی) فرق گذاشته، اولی را به معنای صلاح و تطهیر و دومی را به معنای رشد و نمو و زیادتی معنا کرده‌اند.[3] لغت و ماده تهذیب در قرآن مجید استعمال نشده است و به جای آن از مفاهیمی مشابه چون تزکیه و تطهیر استفاده شده است.

کلمه«تهذیب» در زبان عربی از« هذب/ یهذب/ هذبا» گرفته شده است.

صاحب معجم مقاییس اللغه می گوید: « هاء و ذال و باء در کنار هم کلمه‌ای را تشکیل می‌دهند که بر پاک کردن چیزی از آن چه عیب و نقص برای آن به حساب می آید، دلالت دارد.»[4]

زبیدی صاحب تاج العروس از اهل لغت نقل می‌کند که ریشه تهذیب به پاکسازی درختان از شاخه های اطراف آن بازگشت دارد تا رشد ونیکویی آن‌ها بیشتر گردد؛ سپس در پاک کردن و تطهیر و اصلاح و خالص کردن هر چیزی از عیب و نقص و فساد به نحو حقیقت عرفیه استعمال می شود.[5]اما در زبان فارسی به این معانی به کار گرفته شده است. پاکیزه کردن، پاک داشتن[6]، تطهیر، خالص کردن.[7]

تزکیه و تهذیب از جهت معنای لغوی تفاوت چندانی باهم ندارند؛ هر دو برپاکسازی و پالایش نقص و تطهیر از عیب و فساد دلالت دارند؛ با این تفاوت که در لغت تزکیه، معانی رشد و نمو و زیادتی حاصل از پاکسازی و اصلاح هم مندرج است. ولی از جهت معنای اصطلاحی تزکیه تنها به بعد تخلیه و پاکسازی نظر دارد وبر پالایش نفس از رذایل و بدی‌ها و نواقص و عیب دلالت می‌کند.

---

[1] _اصفهانی، راغب، معجم مفردات الفاظ القرآن.

[2] _ زکی، معجم مقاییس اللغه، ص457.

[3] _ طبرسی، مجمع البحرین، ص566.

[4] _ ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ص1068.

[5] _ زبیدی، تاج العروس،ج4، ص386.

[6] _ معین، فرهنگ فارسی معین.

[7] _ دهخدا، لغت نامه دهخدا.

اما اصطلاح تهذیب هم تخلیه و پاکسازی را در بردارد و هم تخلیه و آراسته شدن به زیبایی فضایل را.[1]

تهذیب و تزکیه نفس

صورت هر انسان در آخرت، نتیجه عمل و غایت فعل او در دنیا است که:« الدنیا مزرعه الاخره».

زرع و زارع و مزرعه، نفس آدمی است. آن کس که در پی آبادانی مزرعه خویش است، کشتزارش را از گیاهان هرزه وجین می‌کند وچون کشتزار آدمی، خودش است، باید که به تهذیب خویش بپردازد و گیاهان هرزه را که تحت عنوان صفات رذیله در وی نفوذ نموده‌اند، از خود دور نماید. حقیقت آدمی در حال گردیدن است. اعمال او و نیز علم و اندیشه های او، زرع و خودش زارع و مرزعه است. به این خاطر که هر کاری کند، روی خودش می-کند و در کشتزار وجود خویش تاثیر می‌گذارد. کما اینکه در نظام اتم، اینطور است که هر چیزی، به طرف کمال لایق خودش در حرکت است.[2]

از طرفی دیگرخداوند تهذیب را یکی از اهداف انبیاء برشمرده است و با این که خداوند نعمت‌های فراوانی به انسان ها عطا نموده ولی در هیچ یک از آنها کلمه ی منت گذاری استفاده ننموده مگر در جایی که مربوط به نعمت هدایت و اصلاح درون و برون انسان‌هاست.

« لقد مَنَّ الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم ایاته و زکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین؛ خداوند بر مؤمنان منت نهاد به هنگامی‌که در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آن‌ها بخواند و آن‌ها را پاک کند و کتاب و حجت به آن‌ها بیاموزد و البته پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».[3]

امام خمینی(قدس سره) دراین‌باره [4]طی چند جمله می‌فرمایند:« تزکیه مقدم است بر همه‌چیز_ اولیاء خدا آن چیزی که پیش‌شان مهم بود، تهذیب نفس بود و دل کندن از غیر از خدا و توجه به خدا_ انگیزه بعثت این است که ما را از این طغیان‌ها نجات دهد و ما تزکیه کنیم خودمان را، نفوس خودمان را مصفا کنیم و نفوس خودمان را از این ظلمات نجات بدهیم».

دستورالعمل قرآن، در رابطه با تزکیه نفس

1- دستور اول قرآن این است که انسان قلب خویش را از نفوذ تعلق چیزی که مخالف دستور خداست، حفظ کند و به‌عنوان دفع آفت، جلوی نفوذ هر خاطره زیان‌بار را بگیرد. اگر در اثر غفلت یا جهل، خاطره باطل در آن ظهور کرد، فوراً در رفع آن بکوشد.

2- دستور دوم قرآن آن است که آنچه را موافق با خواسته خدا نیست، قطع کند نه‌تنها مخالف با حکم خداوند را از بین ببرد، بلکه آنچه را که موافق نیست، از خود دور دارد.

فرق بین این دو مرحله آن است که در یک مرحله، سالک گناه نمی‌کند در مرحله دیگر، جز ثواب کار دیگری ندارد؛ یعنی به مباح هم نمی‌پردازد، بلکه همه‌کاره‌ای او یا صیغه‌ی واجب دارد یا رنگ مستحب.

در یک مرحله، رذایل نفسانی دفع یا رفع می‌گردد و در مرحله دیگر، از تعلق‌هایی کنده می‌شود که اگرچه مایه دوری انسان از رحمت مخصوص نیست، ولی موجبات نزدیکی به رحمت مخصوص را هم فراهم نمی‌کند.[5]

ما در این بخش آن‌ها را تحت عنوان «راه‌های ایجابی خودسازی و راه‌های سلبی خودسازی» با توجه به سوره-ی حشر موردبررسی قرار می‌دهیم.

راه‌های ایجابی خودسازی

تسبیح و حمد الهی

---

[1] _ هدایتی، تهذیب اخلاق، ص57.

[2] _ حسن زاده آملی، صد کلمه در معرفت نفس، ص80.

[3] _ آل عمران/164.

[4] _ موسوی الخمینی، صحیفه نور، ج19، ص92.

[5] _ جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم،ج12، ص350.

در قرآن کریم، آیه‌های زیادی وجود دارد که در آن‌ها تصریح‌شده همه موجودات آسمانی و زمینی خدا را تسبیح و تقدیس می‌کنند. ازجمله آیه اول سوره حشر که می‌فرماید:

« سبح لله ما فی السماوات و ما فی الارض و هو العزیز الحکیم».[1]

انسان به‌عنوان گل سرسبد جهان آفرینش، حسابش از سایر موجودات جداست، زیرا با برخورداری از عقل و اندیشه، مسئولیت بس سنگینی در برابر خدای خویش و نیز تقدیس و تسبیح او دارد. توضیح این‌که شناخت خدای یگانه به‌عنوان کامل‌ترین ذات، کامل‌ترین صفات و منزه از هرگونه نقص و شناخت رابطه او با جهان واکنشی در انسان ایجاد می‌کند؛ که از آن به «پرستش» (چیزی فراتر از تسبیح تکوینی و غریزی دیگر موجودات) تعبیر می‌شود.[2]

قرآن کریم به‌عنوان کامل‌ترین کتاب آسمانی و بیان‌کننده حقایق، به‌صراحت هدف از آفرینش انسان را« عبادت و پرستش» خدا اعلان کرده است و می‌فرماید:« و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون؛ جن و انس را نیافریدیم جز اینکه مرا عبادت کنند».[3]

تسبیح عمومی موجودات زمین و آسمان اعم از فرشتگان و انسان‌ها و حیوانات و گیاهان و جمادات ممکن است با زبان قال باشد یا با زبان حال، چراکه نظام شگفت‌انگیزی که در آفرینش هر ذره‌ای به‌کاررفته با زبان حال بیانگر علم و قدرت و عظمت و حکت خداست. از سوی دیگر به عقیده‌ی جمعی از دانشمندان هر موجودی در عالم خود سهمی از عقل و درک و شعور دارد هرچند ما از آن آگاه نیستیم و به همین دلیل با زبان خود تسبیح خدا می‌گوید. سرتاسر جهان غلغله تسبیح و حمد اوست هرچند ما نامحرمان از آن بی‌خبریم.[4]

علامه طباطبایی(ره) درباره حقیقت عبادت می‌گوید: حقیقت عبادت ، یعنی بنده خودش را در مقام ذلت و عبودیت و توجه دادن خودش به مقام و عظمت پروردگار قرار دهد؛ پس حقیقت عبادت که غرض نهایی آفرینش انسان هست این است که بنده از خودش و از هر چیز دیگری بریده شود و به ذکر پروردگارش بپردازد.[5]

عبرت گرفتن از پیشینیان

«اعتبروا» از ماده « اعتبار» در اصل از «عبور» گرفته‌شده که به معنی گذشتن از چیزی است به‌سوی چیز دیگر، به همین مناسبت به حوادثی که به انسان پند می‌دهد« عبرت» می‌گویند، چراکه انسان را به یک سلسله تعالیم کلی رهنمون و از مطلبی به مطلب دیگر منتقل می‌کند.[6]

شک نیست که منظور از گرفتن «عبرت» این است که حوادث مشابه را که ازنظر حکم عقل یکسان‌اند بر هم مقایسه کنند مثل مقایسه حال کفار و پیمان‌شکنان دیگر بر یهود بنی نضیر، همان‌طور که در سوره‌ی حشر بیان‌شده است، به‌راستی‌که سرنوشت این قوم یهود با آن قدرت و عظمت و شوکت و با آن امکانات و استحکامات فراوان سرنوشت عبرت‌انگیزی بود که حتی بدون آنکه دست به اسلحه ببرند در مقابل جمعیت مسلمانان که هرگز در ظاهر به‌پای آن‌ها نمی‌رسیدند تسلیم شدند، خانه‌های خود را با دست خویش ویران کردند و اموالشان را برای مسلمانان نیازمند به‌جا گذاشتند و در نقاط مختلف پراکنده شدند.[7]

---

[1] _ حشر/1.

[2] _ مطهری، جهان بینی اسلامی، ص83- 82.

[3] _ ذاریات/56.

[4] _ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج23، ص 487.

[5] _ طباطبایی، تفسیر المیزان، ج18، ص388.

[6] _ راغب، مفردات راغب، ص288.

[7] _ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج23، ص492.

در پایان آیه به‌عنوان یک نتیجه‌گیری کلی می‌فرماید:« پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم»،(فاعتبروا یا اولی الابصار).[1]

امیر المومنان علی(علیه‌السلام) می‌فرماید:« السعید من وعظ بغیره؛ سعادتمند کسی است که از دیگران پند و عبرت گیرد.»[2]

اما بسیارند کسانی که باید همه حوادث دردناک را خودشان بیازمایند و طعم تلخ شکست‌ها را خودشان بچشند و هرگز از وضع دیگران عبرت نمی‌گیرند.

فرمانبری از رسول خدا

«... و ما آتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عند فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب؛ آنچه را رسول خدا برای شما آورده است بگیرید و اجرا کنید و آنچه را از آن نهی کرده، از آن خودداری نمایید و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند شدید العقاب است».[3]

محتوای این آیه، یک حکم عمومی در تمام زمینه‌ها و برنامه‌های زندگی مسلمان‌هاست و سند روشنی برای حجت بودن سنت پیامبر(صلی‌الله علیه و آله و سلم) است.

بر طبق این اصل همه مسلمانان موظفند اوامر و نواهی پیامبر(صلی‌الله علیه و آله وسلم) را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند خواه در زمینه مسائل مربوط به حکومت اسلامی باشد یا مسائل اقتصادی و یا عبادی و غیر آن، بخصوص اینکه در ذیل آیه کسانی را که مخالفت کنند به عذاب شدید تهدید کرده است.[4]

زیدشمام از امام صادق (علیه‌السلام) روایت کرده است که فرمود: همانا خداوند آنچه به پیامبران بخشیده، همانندش را به حضرت محمد(صلی‌الله علیه و آله و سلم) اعطا کرده است؛ به سلیمان فرمود:« ببخش یا از دادن آن دست بازدار» و به رسول خویش فرمود:« آنچه را رسول خدا آورده، به کاربندید و آنچه را از آن بازداشته، وانهید».

از آیه شریفه می‌توان به این نکته رسید که پیامبر و امامان معصوم، تدبیرگر امور جامعه و کارگزار مردم هستند.[5]

صدق و راستی منعکس‌کننده ایمان

صدق به معنای راستی است.[6] ابتدا به منطبق بودن کلام با واقعیتی که از آن خبر داده می‌شود و سپس بالعرض به انواع کلام مانند: استفهام، امر و دعا اطلاق می‌گردد و در صورت عدم تطابق با واقعیت، آن کلام کذب و دروغ است.[7]

در اینجا به بیان صدق در گفتار و رفتار می‌پردازیم:

الف) صدق در گفتار: صداقت و راستی در گفتار ، مهم‌ترین و ضروری‌ترین نکته‌ای است که انسان برای سلامت روابط اجتماعی خود، حصول اطمینان به یکدیگر، ایمان و کرامت باید آن را مراعات نماید.

ب) صدق در رفتار: هنگامی‌که اعمال و رفتار انسان با گفتار او مطابقت داشته باشد می‌توان گفت که او رفتار صادقانه دارد.

امام صادق(علیه‌السلام) نیز خطاب به شیعیان فرمود:« کونوا دعاةً للناس بالخیر بغیر السنتکم لیروا منکم الاجتهاد و الصدق و الورع؛ بدون زبانتان، دعوت‌کننده به خیر و شر باشید تا مردم(غیر شیعه) از شما تلاش و راستی و ورع را مشاهده نمایند. بدیهی است که مراد حضرت از صدق،

---

[1] _ حشر/2

[2] _ نهج البلاغه، خطبه4.

[3] _ حشر/7

[4] _ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه ، ج23، ص507.

[5] _ طبرسی، مجمع البیان، ج14، ص668.

[6] _ معین، فرهنگ لغت معین، ج2، ص 1486.

[7] _ راغب، مفردات راغب، ص380.

صداقت در رفتار است زیرا فرمود: دعوت کنید مردم را با غیر از زبان‌هایتان و صداقت در پیمان و وعده دادن.[1]

خداوند در سوره حشر، مهاجران را به صدق وراستی توصیف کرده که با توجه به گستردگی مفهوم این تعبیر، صداقت آن‌ها را در همه‌چیز منعکس می‌کند، هم در دعوی ایمان صادقند، هم در ادعای محبت به رسول خدا(صلی‌الله علیه و آله و سلم) و هم در زمینه طرفداری از آیین حق.[2] (للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون).[3]

ج) صدق در توجه به خداوند:

نظام جهان هستی صدق محض و منطبق بر حق و حقیقت است. تمامی موجودات وظیفه‌ای که به عهده آن‌ها گذارده شده به‌طور زیبایی انجام می‌دهند، علاوه بر آن تنها خصوصیت آن‌ها نشان دادن کمالات حق‌تعالی است و وجود انسان از آن جمله است. حال اگر او نظام وجودی خود را با نظام عالم موافق گرداند وجود هستی نیز صدق محض می‌گردد و تفاوتی در آن دیده نمی‌شود و درنتیجه حقایق اشیاء را آن‌گونه که هستند، مشاهده می‌کند و به صدق در توجه به آن‌ها و مشاهده‌ی حقایق نایل می‌شود.

تا قبل از رسیدن به این مرتبه‌ی عظیم، توجه و نگرش انسان به خود و موجودات با حقیقت منطبق نیست زیرابه آن‌ها با دیدهٔ استقلال می‌نگرد و افعال را به خود نسبت می‌دهد و خود را منشأ صفات پسندیده می‌بیند اما به‌تدریج با قرار گرفتن در عرصه آزمایش‌ها و امتحان-های الهی حقایق بر او منکشف می‌گردد و در توجه و مشاهده نیز صادق می‌گردد.[4]

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:« احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین مِن قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین؛ آیا مردم گمان می‌کنند که رها شده و همین که گفتند: ایمان آوردیم امتحان نمی‌شوند و به تحقیق قبل از ایشان را نیز امتحان کردیم تا خداوند صادقین و کاذبین را آشکار گرداند».[5]

ایثار بالاترین مرتبه سخاوت:

بالاترین مرتبه سخاوت، ایثار است که عبارت است از بخشش وجود باوجود احتیاج و ضرورت خود.[6]

از کارهای شایسته نیکی کردن با برادران و کوشش دربرآوردن خواسته‌های آنان است. این کارها شیطان را خوار و مرد را از آتش دوزخ برکنار می‌دارد و وارد بهشت می‌سازد. احسان بر ثروتمند آسان است ولی خدای عزوجل احسان درویشان را ستوده وفرموده است:« و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه؛ با نیاز فراوان خود، دیگران را بر خویش مقدم می‌دارند».[7]

جمیل بن دراج روایت کرده است که شنیدم امام صادق(علیه‌السلام) می‌فرمود: به‌راستی ازآنچه خدای عزوجل مؤمن را بدان مخصوص ساخته، این است که او را شناخته‌شده‌ی احسان به برادران خودکرده، گرچه اندکی باشد.

احسان به بسیاری عطا نیست؛ چون خدای عزوجل در کتاب خویش می‌فرماید:«بر خود مقدم می‌دارند، اگرچه تنگدست و بیچاره باشند»، سپس فرمود:« هرکه خویش

---

[1] _ کلینی، اصول کافی، ج2، ص105.
[2] _ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج23، ص516.
[3] _ حشر/8.
[4] _ تحریری، جلوه‌های لاهوتی، ج2، ص123.
[5] _ عنکبوت/2و3.
[6] _ نراقی، معراج السعاده، ص376.
[7] _ حشر/9.

را از بخل محفوظ بدارد، همانان رستگارند». هرکه خدای عزوجل این صفت را به وی شناساند، دوستش می‌دارد و هرکه را خدای تبارک‌وتعالی دوست بدارد، در روز قیامت پاداشش را بی‌اندازه می‌پردازد، سپس فرمود:« ای جمیل این حدیث را برای برادرانت روایت کن زیرا که تشویق به نیکی کردن است.[1]

خودسازی و کمال نفس تنها در عبادات فردی و گوشه‌نشینی و خلوت و تنهایی خلاصه نمی‌شود بلکه انجام دادن مسئولیت‌های اجتماعی و احسان و نیکوکاری و خدمت به بندگان خداوند از بهترین اسباب پرورش نفس و مایه تقرب است.

استغفار درجه علیین

توبه به معنای بازگشت از راه اشتباه و اصرار نورزیدن بر آن است. گناه و مخالفت با خداوند، انسان را از معبودش دور کرده از برکات قرب و همجواری خالقش محروم می‌سازد. بازگشت به‌سوی محبوب و بازسازی روحی، هیچ‌گاه دیر نیست. خداوند همواره پذیرای بنده‌اش است حتی اگر در آخرین لحظات زندگی باشد. سخن در این است که هرچه سن بالاتر رود، توفیق توبه یافتن مشکل می‌گردد. در روایتی از امام باقر(علیه‌السلام) نقل‌شده است که فرمود: هیچ بنده‌ای نیست مگر آن‌که در دلش نقطه سفید و روشن است و هنگامی‌که گناهی انجام می‌دهد آن نقطه رو به سیاهی می‌گذارد، اگر توبه کند آن سیاهی از صفحه دل برطرف می‌گردد و اگر به گناه خود ادامه دهد، آن سیاهی افزایش می‌یابد تا اینکه به‌طور کامل سفیدی دل را بپوشاند و چون سفیدی پوشیده شود، صاحب آن هرگز به نیکی و خوبی بازنمی‌گردد.[2]

اگر انسان زودهنگام و در وقت جوانی توبه نکند به‌جایی می‌رسد که شیطان از راه دیگر واردشده و انسان را از رحمت خدا مأیوس خواهد نمود و به او خواهد گفت: دیگر از توکاری ساخته نیست و آب ازسرت گذشته است و نمی‌توانی جبران کنی، ازاین‌رو می‌بایست تا شیطان کار انسان را به یاس و ناامیدی نکشانده، همان ابتدا طمع شیطان را برید و هرچه زودتر توبه کند.

به نقل سید رضی، گوینده‌ای در محضر امیر المومنین علی(علیه‌السلام) گفت: استغفرالله. حضرت فرمود: آیا می‌دانی استغفار چیست؟ استغفار درجه علیین است و اسمی است که بر شش معنا واقع می‌شود: اول: پشیمانی برگذشته، دوم: عزم بر برگشت نکردن به‌سوی آن برای همیشه، سوم: ادای حق مخلوق، تا آنکه خدا را در حالی ملاقات کنی که پیامدی از گناه پرتو نباشد، چهارم: آنکه روی آورد به ادای همه واجباتی که آن‌ها را ضایع کرده‌ای، پنجم: آن‌که روی‌آوری به‌سوی گوشت روییده از حرام و آن را با اندوه‌ها آب کنی چنانچه پوست به استخوان بچسبد و بین آن‌ها گوشت تازه بروید، ششم: آن‌که جسم را رنج اطاعت بچشانی آن‌چنان‌که شیرینی گناه را به آن چشانده‌ای.[3]

این حدیث شریف چند نکته دارد. اول آنکه دو رکن توبه(پشیمانی و عزم بر بازنگشتن به گناه) را بیان می‌کند. دیگر آن‌که دو شرط مهم برای قبول توبه بیان می‌کند یعنی رد حقوق مخلوق و خالق. چون تنها با گفتن«توبه کردم» توبه حاصل نمی‌شود. تائب باید هرچه از مردم به‌ناحق برده به آن‌ها برگرداند و هرچه از واجبات الهی ترک کرده، قضا یا ادا کند و اگر همه آن‌ها را هم نمی‌تواند به هر قدری که می‌تواند، چون در آن عالم راهی برای ادا نیست، یا باید بار گناه دیگران را بر دوش کشد یا از حسنات خود به آن‌ها بدهد. چون اگر به مقدار توان اقدام کند، خداوند راه را بر او آسان سازد و راه نجات را نشان دهد.

---

[1] _ العروسی الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج7، ص569.

[2] _ مجلسی، بحار الانوار، ج6، ص38.

[3] _ نهج البلاغه، حکمت 409.

دو نکته دیگری که امیر المومنین علی(علیه‌السلام) فرمود، از شرایط کمال توبه است. تائب اگر بخواهد به آن مرتبه کامل برسد باید لذت‌های نفسانی را که در ایام گناه داشته جبران کند. هر معصیت و لذتی در روح اثر می‌گذارد، همچنان که در جسم اثر می‌گذارد. شخص تائب با ریاضت‌های جسمی و امساک از مقوی‌ها و مفرح-ها و با و با روزهٔ مستحب یا واجب، گوشت حاصل از گناه در ایام معصیت ذوب کند یا با ریاضت‌های روحی و عبادات، بهره‌های طبیعت را جبران نماید. اگر شبی در معصیت و عشرت به سر برده است با عبادت‌های شبانه به جبران آن بپردازد و اگر روزی را با لذت‌ها مشغول بوده با روزه و عبادت‌های مناسب آن را جبران کند تا نفس او به‌کلی از آثار آن گناهان پاک شود. در این صورت، توبه کامل‌تر می‌شود و نورانیت فطری برمی-گردد.[1] چنانچه در سوره حشر، گروهی از مسلمین را بیان می‌کند که با الهام از قرآن کریم در میان ما به‌عنوان« تابعین» معروف شده‌اند، می‌فرماید:« والذین جاوا من بعدهم یقولون ربنا اغفرلنا....»[2].

معرفت نفس

هر انسانی با اندک تأملی بر حالات خود، تصدیق می‌کند که خودش منحصر به این جسد مادی نیست و خواهد گفت:« ما بدانستیم، ما نه این تنیم»، یعنی علاوه بر تصدیق به وجود نفسی مجرد، هرکس می‌تواند به‌راحتی بفهمد که روحش فراخ‌تر از بدنش است. وقتی انسان متوجه گوهر اصلی وجود خود شد از خود پنجره‌ای می-سازد و از آن طریق با حضرت یزدان مأنوس می‌شود لذا بعد از معرفت به خود دست در اصلاح خود می‌زند و بر این اساس گفته‌اند:« معرفت به نفس مقدمه عبودیت است و هرچه« معرفت به نفس» شدیدتر باشد، کمالِ عبودیت بهتر محقق می‌شود.[3]

امیر المومنین حضرت علی(علیه‌السلام) می‌فرمایند:« من عرف نفسه فقد عرف ربه»؛ هرکس خود را شناخت، پروردگار خود را خواهد شناخت.[4]

حال سؤال این است که چگونه خود را بشناسیم تا حقیقتاً پروردگار خود را شناخته باشیم و متوجه تدبیر همه‌جانبه او که در همه عالم حی و حاضر است، بشویم؟ به‌عنوان‌مثال همین‌طور که شما دستتان را که تکان می-دهید، می‌توانید هر انگشتی را جداگانه حرکت دهید و یکی را نیمه‌باز نگه‌دارید و یکی را بازکنید و همه‌ی آن حرکات را به من خود نسبت می‌دهید و این نشان می-دهد مَنِ شما حضوری همه‌جانبه و همه‌جایی در بدنتان دارد، این نحو حضور برای خدا آن‌چنان است که قرآن می‌فرماید:« ما تسقط من ورقه الا یعلمها»[5]؛ یک برگ فرونمی‌افتد مگر آن‌که خداوند از آن آگاهی دارد به اذن حضرت رب انجام می‌شود، با شناخت خود و نحوه‌ی حضور در بدن، می‌فهمیم چگونه دنیا در قبضه‌ی رب‌العالمین است. نتیجه چنین نگاهی آن می‌شود که انسان احساس می‌کند در آغوش پروردگار عالم زندگی می‌کند و نه منفک و تنها و منزوی. وقتی درست در خود سیر کنیم، خود را دریچه‌ی ارتباط باخدا می‌یابیم و معنی« من عرف نفسه فقد عرف ربه» تحقق می‌یابد.[6]

علامه طباطبایی در مورد معرفت نفس ذیل آیه105 سوره مائده می‌فرماید: از این‌که با آیه«...علیکم انفسکم...»[7] مؤمن را امر به پرداختن به نفس خود نمود

---

[1] _ محدثی، برکرانه شرح چهل حدیث امام خمینی(ره)، ص169.

[2] _ حشر/10.

[3] _ طاهر زاده، خویشتن پنهان، ص17.

[4] _ مجلسی، بحار الانوار، ج2، ص32.

[5] _ انعام/59.

[6] _ طاهرزاده، خویشتن پنهان، ص32.

[7] _ مائده، 105.

به‌خوبی فهمیده می‌شود، راهی که به سلوک آن امر فرموده همان نفس مؤمن است. پس اگر فرمود: بر شما باد نفستان، مقصود این است که شما ملازمت کنید نفس خود را از جهت این‌که نفس شما راه هدایت شماست، نه از جهت این‌که نفس یکی از رهروان راه هدایت است به‌عبارت‌دیگر اگر خدای تعالی مؤمنین را در مقام تحریک به حفظ راه هدایت به ملازمت نفس خود امر می‌کند، معلوم می‌شود نفس مؤمن همان طریقی است که باید آن را سلوک نامید، بنابراین نفس مؤمنین طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می‌شود، نفس مؤمن راه هدایت است، راهی است که او را به سعادت می‌رساند[1]. بحثی که در همین آیه به‌طور روشن‌بیان کرده است در آیه18 سوره حشر هم به آن پرداخته است.

« یا ایهاالذین امنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبیر بما تعلمون»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بپرهیزید از عذاب خدا و باید که هرکسی در انتظار پاداشی باید که خود برای فردای خود پیش فرستاده و بپرهیزید از عذاب خدا، به‌درستی که خداوند باخبر است ازآنچه می‌کنید.[2]

طبق این آیه، خداوند دستور می‌دهد نفس را زیر نظر گرفته و اعمال صالح او را که سرمایه و توشه فردای اوست تحت مراقبت قرار دهند زیرا برای نفس، امروز و فردایی است. پس طریق آدمی به‌سوی پروردگارش همان نفس اوست و خدای سبحان غایت و هدف و منتهای سیر اوست. آری، نفس همان مخلوقی است که انسان از ناحیه آن و به ملاحظه‌ی آن محروم یا رستگار می‌شود.[3]

پس اینکه فرمود:«... و لتنظر نفس ما قدمت لغد.....»؛ باید نفسی از نفوس نظر کند در آنچه برای فردا خود از پیش فرستاده. قرآن می‌فرماید: هر عملی که مرتکب شدی او پیشاپیش تو رفت، تو پشت سر ماندی، او را جلو فرستادی و تو هنوز مانده‌ای که بعد به او برسی. هر عملی که انسان انجام می‌دهد، چه خوب چه بد، پیش فرستاده است بعد خود انسان باید به او برسد. بنابراین باید هرکسی در آنچه پیش می‌فرستد دقیق باشد، دقت کند، وارسی کند، درنهایت دقت عمل خودش را پیش بفرستد. نظر علمای اخلاق این است که مراقبه و محاسبه از همین آیه قرآن به دست می‌آید.[4]

تقوا در پرتو محاسبه

از آموزه‌های مهم متون دینی در حوزه روابط انسان باخدا، آموزه تقواست که در قرآن و احادیث مورد تأکید بسیار قرارگرفته است. راغب در تعریف تقوی می‌گوید:« وقایه» محافظت کردن شی است از هر چیزی که می‌خواهد به او زیان برساند،« تقوی» یعنی نفس را در امان قرار دادن ازآنچه بیم خطر می‌رود... و خلاصه تقوا در عرف شرع یعنی نگهداری نفس ازآنچه که انسان را به گناه می‌کشاند.[5]

در آیه شریفه« یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعلمون». مؤمنین را به تقوا و پروای از خدا امر نموده و با امری دیگر دستور می‌دهد که در اعمال خود نظر کند، اعمالی که برای روز حساب از پیش می‌فرستند. متوجه باشند که آیا اعمالی که می‌فرستند صالح است تا امید ثواب خدا را داشته باشند و یا صالح است و باید از عقاب خدا بهراسند و از چنان اعمالی توبه نموده و نفس را به حساب بکشند. به

---

[1] _ طباطبایی، المیزان، ج6، ص250.

[2] _ حشر/18.

[3] _ طباطبایی، المیزان، ج19، ص370.

[4] _ مطهری، آشنایی با قرآن، ص173.

[5] _ راغب، مفردات راغب، ص482.

عقیده مرحوم علامه طباطبایی(رحمه‌الله علیه)، تقوای اول می‌شود از: اجتناب از ترک واجبات و اجتناب از انجام محرمات، تقوای دوم ناظر به مقام محاسبه و اصلاح آن اعمال از ناخالصی‌ها هست. همان‌طور که هر صاحب عملی و هر صانعی در آنچه کرده و آنچه ساخته نظر دقیق می‌کند، ببیند آیا عیبی دارد یا نه، تا اگر عیبی در آن دید در رفع آن بکوشد و با اگر از نکته‌ای غفلت کرده آن را جبران کند. یک مؤمن باید در آنچه کرده دوباره نظر کند، ببیند اگر عیبی داشته آن را برطرف کند و در هنگام محاسبه اعمال از خدا پروا کنید، چنان نباشد که عمل زشت خود را و یا عمل صالح ولی غیر خالص خود را به خاطر اینکه عمل شماست زیبا و خالص به‌حساب آورید.[1]

قرآن کریم در سوره اعراف می‌فرماید:« ان الذین اتقوا اذا مسَّهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون[2]»؛ مردمان باتقوا اگر هم احیاناً خیالی از شیطان بر آن‌ها بگذرد و جان آن‌ها را لمس کند و روحشان را تاریک نماید، تذکر پیداکرده و به یاد خدا می‌افتند و بصیرت خود را بازمی‌یابند.

به همین دلیل که تقوا، اثر اول یعنی روشن‌بینی و ازدیاد بصیرت را به دنبال خود دارد و اثر دوم یعنی نجات از مهالک و مضایق را دارد. گرفتاری‌ها و شداید در تاریکی پیدا می‌شود، تاریکی غبار معاصی و گناهان و هوی و هوس‌ها.

وقتی‌که نور تقوا پیدا شد، راه، از چاه تمیز داده می‌شود و انسان کمتر گرفتار می‌شود و اگر گرفتار شد در روشنی تقوا بهتر روزنه بیرون رفتن را پیدا می‌کند.[3]

از اموری که برای مجاهد با نفس لازم است: مشارطه، مراقبه، محاسبه است.

همان‌گونه که تجار در تجارت مادی‌شان در پایان هرروز به محاسبه می‌نشینند و اصل سرمایه و سود یا زیان خود را بررسی می‌کنند تا ببینند در آن روز چه مقدار سود داشته و یا در کدام معامله ضرر کرده‌اند، بر تاجر و تجارت معنوی نیز لازم است در هر شامگاه اعمال روزانه خود را بررسی نماید تا ببیند برای آخرتش چه چیزی ذخیره کرده و یا در کدام عمل ضرر و زیان‌دیده است.[4]

امیر المومنین علی(علیه‌السلام) می‌فرمایند:«عبادالله زنوا انفسکم من قبل ان توزنوا و حاسبوا من قبل ان تحاسبوا»؛ قبل از اینکه انسان را در روز توزین و حساب وزن کنند یا او را به محاسبه فراخوانند، او باید خود را توزین و به حسابرسی دعوت کند.[5]

کسانی که در طریق سیر و سلوک قرارگرفته و می‌خواهند به مقصد نزدیک‌تر شوند، لازم است به نفس خویش از جهت مراقبه و محاسبه توجه بیشتری داشته باشند.

تمسک به قرآن

برای انسان سالکی که در مسیر تزکیه و تهذیب قرارگرفته و می‌خواهند به ملأ اعلی سفر کند؛ توجه و تمسک به قرآن (از خواندن و تدبر در آن و عمل کردن به دستورات آن) امری ضروری و لازم است زیرا بدون تمسک به قرآن رسیدن به مقصد میسر نخواهد بود پس اینکه فرمود:« لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیه الله و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون»[6] مثلی است که خدای تعالی برای مردم در امر قرآن زده تا عظمت و جلالت قدر آن را از این نظر که

---

[1] _ طباطبایی، المیزان، ج19، ص375.

[2] _ اعراف/201.

[3] _ مطهری، آزادی بندگی، ص197.

[4] _ طاهری، درسهایی از اخلاق اسلامی، ص129.

[5] _ نهج البلاغه، خطبه 90.

[6] _ حشر/21.

کلام خداست و مشتمل برمعارفی عظیم است به ذهن مردم نزدیک سازد تا درباره آن تفکر نموده و آن طور که شایسته آن است با آن برخوردکنند و درصدد تحقیق محتوای آن که حق تصریح است برآمده به هدایتی که از طریق عبودیت پیشنهاد کرده مهتدی شوند، چون انسان-ها برای رسیدن به کمال و سعادتشان طریقی به‌جز قرآن ندارند.[1]

در حدیثی از رسول خدا(صلی‌الله علیه و آله و سلم) آمده است:« ان هذا القرآن مادبه فتعلموا مأدبته ما استطعتم»؛[2]

قرآن غذای آماده الهی است. قرآن سفره‌ای نیست که هرکسی غذای خود را همراه بیاورد و بر آن سفره بخورد یعنی کسی حق ندارد خواسته‌های خود را بر قرآن تحمیل کند و برداشت‌های خود را به‌حساب قرآن بگذارد زیرا قرآن غذایی است آماده که هرکسی گرسنه معارف باشد از این غذا استفاده خواهد کرد[3].

اسماء الهی منشأ کمال و خودسازی

خداوند، هستی محض است. وجود و هستی منشأ هر کمالی است پس او دارای هر کمالی است. درآیات پایانی سوره حشر، برخی از اسمای حسنای الهی را برمی-شمارد:« هوالله الذی لا اله الاهو الملک القدوس السلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون»[4]؛ «هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السماوات و الارض و هو العزیز الحکیم.»[5]

ذکر کمالات و اسماء و صفات حسنای الهی به انگیزه خودستایی نیست بلکه این ادعاهای مبرهن و مستدل دعوت‌نامه‌های خدا به بندگان سعادت طلب است که خدا چنین است شما نیز این‌گونه باشید. این‌که مارا به احصای اسمای الهی ترغیب و تشویق کرده‌اند، مقصود تلفظ محض و شمارش صرف نیست بلکه غرض این است که آدمی با شمارش این اسماء و صفات و آشنایی با مضمون و معنای آن‌ها خود را بسازد و به آن‌ها متخلق گردد.

هرچه آدمی به منبع کمال نزدیک‌تر گردد،، کمالات او بیشتر می‌شود، نزدیک شدن به خدای علیم، قدیر، کریم و... انسان را عالم، قادر، کریم و... می‌کند. اگر آدمی چشم و گوش خود را به خدا بسپارد مظهر«سمیع» و «بصیر» می‌شود اگر ارادتی به محضر باری‌تعالی ببرد مظهر «مرید» می‌شود و اگر... .[6]

خداوند، « حی» و «قدیر» و «سمیع» و «بصیر» است و در یک کلمه حقیقتی است عین «کمال». اگر کسی به خدا نزدیک بشود و جان او در معرض پرتو انوار کمال الهی قرار گیرد از انوار کمالیه‌ی الهی بهره‌مند می‌شود و احساس حیات و بصیرت بیشتری در خود می‌یابد ولی چه می‌شود که پس از بیست سال خدا دانی آن‌طور که شایسته است به حیات و بصیرت بیشتری نمی‌شویم؟ آیا به جهت آن نیست که به خدا دانی بسنده کرده‌ایم و تلاش ننموده‌ایم باخدایی که« غنی مطلق» است مرتبط شویم؟ چرا بعضی از مسلمانان بااینکه آداب دینی را انجام می‌دهند ولی از حب دنیا آزاد نیستند؟ جز این است که راه انس با غنی مطلق را پیدا نکرده‌اند.[7]

راه‌های سلبی خودسازی

دشمنی باخدا و رسول خدا

انسان برای رسیدن به سعادت حقیقی باید تحت ولایت و سرپرستی خداوند متعال قرارگرفته و باور داشته باشدکه این امر جز با پذیرش ولایت پیامبر خدا و ائمه

---

[1] _ طباطبایی، المیزان، ج19، ص380.

[2] _ مجلسی، بحار الانوار، ج 89، ص19.

[3] _ جوادی آملی، حکمت عبادات، ص208.

[4] _ حشر/23.

[5] _ حشر/24.

[6] _ جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ص56.

[7] _ طاهرزاده، خویشتن پنهان، ص22.

(علیهم‌السلام) امکان‌پذیر نیست. بدیهی است ابتلا به شقاوت ابدی و نرسیدن به کمال حقیقی با اعراض و پشت کردن به ولایت الهی و ولایت ایشان حاصل می‌شود زیرا پذیرش ولایت کسانی که نه‌تنها به ولایت خداوند اعتقاد ندارند بلکه با آن در ستیز نیز هستند با قبول ولایت الهی جمع نمی‌شود.[1]

چنانچه خداوند در سوره حشر می‌فرماید:« ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله و من یشاق الله فان الله شدید العقاب؛ ایشان با خداوند دشمنی کردند و هرکس باخدا دشمنی کند، عذاب الهی(در حق او) شدید است».[۲]

کلمه(شاقه) به معنای مخالفت از روی دشمنی است. در این آیه شریفه، نخست شاقه باخدا و رسول را ذکر نموده، سپس خصوص شاقه باخدا را آورده، این اشاره است به اینکه مخالفت با رسول خدا(صلی‌الله علیه و آله و سلم) هم مخالفت باخداست.[۳]

جبهه‌گیری در برابر رهبر آسمانی درواقع جبهه‌گیری در برابر خداست.(در ابتدای آیه، جبهه‌گیری در برابر خدا و رسول است ولی پایان آن، جبهه‌گیری در برابر خداوند مطرح‌شده است). (شاقوا الله و رسوله.... یشاق الله...)[۴]

بخل رذیله اخلاقی

بخل عبارت است از امساک کردن در مقامی که باید بذل کرد و ندادن آنچه را که باید داد.[۵]

صفت بخل، نتیجه محبت دنیا و ثمره آن است و این ازجمله صفات خبیثه و اخلاق رذیله است. در روایتی آمده است:« **لا یجتمع الشح و الایمان فی قلب رجل مسلم و لایجتمع غبار فی سبیل الله و دخان جهنم فی جوف رجل مسلم**؛ بخل و حرص و ایمان در دل مرد مؤمن جمع نمی‌شوند و نیز غباری که درراه خدا بر کسی بنشیند، با دود آتش جهنم در دل مردم مسلمان گرد نمی‌آید.[۶]

در حدیثی می‌خوانیم که امام صادق(علیه‌السلام) به یکی از اصحاب خود فرمود: آیا می‌دانی شحیح کیست؟ او در جواب عرض کرد: همان بخیل است. امام فرمود: شحّ شدیدتر از بخیل است زیرا بخیل به چیزی که در دست خود دارد بخل می‌ورزد و شحیح هم به آنچه در مردم است و هم به آنچه در دست خود اوست به دیده‌ی بخل می‌نگرد؛ چندان‌که چیزی را در دست مردم نمی‌بیند مگر آنکه آرزو می‌کند آنچه از طریق حلال و چه از راه حرام، از آنِ او باشد و به آنچه خدای عزوجل روزی او ساخته، قناعت نمی‌ورزد.[۷]

رسول خدا(صلی‌الله علیه و آله وسلم) فرمود: هیچ‌چیزی همانند شحّ، اسلام کسی را تباه نمی‌سازد سپس فرمود: همانا این شح حرکت آرامی همانند حرکت مورچه و شاخه‌هایی چون شاخه‌های دام صیاد دارد.[8]

حسد صفت شیطانی

حسد ازجمله رذایل نفسانی است که باعث ناراحتی انسان در دنیا و مانع کمال او در معنویات و سبب عذابش در آخرت خواهد شد.

حسد آن است که انسان آرزوی از بین رفتن نعمت از برادر مسلمان خویش را داشته باشد درحالی‌که می‌داند آن نعمت زیبنده او و به صلاح اوست.

در سوره حشر آمده است:« ... .**لا تجعل فی قلوبنا غلاً...**»[۹]

«غل» بر وزن«سل» در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است و لذا به آب جاری در میان درختان« غلل» می‌گویند و ازآنجاکه حسد و عداوت و دشمنی به طرز مرموزی در قلب انسان نفوذ می‌کند به آن «غلل» گفته‌شده، بنابراین « غل» تنها به معنای حسد نیست

---

[1] _ تحریری، جلوه‌های لاهوتی، ص20.

2 _ حشر/4.

3 _ طباطبایی، المیزان، ج19، ص351.

4 _ قرائتی، تفسیر نور، ص538.

5 _ نراقی، معراج السعاده، ص372.

6 _ طبرسی، مجمع البیان، ج9، ص372.

7 _ العروسی الحویزی، نور الثقلین، ج7، ص577، ح65.

8 _ همان، ح65.

9 _ حشر/10.

بلکه مفهوم وسیعی داردکه بسیاری از صفات مخفی و زشت اخلاقی را شامل می‌شود.[1]

شیطان مطرود برای تسلط و حکومت خود بر قلب و چیره شدنش بر مخزن و منبع فیوضات الهی و تبدیل آن به پرورش‌گاه انواع رذایل و خبائث از هیچ طریقی چشم‌پوشی نمی‌کند و با هر ریسمانی قلوب انسان‌ها به بند می‌کشد و آن‌ها را هدف تیرهای زهرآگین و مهلک خود قرار می‌دهد.

دو راه و دو مدخل بسیار بزرگی که شیطان به‌وسیله آن‌ها به‌راحتی می‌تواند حکومتش را بر قلب انسان برقرار کند عبارت است از: حرص و حسد.

در پرتو پرنور بصیرت، انسان راه‌های نفوذی شیطان را می‌شناسد. زمانی که پرده حرص و حسد، جلو نورافشانی این چراغ معنوی را گرفت، انسان از دیدن آنچه باید ببیند محروم گشته و در همین حال شیطان خطرناک فرصت پیدا می‌کند و آنچه را عامل رساندن انسان حریص به شهوات حیوانی است برای انسان نیکو جلوه می‌دهد. در این صورت انسان با داشتن زمینه حرص و تحریکات شیطانی دست به هر گناهی می‌زند.[2]

گناهان و صفات رذیله گوهر ایمان را زایل و اعمال نیک را محو و نابود می‌کنند. در حدیثی از امام صادق(علیه‌السلام) آمده است:« ان الحسد یاکل الایمان کما تاکل النار الحطب؛ حسد همانند آتشی که هیزم را می-سوزاند، ایمان را از بین می‌برد.»[3]

کفر ونفاق فعل منافق

واژه « نفاق» از ریشه‌ی « نفق» است. نقبی در زیرزمین که راهی برای خروج داشته باشد. با توجه به همین معناست که لانه موش صحرایی را« نافقاء» می‌گویند. « فان استطعت ان تبتغی نفقاً فی الارض» و نفاق از همین ریشه است زیرا منافق از راهی داخل در دین می‌شود و از راه دیگر خارج می-گردد به همین جهت است که قرآن آن‌ها را فاسق یعنی خارج شوندگان از دین نامیده است.« ان المنافقین هم الفاسقون»، و به خاطر ماهیت دوگانه آن‌هاست که خداوند منافقان را بدتر از کفار معرفی نموده و فرموده است:« ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار»[4] در تعریف اصطلاحی، نفاق به معنای« خلاف و کفر» آمده است.[5] « راغب اصفهانی» نفاق را فعل منافق و به معنای« وارد شدن به دین اسلام از یک در و خارج شدن از در دیگر»می‌دانند؛[6] بنابراین منافق کسی است که کفر خود را در دل پنهان داشته و به زبان اظهار ایمان می‌کند.[7]

قلب کافر به خاطر کفری که دارد از هیچ نوع لطافتی برخوردار نبوده و در برابر احکام خدا و دستورات او کمترین نرمش و انعطاف ندارد لذا قرآن کریم در بعضی از آیات آن را همانند سنگ و یا سخت‌تر از آن معرفی فرموده است:« ثم قست قلوبکم من بعد ذلم فهی کالحجاره او اشد قسوه...»[8] در آیات دیگر می فرماید:« ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه»[9]، خداوند به‌عنوان پادشاه کفرشان بر قلب و مجاری ادراک آنان مهر زده است.

منافقین نیز در این مسئله همانند کفارند زیرا گرچه به زبان و ظاهر امر اقرار به مبدأ و معاد و رسالت پیامبرشان کرده‌اند ولی در دل به آن معتقد نبوده و کفر در باطل جانشان حضور کامل و مستمر دارد.[10]

کافر و منافق همواره در شک و تردیدند و هیچ بلایی بدتر از این نیست که انسان سرگردان باشد. خداوند سبحان در تبیین عذاب منافقان و کفار می‌فرماید:« فهم فی ریبهم یترددون؛ اینان در شک‌شان سرگردانند و راه

---

1 _ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج23، ص523.

2 _ انصاریان، عرفان اسلامی، ج2، ص119.

3 _کلینی، اصول کافی، ج2، باب حسد، ح2.

4 _ نساء/145

5 _ خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ص978.

6 _ راغب اصفهانی، المفردات راغب، ص446.

7 _ طباطبایی، المیزان، ج19، ص279.

8 _ بقره/ 74.

9 _ بقره/7.

10 _ طاهری، درسهایی از اخلاق اسلامی، ص198.

خروج ندارند»[1]. کسی که راه را می‌شناسد مردد نیست، از آن راهی که آمده برمی‌گردد ولی کسی که به راه آشنا نیست، بیراهه می‌رود لذا برمی‌گردد، دوباره حرکت می‌کند، این رد مکرر را تردید می‌گویند و رد مکرر در اثر نابینایی است. کافر و منافق چون راه را نمی‌بینند همواره در شک بوده و عمری را در عذاب تردید می‌گذرانند در همان مداربسته شک مکرر از سمتی به سمت دیگر حرکت می‌کنند و به نتیجه نمی‌رسند چنان‌که می‌فرماید:« بانهم قوم لا یفقهون»[2] این به خاطر آن است که آنان فهم و معرفتی ندارند.[3]

« لا یخرجون معهم و لئن قوتلوا لا ینصرونهم و لئن نصروهم لیولنّ الادبار ثم لا ینصرون.»[4] ؛عاقبت نفاق، خواری و تنهایی است.« لا ینصرون».[5]

حاصل آنکه کفر و نفاق در انسان بزرگ‌ترین مانع برای کمال او به‌حساب می‌آید و اگر کسی دارای این دو صفت باشد ابدأ به کمال لایق خویش نخواهد رسید.

وسوسه های شیطان

یکی از موانع کمال انسان و سد راه تکامل او شیطان است. خداوند به فرزندان آدم اعلام کرد که شیطان دشمن آشکار شماست از او بترسید و گوش‌به‌فرمان او نداده و در عمل از او تبعیت نکنید چنان‌که فرمود:« و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین»[6] شیطان هیچ نوع سلطه‌ای که منافی با اختیار انسان باشد ندارد بلکه نقش شیطان تنها تزیین و دعوت است.« قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین.»[7]از دیدگاه قرآن مجید، شیطان موجودی وسوسه‌گر و اغواکننده است که فقط می‌تواند فریب دهد ولی نمی‌تواند انسان را به کارهای زشت مجبور کند. دشمنی او آزادی و اراده و اختیار را از انسان سلب نمی‌کند. او تنها سعی می‌کند در مجاری فکر و اندیشه و اطراف عواطف انسان به گردش درآید و از راه وهم به وسوسه انسان بپردازد تا بلکه در او نفوذ کرده و او را گمراه سازد.[8]

« کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریءٌ منک انی اخاف الله رب‌العالمین»، شیطانِ هر انسانی او را به‌سوی کفر دعوت نموده و برای اینکه دعوتش را بپذیرد متاع‌های زندگی دنیا را در نظرش زینت داده، روگردانی از حق را با وعده‌های دروغی و آرزوهای بی‌جا در نظر وی جلوه می‌دهد و او را گرفتار کفر می‌سازد به‌طوری‌که در طول عمر از کفر خود خرسندی هم می‌کند تا آنکه نشانه‌های مردن یکی پس از دیگری برسند، آن‌وقت به‌تدریج می‌فهمد آرزوهایی که شیطانش در دلش افکنده سرابی بیش نبوده و یک‌عمر فریب آن سراب را خورده، آن‌وقت همان شیطان خود را کنار کشیده، می‌گوید: من از تو و رفتار تو بیزارم، نه‌تنها به وعده‌هایش عمل نمی‌کند، بلکه این سوز را هم به او می‌گذارد که « انی بریءٌ منک اخاف الله رب‌العالمین».[9]

اعراض و روی‌گردانی از خدا

« ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون.»[10]

در این آیه، تأکید بر یاد خدا کرده می‌فرماید:« همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را به خود فراموشی گرفتار کرد».

«نسیان»، همان اعراض و روگردانی از یاد خدا و تعلق و وابستگی به اشیاء است. توجه کامل کردن به خدا و عدم توجه به غیر خدا به‌منزله دو امر متلازم به شمار می‌آیند.

---

[1] _ توبه/ 45.
[2] _ حشر/13.
[3] _ جوادی آملی، حکمت عبادات، ص43.
[4] _ حشر/12.
[5] _ قرائتی، تفسیر نور، ص551.
[6] _ انعام/142.
[7] _ حجر/39.
[8] _طاهری، درسهایی از اخلاق اسلامی، ص266.
[9] _ طباطبایی، المیزان، ج19، ص368.
[10] _ حشر/19.

همانا شناخت خدا یک امر بدیهی و روشن است و آنچه مانع شناخت خداوند است جهل نیست بلکه غفلت است و این غفلت نیز در اثر مشغول شدن به امور بی‌ارزش و پست دنیا ایجاد می‌شود پس خداوند برای هیچ‌کس دوتا«دل» قرار نداده است.

همین دل است که اگر اشتغال به دنیا پیدا کند موجب محبت آن می‌گردد و تمام همت و تلاش انسان به آن تعلق می‌گیرد و دیگر جایی از این آینه دل صاف نمی-ماند تا جمال خداوند سبحان در آن منعکس شود و معرفت حاصل شود.[1]

از سوی دیگر وقتی انسان خدا را فراموش کرد، اسمای حسنی و صفات علیای او را که صفات ذاتی انسان ارتباط مستقیم با آن دارد نیز فراموش می‌کند یعنی فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می‌برد و به خیالش چنین می‌رسد که حیات و قدرت و علم و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است و بر نفس خود اعتماد می‌کند چنین کسی پروردگار خود و بازگشتش به‌سوی او را فراموش می‌کند و از توجه به خدا اعراض نموده به غیر او توجه می‌کند، نتیجه‌اش این می‌شود که خودش را هم فراموش می‌کند.[2]

غفلت و فراموشی، خطرناک‌ترین آفت انسان است. قرآن می‌فرماید: گروهی از مردم، از چهارپایان بدترند، زیرا غافل‌اند؛ « اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون». بنابراین غفلت از خدا(نسوا الله)، غفلت از قیامت(نسوا یوم الحساب) و غفلت از آیات الهی(اتتک آیاتنا فنسیتها)، باعث سقوط انسان به مرحله‌ای پست‌تر از حیوانیت می‌شود.

کسی که خدا را فراموش می‌کند قهراً انسان بیراهه، بی رهبر، بی هدف و بی قانون، غرق در شهوات می‌شود و تمام هدف‌ها و عملکردش سلیقه‌ای و مطابق تمایلات و هوس‌های خودش می‌شود و این بزرگ‌ترین خطر برای انسان است.

کسی که خدا را فراموش کند قهراً اهداف حکیمانه‌ی او در مورد آفرینش انسان را فراموش خواهد کرد و هرکه هدف خلقتش را فراموش کند، عمر و سرمایه و استعدادش را هدر می‌دهد.[3]

نتیجه‌گیری

در بینش الهی کمال انسان، قرب به خداست. هرکسی که از مقام قرب بیشتری برخوردار بوده و به درجه کامل‌تری از توحید و خداشناسی راه‌یافته باشد کامل‌تر و برتر خواهد بود. اساس سیر و سلوک در بینش عرفانی اصیل اسلامی نیز همین است که سالک می‌خواهد در اثر مجاهدت‌ها و تهذیب نفس و طهارت روح و خلاصه پیمودن راه عبودیت و بندگی، خود را به قله رفیع توحید رسانده و از این طریق به کمال نهایی خویش برسد.

احادیث معرفت نفس که به نزدیک‌ترین راه برای وصول به این مقام اشاره می‌کند، گویای این حقیقت است که راه رسیدن به قرب خدا و کمالات انسانی فقط در سایه خودشناسی امکان‌پذیر است و فقط انسان کامل است که می‌تواند به مقام خلیفه الهی برسد و حداقل خلافت الهی آن است که آدمی، امیر نفس خویش باشد نه اسیر آن. صورت هر انسان در آخرت، نتیجه عمل و غایت فعل او در دنیا است که« الدنیا مزرعه الاخره».زرع و زارع و مزرعه، نفس آدمی است. آن‌کس که در پی آبادی مزرعه خویش است، کشتزارش را از گیاه هرزه وجین می‌کند و چون کشتزار آدمی، خودش است باید که به تهذیب خویش بپردازد و گیاهان هرزه را که تحت عنوان صفات رذیله در وی نفوذ نموده‌اند از خود دور نماید.و

اگر انسان خود را به کمک تذکرات انبیاء و عمل به آن‌ها از حکم بدن آزاد کند، به اصل خود_ که همان مقام روح است_ نزدیک می‌شود. در ابتدا انسان حقیقت خود را از پشت حجاب‌ها می‌بیند ولی اگر همت کند در انتها با ذات خود که عین اتصال به‌حق است روبه‌رو خواهد شد و در آن صورت رمز و راز تزکیه‌های شرعی را می‌فهمد که چگونه این دستورات و اعمال برای برطرف کردن حجاب‌هایی که بین او و حقیقت اصلی او مانع شده‌اند به او یاری می‌رسانند.

---

[1] _ طباطبایی، طریق عرفان، ص109.

[2] _ طباطبایی، المیزان، ج19، ص378.

[3] _ قرائتی، تفسیر نور، ج11، ص560.

منابع

1- **قرآن.**

2- **نهج البلاغه.**

3- ابن بابویه(صدوق)، محمد بن علی،**الخصال**، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، 1403 ه ق.

4- ابن زکریا، احمد با فارس، **معجم المقاییس اللغه**، تحقیق: عبد الاسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، 1404 ه ق.

5- انصاریان، حسین، **عرفان اسلامی**، ج2، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ 21، تابستان 1394 ه ش.

6- تحریری، محمد باقر، **جلوه ها لاهوتی**،ج2، ناشر دارالمعارف،زمستان 1384 ه ش.

7- جوادی آملی، عبدالله، **ادب فنای مقربان**، نشر اسراء، ج1، 1394 ه ش.

8- جوادی آملی، عبدالله، **تفسیر موضوعی قرآن کریم**، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، 1379 ه ش.

9- جوادی آملی، عبدالله، **حکمت عبادات**، نشر اسراء چاپ پنجم، آبان 1381 ه ش.

10- حسن‌زاده آملی، حسن، **صد کلمه در معرفت نفس**، چاپ یاران، چاپ اول، زمستان 1386 ه ش.

11- حسینی زبیدی حنفی، سید محمد مرتضوی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، تحقیق: علی شیری، دارالفکر، بیروت، 1414 ه ش.

12- دهخدا، علی اکبر، **لغت‌نامه دهخدا**، تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، 1373 ه ش.

13- راغب اصفهانی، حسن بن محمد، **مفردات فی غریب القرآن**، مترجم: مصطفی رحیمی‌نیا، نشر سبحان، چاپ اول، 1386 ه ش.

14- طاهر زاده، اصغر، **خویشتن پنهان**، انتشارات لب المیزان، چاپ 21، تابستان 1398 ه ش.

15- طاهری، حبیب الله، **درس‌هایی از اخلاق اسلامی**، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ 21، تابستان 1394 ه ش.

16- طباطبایی، محمد حسین، **طریق عرفان**، مترجم: صادق حسن‌زاده، نشر بخشایش، چاپ اول، 1381 ه ش.

17- طباطبایی، محمد حسین،**المیزان فی تفسیر قرآن**، ج19، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه علمیه قم، چاپ پنجم، 1417 ه ق.

18- طبرسی، ابوالحسن الفضل بن الحسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ج9، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، 1372 ه ش.

19- طریحی، فخر الدین، **مجمع البحرین**، تحقیق: سید احمد حسینی، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم،1375 ه ش.

20- العروسی الحویزی، عبد بن علی جمعه، **تفسیر نور الثقلین**، ج7، قم: انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، 1415 ه ق.

21- فراهیدی، خلیل ابن احمد، **کتاب العین**، تحقیق: مهدی المخزومی و ابراهیم سامرایی، قم: دارالهجره، چاپ دوم، 1410 ه ق.

22- قرائتی، محسن، **تفسیر نور**، تهران: مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ج11، چاپ یازدهم، 1383 ه ش.

23- کلینی رازی،ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، **الکافی**، ترجمه و شرح: سید جواد مصطفوی، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامیه، 1344 ه ش.

24- مجلسی، محمد باقر، **بحارالانوار**، چاپ حیدری، چاپ چهارم،1362 ه ش.

25- محدثی، جواد، **برکرانه شرح چهل حدیث امام خمینی(ره)**، نشر هاجر، چاپ نهم، 1397 ه ش.

26- مطهری، مرتضی، **آزادی بندگی**، نشر بینش مطهر،1391 ه ش.

27- مطهری، مرتضی، **آشنایی با قرآن**، تهران: انتشارات صدرا، چاپ چهاردهم، 1378 ه ش.

28- مطهری، مرتضی، **جهان بینی اسلامی**، تهران: انتشارات صدرا، بی تا.

29- معین، محمد، **فرهنگ فارسی معین**، تهران، انتشارات امیرکبیر، 1381 ه ش.

30- مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، ج23، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، 1374 ه ش.

31- موسوی الخمینی، روح الله، **صحیفه نور**، سازمان چاپ وانتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، 1371 ه ش.

32- نراقی، ملا احمد، **معراج السعاده**، قم: انتشارات هجرت،چاپ هفتم، زمستان 1379 ه ش.

33- هدایتی، محمد، **تهذیب اخلاق**، چاپ اول، قم: خلق، 1385 ه ش.

Electronic journal

Cheshme kosar